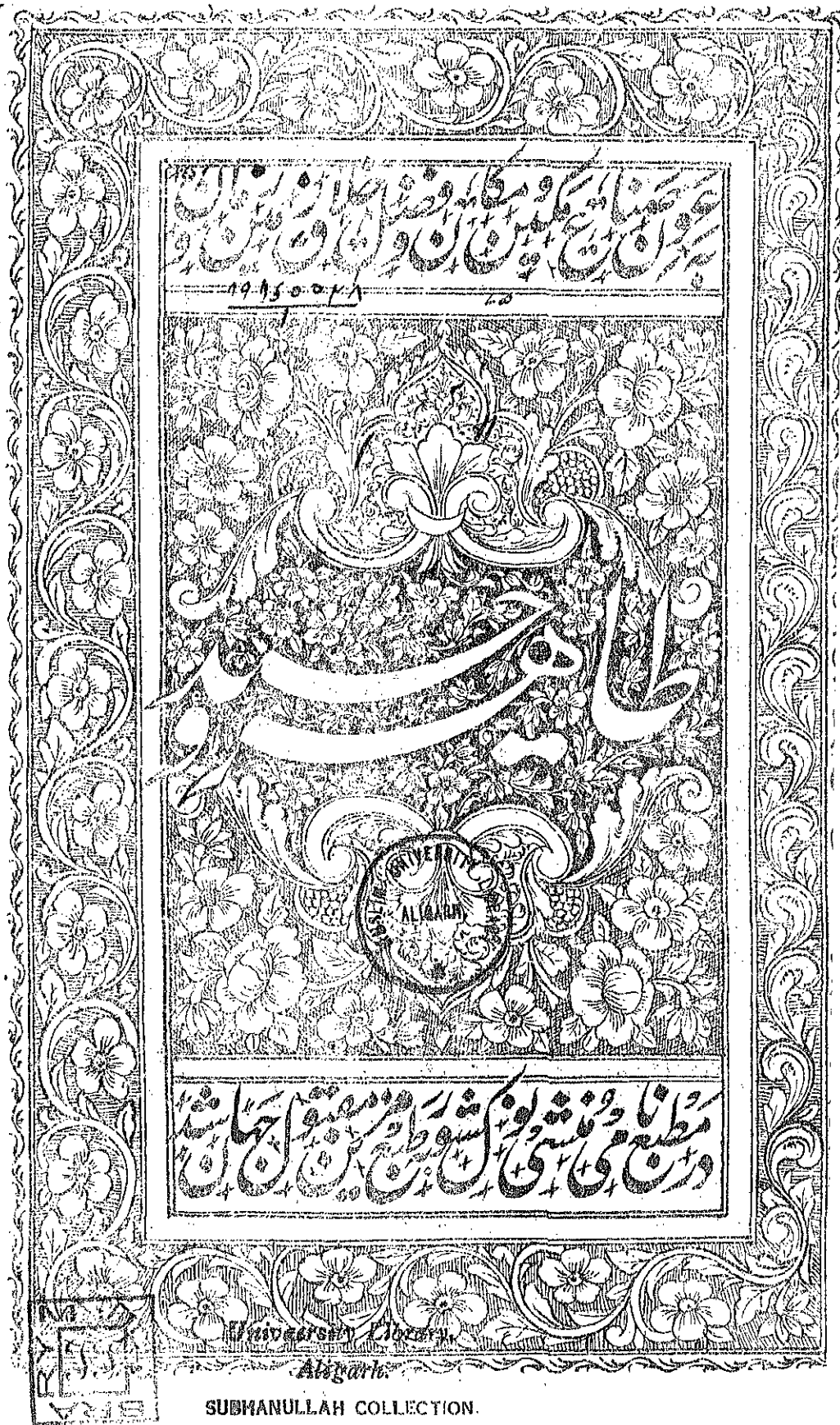


191500 MN

10-10-68

661171

Corrections if unavoidable should be made in red ink in Class Marker and initialed.



SUBHANULLAH COLLECTION.

در این روز جمعه بیستم ماه رجب سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز جمعه بیستم ماه رجب سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز جمعه بیستم ماه رجب سنه ۱۰۰۰ هجری قمری

و مقرر الکتاب امیر المومنین امام المتقین یسویب الدین علی بن ابیطالب آله
 و اصحابه اجمعین الیوم الدین بعد از طی طریق محبت جناب کبریا و ضبط بساطت
 سید انبیا بر اثر تضرع قدسی تخمیر بادشاه و الاجاه اسلام پناه با تقاضای مستطیع میگردد اندک
 و کوشش امکان و حد قیصر کن فکان که ملال و شادمانی و اندوه و کامرانی چون گداز
 رخسار شایخ از زندگانی باجم شگفته و شدت و رخا مانند بادام و دهنش در آغوش
 هم خفته بمقتضای حکم محرم قضا و خواص حکمت مابینه خالق ارض و ماسا برگی ریز
 هر خدائی فراش راه سلطان بهاری و گریه هر سحابی شادمان چمن را سرای خنده ترشد
 کلمات اودی بهشت را نعل شتاب در آتش است که باجیت انار کشاید و افتد ام
 سیول بهاری از قطره زون آبله و است که سرایه نشود و ناس نو نهالان افرانید و از چن
 که بینایان رموز افش و آفاق که میبسته در و مرآت رضا نامشایه حسن وقوع احکام قضا
 ینا سید از ناگواری مقدمات ذالیه صالقه در مرآت آمو و ناساخته بجلاوت نتایج شیرین
 شکوهی میباشند لعل الحمد و المنة که اگر چه از رگبند و وقوع قضیه جانگزا سلطان
 خلد پشیمان جنبه مکان نخست تراکم غلام عموم صبح تیش و ستان صاف تحفا
 رایتی گردانید اما از استواری آن شمس سپهر عظمت و کامکاری و مهر سارتری
 و والا تباری بر وسط الساد و دولت جاوید دیده شوق روشن در ارض آرزو گشته
 بر چند شاکه شیشه دوستی و ولا و مناسب سبب صدق و صدا آن بود که بعد از
 این قضیه نامرضیه و ارتقای آن اختراجه بیتیالی ذره و الای ترقی در لویه کتاولی و قیصریه بیتی

این قضیه در روز جمعه بیستم ماه رجب سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز جمعه بیستم ماه رجب سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز جمعه بیستم ماه رجب سنه ۱۰۰۰ هجری قمری

در این روز جمعه بیستم ماه رجب سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز جمعه بیستم ماه رجب سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز جمعه بیستم ماه رجب سنه ۱۰۰۰ هجری قمری

تقسیم بهارستان حدائق دوستی جاودانی شمع ایمن افروز از بد فروغ الفاظ و معانی
 خلف الصدق آبا میانش و امتهات فرنگ فرغ بخش دیده بهشت اورنگ اعنی نام برود
 ختمیه و قتیبه ابواب فیوضات الهی بر جبهه امانی و آمال باز از بار حدائق کا جوی در شرف
 بود فیض ورود از سرزمین دشت بهیم کجاستی را غنیمت ششم و فصل یکاگی را غنایه نسیم گردانید آنچه دریا
 قسینه ناگزیر باد شاه غفران نیاید خلدار امکا ده زبان و خامه مطلب نگارنده بود و موجب
 صمیمیت سانس سانس شناس گردید از بنای کاخ مردم خاک نشین هستی را بر کعبه وان غمگزار
 نهادند و از موجودات و اجسام و کمالات را حکما عام ارتحال انتقال داده هرگاه نظر تحقیق و در
 تامل ملاحظه کرده شود این امور که در درگاه حکمت مابین مصطفی سیم امور عین خبر و محض صفا
 و صلاح است چه تا گریان کلام بهشت نسیم بهار چاک نکند و روانه از لوح غمت بیاختی جانان
 در رخسار نرود و مگوفه را اکتیل اعتبار بر سر گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک برشته نسیم و در آن
 انعکاس گرامی پدید است که در وجود نسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته بی
 بوی ثباتی و خوشه شده و شمرق میگردد و در خیال شیوه بیدار دلان و انشال اندر آنست که درین
 وقوع هفتیم نور مثل عذب نسیم و در شمارا بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اندود
 ساخته فرزان حضرت یزدان ابدل و جان آذغان نمایند و زبان بجز سگالی و سپاسدار
 خاسب کبریا کشاید اشعار که در باب مراعات نیانی صداقت و یقین کمک و مدد کرده شده بود
 بعون غایت الهی بنوعیکه هست و الا شکر آن گشته شاید مدعا عقرب کسوت و قیوع
 میپوشد و بل از و در الارقمیه موت عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان بسر گردی و جان جانان

نسیم بهارستان حدائق دوستی جاودانی شمع ایمن افروز از بد فروغ الفاظ و معانی
 خلف الصدق آبا میانش و امتهات فرنگ فرغ بخش دیده بهشت اورنگ اعنی نام برود
 ختمیه و قتیبه ابواب فیوضات الهی بر جبهه امانی و آمال باز از بار حدائق کا جوی در شرف
 بود فیض ورود از سرزمین دشت بهیم کجاستی را غنیمت ششم و فصل یکاگی را غنایه نسیم گردانید آنچه دریا

نسیم بهارستان حدائق دوستی جاودانی شمع ایمن افروز از بد فروغ الفاظ و معانی
 خلف الصدق آبا میانش و امتهات فرنگ فرغ بخش دیده بهشت اورنگ اعنی نام برود
 ختمیه و قتیبه ابواب فیوضات الهی بر جبهه امانی و آمال باز از بار حدائق کا جوی در شرف
 بود فیض ورود از سرزمین دشت بهیم کجاستی را غنیمت ششم و فصل یکاگی را غنایه نسیم گردانید آنچه دریا
 قسینه ناگزیر باد شاه غفران نیاید خلدار امکا ده زبان و خامه مطلب نگارنده بود و موجب
 صمیمیت سانس سانس شناس گردید از بنای کاخ مردم خاک نشین هستی را بر کعبه وان غمگزار
 نهادند و از موجودات و اجسام و کمالات را حکما عام ارتحال انتقال داده هرگاه نظر تحقیق و در
 تامل ملاحظه کرده شود این امور که در درگاه حکمت مابین مصطفی سیم امور عین خبر و محض صفا
 و صلاح است چه تا گریان کلام بهشت نسیم بهار چاک نکند و روانه از لوح غمت بیاختی جانان
 در رخسار نرود و مگوفه را اکتیل اعتبار بر سر گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک برشته نسیم و در آن
 انعکاس گرامی پدید است که در وجود نسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته بی
 بوی ثباتی و خوشه شده و شمرق میگردد و در خیال شیوه بیدار دلان و انشال اندر آنست که درین
 وقوع هفتیم نور مثل عذب نسیم و در شمارا بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اندود
 ساخته فرزان حضرت یزدان ابدل و جان آذغان نمایند و زبان بجز سگالی و سپاسدار
 خاسب کبریا کشاید اشعار که در باب مراعات نیانی صداقت و یقین کمک و مدد کرده شده بود
 بعون غایت الهی بنوعیکه هست و الا شکر آن گشته شاید مدعا عقرب کسوت و قیوع
 میپوشد و بل از و در الارقمیه موت عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان بسر گردی و جان جانان

نسیم بهارستان حدائق دوستی جاودانی شمع ایمن افروز از بد فروغ الفاظ و معانی
 خلف الصدق آبا میانش و امتهات فرنگ فرغ بخش دیده بهشت اورنگ اعنی نام برود
 ختمیه و قتیبه ابواب فیوضات الهی بر جبهه امانی و آمال باز از بار حدائق کا جوی در شرف
 بود فیض ورود از سرزمین دشت بهیم کجاستی را غنیمت ششم و فصل یکاگی را غنایه نسیم گردانید آنچه دریا

۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰

پیوسته ابواب خواشید مدعیات را بفتح ایستاده اقسام غیر فام و واقفان پلموز است
و پیغام مفتوح داشته گویان ضمیمه محبت تخمیر و مخزنات خاطر دوستی زخار را بوقت
ابلاغ و اعلام در آورده اند که ایستادگان پایه سرگردون نظیر اینجا و اسعاف
آن نبابرت نمایند هزاره لباس کجائی تازه و حیثیت نیکوای بلند آوازه باو
مسوده مکتوبه که بوالی و کن نوشته شد

از بار اظهار و افشفت و محاسنت و انوار اعصابان گنجائی مرقت اعنی نامه محبت غایب
متوالت انجام و کمونان خاد و اسلوب بلاغت نظام فلان که پیر بخشش عالس و اداسان
و شید مانی سعادت و کیا ولی لاحق است و چنانکه با ده کامیابی و کامرانی یوست
ساقی غایت سجانی و رجاء فیور شاد و مطلب و الی تمام بود و نشر و انکم مطالب نموده
سلسله جنیان و سستی قدیم و استراحت بخش گلهای رستا سترای خاطر غایت سیم گزید چون
از گلهای حروف و نقوش انگشتان قافیه و قافیه و انکم استقامت مزاج و با هم استقامت
و حجب ابناء خاطر مطیع و الا آسمان ساکت از اینجا که زمان حاجت و دوستان و گنج
نقد و دوشی می باشد مناسب است یعنی چنان نمید که در دقایق که اعدا و پایا تیم غبار فتنه و فساد
بست و قاحت یر از زخار و دگرگان انضالی زشت کشیده بود و نذران استمداد و استمداد و ان
خلاف نشان گرد نشان غبار که درت و بی پروا و قایت و حمایت عساکر نصرت آثار پره و پس
آن ناخوش منتظران که الیه است گرد و نذران که نسبت را نذر و لغت و کجی سلاطین سلف که حقیقت
ما سلسله سلسله تری شرف است افتاب چونیک که ما را را با نکلید است حرارت کشیده سلسله جبار تویر

مجلس شورای اسلامی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
کتابخانه ملی ایران

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در مقام ابلاغ و اعلان و آرد و کشیدند و دارند که بعد از و در سپاه کشورستان بابلک
سپه وستان بابلک و طغر قرن آن شاسته تاج و نگین غنن خواهند گردید یا بطریق انفراد از خیم
بفرجایم استقام خواهد کشید آنچه ای جهان آرد و هر هاب قرن عوایب وید با سائر عوایب
خاطر و الا علی اسرج الاحمال جلوه ظهور خواهد نمود که بین تائید برآرنده مامل شاید غایب
حصول پوشش گوید مراد از افق حصول طالع و نجوم فی زمری بخشیش گمران و درختان ساطع باد
نامه که بپادشاه و الا جاک و رنگ زیب نوشته شده

[illegible]

نام و نشان و نام
 در کتب و خط
 اشعار و کتب
 انجمن کاتبان از این خط
 است که ما
 خط اخلاقی
 از این خط
 که از این خط

کسی از دیگر ستمنازان
که در آن ایوان ازیم
تا نرسیده است
سیکساران بنی
یحوزان است
صلوات بآلکرم
مصلحتی غلط
و بخشش
نقیض است

[illegible]

اسباب حصول مرام آموده و ابواب اطمینان بر سر و دل صلقت منحل کشاده بود
و باغ الفت را بنفشه و ارم مودت غیر گین و مشک اند و گرد اسیر و باعث ایراق نخل
خوش تر دوستی جاوید شد سر حکیمه در باب الیقاع محمد اسال جلیش منقده بصوبه کمالی وقوع
موانعیکه عرفت شد بنجم العزم مفسران تواند بود و روزه خامه مولفت گردید و بود صوت نگار
مرآت اطلاع شد یقین حاصل است که سلطان نشان که بهین شتره و حوض امکان رنگ و رنگ
سحاب میسازد عموماً و آن را فینه و قافق توافق گفتار و کردار خصوصاً در سیر کردن حرفیکه از
پیوند دوستی خیزد و شمر نام نیک باشد بذل جهد نماید و شادمانیست قبل از ورود و از آن
مودت عنوان بسیار می شود وین صبح البیان پیرایه عیان پوشیده بود و بمعاضدت تعلیم
بیت المودت قلب محبت اساس بر خیل شکوک و شبهات مسدود گشته چون ظاهرت که نخل مثمر از نیک
سالی بر بند نه نقص و در خاصیت بر مندی بهم نرسد انتشار الله تعالی بر وقت که این نعم محبت
بآب کرباب لطیفه آبی سار آید جلالت بخش نازق صلقت خواهد بود آنچه در باب استغاثی باشد نشان
که بگایز هم آشناییست نگاشته صحیفه ابلاغ و اعلام شده بود بر آن ممتاز از تعلیم دقیقه شمس
پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت بنیاد موسسه الیه دارد و مالک محروسه گردید
نبار بر رعایت خاطر همان که بر ذرت میزبان فرض عین عین فرض می باشد آنچه نشانای محرم
و آداب همان پرور باشد تقدیم رسید با وجود آن اراده هایکه در خاطر داشتند نبار خاطر
والا جاه که محرک سلسله دوستی شده بود و ند عطف عثمان غلیت از آن و آدمی نموده گشت
طریق اساعده آن نگردید بعد از آن که نوشته و الا که از روضه شش تمام بسطعت بنیاد فرمود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

عظیم سلطان و رضا جوئی حضرت خاقان قبول این شیر اتم و نیت اجماع نموده امارت سپاه
 محمد بن سلطان حکم ترقیه را جسته ترخیص این بیت الامان بهمانان که بهر عدالت
 سلاطین در نشان سرسخت با وجه کیوان او فرستاده و آنده ساخته اند و در قیاسه تخطی او و او را
 و خلاصه حرکات سپهر کارگون تواند بود و نشان او گمان آما لایقان و امرا و اعیان صاحبان
 اختیار این دولت را پایه سرسلطنت او رنگ حشمت و شوکت جمیع و شستند و این بدین معنی
 پیرایه حصول پوشید این و شیفه آینه نگاشته خاتم ثوق و رسوخ گردید که تا انقراض این
 و انصراف و دوران دستور العمل سلاطین در نشان توران و ایران بوده باشد تا با هم مقام
 تواضع و تصادق باشند و در تحریب بنیان این دولت عظمی و ملک سیخ انفضا و انعام
 انوش و نشان خاکسار و پیا آتش مستی معاضدت و مطهرت یکدیگر گشتن نمایند و
 آوان دولت و زمان سلطنت این و هو و الاجاه قدر قدرت الی آخر الامان این
 دو ملک وسیع از آفت و آسیب قتل و غارت و غنیمت و نیاید یکدیگر در امان بوده و اجماع
 و بر این اجماع مگر و اگر یکدیگر از طرفین با دشمنی و نماید در امداد و اعانت او و بقدر توان و وقت
 خود را معاضد نمایند و این و شیفه را دستور العمل است متعرض مجال متعلقه هم نشوند
 هر کس که در نقض عهد بیان می نماید در زمره اذین میضون عهد کشیدن است و بدین قید و دخل بوده و شریف
 آبی باشد و ثواب این خیرست و در این امر تیر و زکار فرخنده و آمان بر گردیده حضرت پروردگار
 و ملا و طایفه صغار و کبار و ادم العلیل و النمار و اصل گرد و منجنیق که بعد از سمیع و فاشا
 از عیال اذین حبیب گوید و الصلوة و السلام علی محمد و آله طاهر و باطنی ما صمد

این کتاب را در روز دوشنبه
 ماه شوال سال ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 بنویسید و تمام شد
 علی بن محمد
 صاحب کتابخانه
 دارالکتاب
 تبریز

دوسرے ملک کے لئے
شہر خزان با
دوستان کو بیاد
ایمان باد شہزاد
عقلمندان بنیاد
بہارستان و خوشتر
انجمن اور دانشور
پیشانی خیال کرانہ
مردم دانا، دانک
فطرت پاک سب سے
پیدا شدہ انسان
انسان خدا فرما
خداوند متعال
بر کرم خدا ترانہ
در کرم خدا ترانہ
افشاں

نامہ کے لیے الغریبان

پیشینه ساغر و دستکامی و پیاپی خوشدلی عبدالعزیز خان از خوانه الطاف بیابان الهی
شریاری و حسن تحصیل کام و کمیت و حصول عیش بدم آب ز قمار و صرصر شراب با بد بعد از دست
و ادبی نسیم الفضل الطاهر دوستی و دو لاکه صغیر خوشدلی ضیاء الدلی سیاحی تکر خاصه
نقش ندر پیوی نامه علم حضور از جنایات آن در بر لوح ابلاغ بنگار د که دوستان نظر
دانشمندان و حافی را که و ابط بگرنگی و علاقی کجستی بقوامی الاکوارح حضور و پیچیده نما
تعارف و متناهیات و ناماگر متناهیات مختلف از بد و فطرت مستقیم و مستحکم بوده باشد
در حال از حال هر وقتی از اوقات خصوصاً آوان نشاط و زمان اسباب طاهر و دوستی
خواهان آن می باشد که از استعداتی که بران متبحر اند و دوستان گرامی را نیز بهره حاصل
و در حالتی که قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده پرده دور و سرخ و پیش و دوستی محبت
باشد با اتفاق از طلوع و شفق شیرین کام و از کاس کامیابی سئ آشام میگردند و
اگر کجاست موانع حضور و عدم کشف حجب مجوس می آن نحت عظیم اللیل منقود باشد پسینه
نظری تمام آنتست که از کیفیت آنحضرت و چگونه آنحضرت بقتباسه لایذری که کلک لایذری که کلک
بار سال النور و دوست ما را با خود و شریک سازند لهذا در وقت که روضه میو نشان از زندان
که از کثرت کلاهها رنگارنگ و وفور ریاچین نمودار دامن گلچین بل عرصه خلد برین پرده
نظاره گریان شکل بسند در سینه آید و در بمراد قات جاده جلال و مهبط خیام و دولت و قیام
گردیده و هر روز بشیر و بیاپناه که گران زنی شکار و زو اخلاف طوی و سیاح و گوزن و اعظم حجاز

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در حدیث آمده است که هر که در این کتاب بخواند و در آن عمل کند
 از هر دردی که بخواهد رها شود و از هر بیماری که بخواهد
 برطرف شود و از هر غم و اندوهی که بخواهد رها شود و از هر
 دشمنی که بخواهد رها شود و از هر کینه و بغضی که بخواهد
 رها شود و از هر کینه و بغضی که بخواهد رها شود و از هر
 کینه و بغضی که بخواهد رها شود و از هر کینه و بغضی که
 بخواهد رها شود و از هر کینه و بغضی که بخواهد رها شود

سوره سرو و نار بهج و مطالعه بسیار لطیف است و در این سوره
 چنانچه گفته است خوشبختی را شمع و باغ است و افزون و مناسب چنان کند که چندین است
 و چند و قدر پادشاهی که نگاشته صید انگلی را از آن آئین در بر عیش خوشبختی را از
 یاوت رنگین آئین ترچین است در عالم انجا و محبوب فلان ارسال دارد که تقدیر نشین به هم نشین
 نیز در پیشی باین دست یگانگی و دست سیم شهند و چون فرستادن با دله علم بهینه است
 خوشگوار در انقه اهمیت ناگوار و بهینه و بهینه و از هر قسم مژه که لازم میاید شست چند و قدر شست
 امید که پیوسته نگاشته است عیش و خوشبختی و کامیابی و کامیابی باشند نام
 بوالی ملک و من نوشته شد جواهر سپاس بیکران و نقد و و ویدیا باین شکل
 جناب و تاپ تواند بود که آب روان حکم جاری را باین غائب آئین اصناف
 انسان انواع حیوان اتم نبات و جاد را از زمین عدم صرف و هست بهت شگفتانید
 باغ وسیع انفضای و اسرار جا آسازار و بی و بهشت و بهشت که است فرموده تعلیم
 بالغه تقدیر هزاران هزار صورت بدیع که مرقم از آن فصل شتا و بهار و موسم تیز
 و آب است بر لوح هست نقش نموده که هر شب جبهه رخ تو است و ستیاری از
 جسمه و خار حکمت لغو است قدرت بر آورد و به باغ راه ساکنان طریق
 خداست که دانید و مذاق هر یک از شسته لبان منهل عذیب شناخت را
 از چاشنی نموده است انگشت شسته چشاییده و صلوة بهینتا بر سید و سرور
 انبیا و سید اصنفیا و هادیه اتقا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که نوا

این کتاب را در حدیث آمده است که هر که در این کتاب بخواند و در آن عمل کند
 از هر دردی که بخواهد رها شود و از هر بیماری که بخواهد
 برطرف شود و از هر غم و اندوهی که بخواهد رها شود و از هر
 دشمنی که بخواهد رها شود و از هر کینه و بغضی که بخواهد
 رها شود و از هر کینه و بغضی که بخواهد رها شود و از هر
 کینه و بغضی که بخواهد رها شود و از هر کینه و بغضی که
 بخواهد رها شود و از هر کینه و بغضی که بخواهد رها شود

در حدیث آمده است که هر که در این کتاب بخواند و در آن عمل کند
 از هر دردی که بخواهد رها شود و از هر بیماری که بخواهد
 برطرف شود و از هر غم و اندوهی که بخواهد رها شود و از هر
 دشمنی که بخواهد رها شود و از هر کینه و بغضی که بخواهد
 رها شود و از هر کینه و بغضی که بخواهد رها شود و از هر
 کینه و بغضی که بخواهد رها شود و از هر کینه و بغضی که
 بخواهد رها شود و از هر کینه و بغضی که بخواهد رها شود

اینها را در این کتاب
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این

با سوره ایسان چنانچه خلوت عرفان و عدت غائی ایجاد و نتیجتاً کبر و کبر و مساوات
 با و بعد از آنکه بسته بندی بهارستان محبت و منقبت بر آفریدند و مساوات آنها
 با و نشاء والا چاه روشن خفیه ستر نهادند که نامی مروت خامه که در نیوقت محبوب اینچیان
 بجهت نصیب مانی مساوت و موافقت که با عن جد فیما بین سلاطین فی نشان برگزیدگان
 این دولت حکم ناپهت حکام و شسته ارسال نموده بودند در وقت مرثوب و زمانی مطلوب که خط
 دوستی و خاتمه از تنظیم و شتی ملک ملت زمین و دولت فراغت حاصل نموده در مای حصول
 و آمال بفتاح غایات آتی بر سر روزگار کشوده و دشمنان در روزگار گنایه حصار و محاصره
 در دشت میرانجامه متواتر بودند و رایات نصرت آیات تمیزات خطه حجت عنوان باندان
 بعید و شکار شغال داشت رسید چون شعر بر دوستی قدیم و محتوی برحوالات جبهه
 بود باعث ازدیاد و استحکام مانی و داد و در بنیاد شد و آنچه در هر باب اینچیان
 کاروان بواسطه ارکان دولت ابدیت معروضه داشتند بر یور جواب شرف حصول متواتر
 گردید چون اینچیان مرزوبانی بود که از خدمت موفور المهرت و روز از بریم حضور و محفل بر یوز و محفل
 جهت استقامت چو نگینی ذات شریفه خاندان علی سلطان بریم بیکری وانه انصوب جواب موفور
 شایسته این بیتی نموده با اعلام چگونگی ذات حضرت صفات و اظهار کنونات خاطر محبت و خاتمه
 کیا ولی گردان قنات و اتقابل از رفیع عطمت اجلال و طالع و لامع با و نامه که بعبد العزیز
 در پرستش قضیه نذر محمد خان و الکر او نوشتند شده است اساسه
 آبا سوره عظام انوم و اخلافت کرام نامدار و حلاوت آثار موحیه بیکشته را شیار میباشند

اینها را در این کتاب
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این

اینها را در این کتاب
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این

بناهای منسلک به چرخ خیالی و خواندن عظیم ایشان تا آبی از وجود سلطنت پناه عباد منزه

استوار و اساس این دولت و الایه عظم اقبال و انتم و دالات بار پدیدار با وجود طو طو
 انکه بیکدیگر این نمونته پیاپیان که شکایت و ستار عنوان بدان اگر شکایت میدارد و بر
 اطلاع و اعلام فیکار و که از اینجا که بنیان ابدان انسانها و وجودش و جان بر این
 عمر گذران که شسته و خشک شده این بدان فرستش منتهی بحداب شیرین و ستون استخوان
 برافروخته چیده این بنای رفیع استخوان از توده انفس و اندک لزال و این خمیه که و ان
 حاش از محبوب نسیم حاد و در استقلال میباشد اگر با بگندن لنگر اندیشه و کجا طاقت
 کشیده بیایست انسانی از صدمه چار و چار این بحر فاسد این توفیق شدست و حتی از
 مرسلین از راه شریف سلطان فینین غریب بود و خدایستی بیکدیگر و در توفیق از این
 ناگواری را به سر می کشیده چون این منزل و نشین چاک توفیق و شالیه توفیق نیست
 در باب پوشش آن تواند بود که از راه شریف و در سب و منزل و دم فرب و دل و در
 شسته آفتاب و پیاپیان آنست که شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب
 رزق انش و همان بدان موقوف است قناعت نموده بر وقت و مطلق و تلف شد و غرض
 شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب
 و به چینی و اندیشه و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب
 و در و به چینی و اندیشه و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب
 از دهن و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب

بناهای منسلک به چرخ خیالی و خواندن عظیم ایشان تا آبی از وجود سلطنت پناه عباد منزه
 استوار و اساس این دولت و الایه عظم اقبال و انتم و دالات بار پدیدار با وجود طو طو
 انکه بیکدیگر این نمونته پیاپیان که شکایت و ستار عنوان بدان اگر شکایت میدارد و بر
 اطلاع و اعلام فیکار و که از اینجا که بنیان ابدان انسانها و وجودش و جان بر این
 عمر گذران که شسته و خشک شده این بدان فرستش منتهی بحداب شیرین و ستون استخوان
 برافروخته چیده این بنای رفیع استخوان از توده انفس و اندک لزال و این خمیه که و ان
 حاش از محبوب نسیم حاد و در استقلال میباشد اگر با بگندن لنگر اندیشه و کجا طاقت
 کشیده بیایست انسانی از صدمه چار و چار این بحر فاسد این توفیق شدست و حتی از
 مرسلین از راه شریف سلطان فینین غریب بود و خدایستی بیکدیگر و در توفیق از این
 ناگواری را به سر می کشیده چون این منزل و نشین چاک توفیق و شالیه توفیق نیست
 در باب پوشش آن تواند بود که از راه شریف و در سب و منزل و دم فرب و دل و در
 شسته آفتاب و پیاپیان آنست که شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب
 رزق انش و همان بدان موقوف است قناعت نموده بر وقت و مطلق و تلف شد و غرض
 شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب
 و به چینی و اندیشه و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب
 و در و به چینی و اندیشه و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب
 از دهن و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب

بناهای منسلک به چرخ خیالی و خواندن عظیم ایشان تا آبی از وجود سلطنت پناه عباد منزه
 استوار و اساس این دولت و الایه عظم اقبال و انتم و دالات بار پدیدار با وجود طو طو
 انکه بیکدیگر این نمونته پیاپیان که شکایت و ستار عنوان بدان اگر شکایت میدارد و بر
 اطلاع و اعلام فیکار و که از اینجا که بنیان ابدان انسانها و وجودش و جان بر این
 عمر گذران که شسته و خشک شده این بدان فرستش منتهی بحداب شیرین و ستون استخوان
 برافروخته چیده این بنای رفیع استخوان از توده انفس و اندک لزال و این خمیه که و ان
 حاش از محبوب نسیم حاد و در استقلال میباشد اگر با بگندن لنگر اندیشه و کجا طاقت
 کشیده بیایست انسانی از صدمه چار و چار این بحر فاسد این توفیق شدست و حتی از
 مرسلین از راه شریف سلطان فینین غریب بود و خدایستی بیکدیگر و در توفیق از این
 ناگواری را به سر می کشیده چون این منزل و نشین چاک توفیق و شالیه توفیق نیست
 در باب پوشش آن تواند بود که از راه شریف و در سب و منزل و دم فرب و دل و در
 شسته آفتاب و پیاپیان آنست که شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب
 رزق انش و همان بدان موقوف است قناعت نموده بر وقت و مطلق و تلف شد و غرض
 شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب
 و به چینی و اندیشه و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب
 و در و به چینی و اندیشه و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب
 از دهن و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

سلطنت عظمیٰ و جلال سرور دار اکبر سے منورہ درویشیں سبانی غلت و صداقت ندیم
گوشش نماید و تشیید این نباست که در دنیا ساس که بعضی اتفاقا و ساسی اندیشید سید سلطنت
در و ابد و سوسی آباد و غلت از تشرف حیات و متحات بود و بار بکلی ذرات منور و صفات آن
با و شاه و الاتار بر یور صفات حمید و نایاب بر کون خاطر بود و واجب گردید و یکی از حله
صفات مخبیه و اطلواریسیدید آن طی مراسم صاحب شکرست که محمد و حکیمان محسن و اطلواریس
گشت نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان قزوین ملک بچ و در سائر محال ترکستان است
که با آنکه آنکس گشت با کتاب نیست و مشت و خطی تصرف و دست خیز و دست و در باره رعایت سلطنت
شمار الیه و اطلواریس نوازش و شاد و از طلب عظمیٰ به شیر و هست و الا بر خاسته آنکس سبوح را
سلطنت پناه فرو بردم داشتند که از مدد الاقران و الا شال شاه قلی بگیا که مقتدر و بگیا
سابقین بجات را که از طرز و امان سیم سفارتش روانه خدمت والا و محفل سیم فرمود
که بندی از مرشد و سوسی و یکادلی که پیش بنا و باطن صدق و امن است زانی اگر ششم
و سلسله خیابان و الا و صفات قدیم که از بد و طلوع و طلوع این دولت علمی مانند سوسه
ماه جهان را به شیر و معاندت یکدیگر قرن خیا و بهاد و شسته اند گرد و چون تجب سفارت تو
سفارت تجر یکیم و فانی و اتفاق با یکدیگر مرتفع گردید و بهبه حبت طرزی مایه شکیبایی
سوسه و در نیت همیشه هست والا بر ستمیاده است از سیم و سوسه خانی و خلاقی
آن چندیم هست معروف و معروف و پر سیمه مراعات این است که موجب فاعال کا فاعال و سوسه
عظمیٰ و سوسه است اساس و بعد سبب چنان میداند که خطری از نذر ذرات خاطر و در سوسه اطلواریس

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

۱۶ جلد ۱۲
 جلد ۱۱
 جلد ۱۰
 جلد ۹
 جلد ۸
 جلد ۷
 جلد ۶
 جلد ۵
 جلد ۴
 جلد ۳
 جلد ۲
 جلد ۱

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
حكمة وفائدة ورحمة وبرهاناً
وهدى للناس إلى صراط مستقيم
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد حضر هذا المجلس
العلمي الشريف برئاسة
المفتي العظمى السيد
عبد الله بن عبد الرحمن
بن باز رحمه الله تعالى
في يوم الاثنين الموافق
لـ ١٤ / ٢ / ١٤٠٣ هـ
على الساعة الثامنة مساءً
بمقره الكريم في مدينة الرياض
وقد تم مناقشة الموضوعات
التالية:

ملک طرقت میرزا محمد علی
میرزا حسن علی خان کلبشیر
میرزا حسن علی خان کلبشیر
میرزا حسن علی خان کلبشیر
میرزا حسن علی خان کلبشیر
میرزا حسن علی خان کلبشیر

[illegible]

عبدالمجید بن عبدالمطلب

خداوند

عظیم بیگز زنگی
فخر شدہ استاد

کتابخانه
مکتب
نقشبندیه
در شهر
ایران

[illegible]

با شایسته آناد و اعلام خواهند پوشید که بعون غایت آنکه کارگران دولت ابد متصرف
 شرف حصول بخشند گهای آلی مال نسیم نایدات شکفته و خندان ریاض کار همیشه سرور
 نامه که با و شاه بیجا پور نوشته شد
 با حکام عبثیم حدائق و و داد و ریاضین مودت نسیم بساتین الفت و احتیاج و ریاض
 یکجمله و البیاض را کج بخش شام و ستالت شاخارخت بند و نهال گلشن دولت احمد
 حضرت سلطنت و جلالت پناه بهت و نصفت و ستگاه شهابت و بسالت از قباة العجا
 نقاد و دو دمان سلاطین کامکار خلاصه خاندان خواقین نامدار قرین سیر سلطنت جهان
 حاصل و رنگ بهت و کامرانے الخفق بعواطف الملک لاکه دام اسد قبا که و بیایا امتیاز
 و گلشن سلطنت و فرماندهی انگفن گهای کامکار و اقبال خرم و خندان از شکار
 مایدات عنایات آنکه طراوت پذیر باد بعد از طی طریق الملک محبت بیایان بر لوح
 جلوه نگارشن میاید که بر اوراق شهر و عوام و صفات یاس و ایام مثبت و مرقوم است
 که آبا س عالم مقام آن نقاد و دمان عتو علا و سلاطین سابقه خاک کن غفر الله لهم از
 از طریق ایتق و ینداری کمال حسن عقیدت و اخلاص سندی بشرف و الا عقد
 خاندان لایت و اماست همواره دست توسل اعتصام با دنیال فیروز استمال دولت اقبال
 ابد الاتصال ابرج دمان لاکه تحقیقت موجب بر علوشان مجار میگاه عالم سلاطین الامت
 استوار ساخته بزال حمایت و رعایت او یک دولت ابد قرین و گلشن سلطنت فرماید
 همچنین را و و بساعت بهت عاقلانست منسوبان این استان خلافت مکان بطلب و کامیاب

[illegible]

آن سزاوارت
عالم را بفرموده احسان
باضافه به کائنات
در ملکوت مجید
اشاعت یافت
خود را در ملکوت
کمال خود را در ملکوت
دور کرد و افکار
پایین را در ملکوت
نمیخواهد و ملکوت
که از ملکوت
فرموده احسان
باضافه به کائنات
در ملکوت مجید
اشاعت یافت
خود را در ملکوت
کمال خود را در ملکوت
دور کرد و افکار
پایین را در ملکوت
نمیخواهد و ملکوت
که از ملکوت

کامیاب بود ۱۵ ساس مصداقت و موافقت هر یک از آن مسافران عالم قدس علیهم السلام
 خلوص عقیدت اخلاص مندی حکم و میان سوت شان با نظام سبب آئینش و
 القیام و ائمه مشید و حکم میبود و همچنین فیما بین آن و سلسله رفیعہ نیز شیوہ نشانیست و فی
 و طریق کجاستی حسن اتفاق بجدی مسلوک و مرسته میباشد که یا جمیع فتنه را در عرصه
 هر یک از ایشان خیال مرور و عبور محال و خضم بد اندیش را بران نسبت مستطاب
 اندیشه تسلط و اقتدار و ضمیر بجای چوین نقش آب میبود و با وجود ظهور و شیوع غیبا
 حقیقت طراز چون کچینان مجب کیش عقیدت اندیش از شاخه الهی و ارتباط قدیم
 تقاعد و رزیده سالک سالک بیگانگی تارک مرام اتحاد و یکپارگی میبود و ابواب سل
 و مسائل از هر طرف مبلغان نامرغوب مسدود گشته مرایای حسن عقیدت و یکتادلی قدیم
 غبار آلود مغارت و بیگانه نشینی در نظر عالمیان جلوه ظهور می نمود لذا عادی کم فرصت
 که در تهاست دیدن نیروی موافقت معاضدت این دومان علی دست جرات اندامان
 خیرال ایشان بریده و پای جبارت از تاخن انکسیت کشیده بود و مجال تسلط و استیلا
 اتفاق افتاده به شیب و غارت هوال مسلمانان و شیعیان سرگرم با دود و بوم
 و دیر ساخت اکنون که فرانظر آماک دکن ربه کشای سوانم آخند و بوسائل
 مسائل مرغوب مجد اساس و ابط قدیم گردیده اند از اینجا که خاطر هر آیین حقیقت گزین
 متوجه انتظام احوال خیرال افزون شده باب کامران و کامران و اقبال ایشان شیدا
 بهجت تشید سبانی عموم و تحقیق احوال عاقبت محمود آن بده اخلاص گشایش شده و از دود قدیم فرا

[illegible][illegible]

این کتاب در روز جمعه ۱۲۰۵ در شهر تبریز در کتبخانه ...
 در روز ... در شهر ...
 در روز ... در شهر ...

زود و نه نوسه نمایند که آنگاه قانون موافقت و دیداری سامعه فرزند جهانیا گشته
 بسیار حسن و کیمیتی و اتفاق بعد از اینم مخالفین را کمال عجب و سراسر حاصل از خیال تسلط
 و احتیال چون ابواب اقتدار سه و دو باطل گردد و استحکام و رابط و توافق طرفین علاوه بر داد
 و اعتقاد این نیازمند درگاه احدیت تصور نموده در سطح طریق کاخ جوئی و مطلب الی مطالب
 لازم الاظهار را با هر غیبات و کمقنات ضمیر خلعت تخمیر پیرایه آناه و اعلام پوشیده که گویا
 درگاه سلطنت هایدون بسنه انجام مقرون گردانند درین سواد بودا لاجا به مشارالیه نیز سفارشات
 مشفقانه رقم پذیر خاتمه لغات گشته ظاهرست که آلی مضامین حقیقت این از یوز حسن قبول
 خواهند ساخت همواره مقام دولت و مقرر سلطنت کلیه کارانی و زبور نصرت شاد و آراسته
 نامه که بعد از عزیز خان نوشته شده تا شایان لبنا اسرار نهان بسیار
 خیابان جلالی پر نور روز جهان که باده کثان مسکیده را زولت مرشدان سالی
 و مجاز اند و گلشن نشاء حضرتی بوستان عالم هیولا گلی که رنگ شاد و پرور و دانه شاد
 بغیر از و لغت مصداق نشان نداده اند و در هر که بود بهر چه تا بشام و رانی
 همواره ازین مادی که خوار و با نهایت است مانند غنایب از دقالت سرشته شربت
 جبر و در پیا بشند اندک که خاطر محبت و خوار و ضمیر صداقت آفرین صوفی با سید آرا
 و الا و بخوری این گوهر گران بهات و تقربیات حسنه و وسائل تحسنه سلسله خیابان
 امر واجب رعایت میگردد و درین ایام خسته آغاز فرخنده فرجام که نیز در عتبات بنیاد
 از میان این اطمینان نهایت خاشا بن آسمان ابواب کامرا و خوشه با بر جبهه آمال آملی شاد و سجا

این کتاب در روز جمعه ۱۲۰۵ در شهر تبریز در کتبخانه ...
 در روز ... در شهر ...
 در روز ... در شهر ...

این کتاب در روز جمعه ۱۲۰۵ در شهر تبریز در کتبخانه ...
 در روز ... در شهر ...
 در روز ... در شهر ...

۱۲۰۰
 ۱۱۰۰
 ۱۰۰۰
 ۹۰۰
 ۸۰۰
 ۷۰۰
 ۶۰۰
 ۵۰۰
 ۴۰۰
 ۳۰۰
 ۲۰۰
 ۱۰۰
 ۰

[illegible]

پیوسته خاطر دریا مقطر خورشید دنیا و منیر منیر سیه اعتبار متوجه انظام احوال حصول
 موجبات جاه و جلال خود و انسته مطالبی و آری بیکه داشته باشد سر و صدازند که صورت حصول
 و پیرایه قبول مایه آفتاب سلطنت و آفتاب اراق سعادت و اجلال طالع باد فتنه قلمه
 قند مار چون سلطان در الملک ایجاد و تکوین و شهریار عرصه نسیم انفسا شود و
 نشین پیوسته نواب هایدن مارا باین حضرت خیر البشر معوض براسود و احمر خاتم النبیین
 سید المرسلین خلاصه الماء و الطین که مشکوه چراغ این دولت ابد ضیا و معدن این گوهر
 عالم است بقتضای آئین که بر آید و بخود کم تر و کما بسپاه آسمان و جنود مسعود نهانی
 مطهرت و محاضرت میفرماید اندازد و جلوس قدس بر او زنگ سلطنت و الا و خلاصه
 که حدائق همیشه بهار ایران آبسقی و درختان ماطر و دارد اکثر اوقات اثمار فتوحات
 غنی قبل از شکفتن از امیر اعلام نصرت فرجام مبار آمده در گوشه عادی چون میوه ها
 رسیده پیش از جلوه کمیت با در فشار و ریاض افتاده هر کس از تیره روزان که
 اراده داشتن افشای برین شمع ابدی سرور بود و روانه و از خرمن هستی تابش نوری
 و نهان زندگی انشراح صورت شمار مانند چار از شرار کنونات خاطر خود افروخته شمعین بخار
 و مقوی میقال که درین آوان از گن خفا به پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگان
 گردیده است که در کجاندان توامان هند و ستان از تار نخیکه نواب هایدن مارا باین
 مشقه قلمه از انصراف قند یار را بقا لید میسر و جانش باز نمودند منظر و ار
 در فکر تلافی و اندیشه تدارک میبود و قبل ازین نیز در نگار سیه که رسیده سوار خان اجماع اوله

[illegible]

خود را با جمعی کثیر و جی غیر و فیضان که به بنیان بقصد برادر داند و فرستاده و در کمال سواد و فصاحت مراجعت نموده بودند دیگر باره بنیل این خیال محال و گزاف است و سعدا سعد خان را با گروهی از فیضان که شکوه و توپاسه اش در خوش و مبارزان آهن پوشش تعیین نموده خود نیز یاد ارا شکوه و لیسند و سائر احوال و خود بجا آمده بجان جهان رسکانشان بنام رسا میبود چون چهار زن حق چنانکه رسو آجهایان در نگشتن تا پیر و جوان شده بودند مجدداً بختن نان این آرزو با آتش تیر فتنه خام و خوش انکام و شوار و تمام مهنه و بخش خلدن ایشان بنابر آنکه بجز تخریب باه بیشتر و لیسند باعث تخریب بلاد و تکی کشش و پریشانی عباد میشد بصره حکم نافذ این بحر میکران رجوع و این در بایا بیان خوش نیامده بود و بعد از آنکه متیقن گردید که تشنه و مانع میبود مرض نیست که بقوتیای رسو علاج پذیرد و واسطه هند وستان لا محاله بمقتضای جمل خجالت خود را بسین خواهد نمود حکم بحجیت عسا که منصوص کرده مقرر فرمودیم که جمعی بیشتر از سببه سالار لبر کرگشتن قنار بگ بر بنهائے غایت اسل و پیشوائے اقبال نیز اوال قنار بر جناح استیصال بحجبت دفع انگر و مخدول دانند شده سببه سالار نیز با امر و عسا که عراق و آذربایجان و تهران و قرا باغ و خجور و سفید و ارا و زو و قمر و علیشکر و فارس و کرمان و سار عسا که بیشتر توانان شعاقت وانه شود و الویه و لت اعلام اقبال نیز از مقرر و مستقر خلا و حرکت آنگو و تخریب سبب آنکه طالع عرض ملک و سیر کران بکای عسا که در قنار ارا و قنار آن عباسد و حجت ایشان و غیره و اگر چه در آن مایه تمام کرده میشود و میسر نیست بقدر میسر عسا که هم غایت رسا و در بر آن سببه و تخریب و تخریب

خود را با جمعی کثیر و جی غیر و فیضان که به بنیان بقصد برادر داند و فرستاده و در کمال سواد و فصاحت مراجعت نموده بودند دیگر باره بنیل این خیال محال و گزاف است و سعدا سعد خان را با گروهی از فیضان که شکوه و توپاسه اش در خوش و مبارزان آهن پوشش تعیین نموده خود نیز یاد ارا شکوه و لیسند و سائر احوال و خود بجا آمده بجان جهان رسکانشان بنام رسا میبود چون چهار زن حق چنانکه رسو آجهایان در نگشتن تا پیر و جوان شده بودند مجدداً بختن نان این آرزو با آتش تیر فتنه خام و خوش انکام و شوار و تمام مهنه و بخش خلدن ایشان بنابر آنکه بجز تخریب باه بیشتر و لیسند باعث تخریب بلاد و تکی کشش و پریشانی عباد میشد بصره حکم نافذ این بحر میکران رجوع و این در بایا بیان خوش نیامده بود و بعد از آنکه متیقن گردید که تشنه و مانع میبود مرض نیست که بقوتیای رسو علاج پذیرد و واسطه هند وستان لا محاله بمقتضای جمل خجالت خود را بسین خواهد نمود حکم بحجیت عسا که منصوص کرده مقرر فرمودیم که جمعی بیشتر از سببه سالار لبر کرگشتن قنار بگ بر بنهائے غایت اسل و پیشوائے اقبال نیز اوال قنار بر جناح استیصال بحجبت دفع انگر و مخدول دانند شده سببه سالار نیز با امر و عسا که عراق و آذربایجان و تهران و قرا باغ و خجور و سفید و ارا و زو و قمر و علیشکر و فارس و کرمان و سار عسا که بیشتر توانان شعاقت وانه شود و الویه و لت اعلام اقبال نیز از مقرر و مستقر خلا و حرکت آنگو و تخریب سبب آنکه طالع عرض ملک و سیر کران بکای عسا که در قنار ارا و قنار آن عباسد و حجت ایشان و غیره و اگر چه در آن مایه تمام کرده میشود و میسر نیست بقدر میسر عسا که هم غایت رسا و در بر آن سببه و تخریب و تخریب

خود را با جمعی کثیر و جی غیر و فیضان که به بنیان بقصد برادر داند و فرستاده و در کمال سواد و فصاحت مراجعت نموده بودند دیگر باره بنیل این خیال محال و گزاف است و سعدا سعد خان را با گروهی از فیضان که شکوه و توپاسه اش در خوش و مبارزان آهن پوشش تعیین نموده خود نیز یاد ارا شکوه و لیسند و سائر احوال و خود بجا آمده بجان جهان رسکانشان بنام رسا میبود چون چهار زن حق چنانکه رسو آجهایان در نگشتن تا پیر و جوان شده بودند مجدداً بختن نان این آرزو با آتش تیر فتنه خام و خوش انکام و شوار و تمام مهنه و بخش خلدن ایشان بنابر آنکه بجز تخریب باه بیشتر و لیسند باعث تخریب بلاد و تکی کشش و پریشانی عباد میشد بصره حکم نافذ این بحر میکران رجوع و این در بایا بیان خوش نیامده بود و بعد از آنکه متیقن گردید که تشنه و مانع میبود مرض نیست که بقوتیای رسو علاج پذیرد و واسطه هند وستان لا محاله بمقتضای جمل خجالت خود را بسین خواهد نمود حکم بحجیت عسا که منصوص کرده مقرر فرمودیم که جمعی بیشتر از سببه سالار لبر کرگشتن قنار بگ بر بنهائے غایت اسل و پیشوائے اقبال نیز اوال قنار بر جناح استیصال بحجبت دفع انگر و مخدول دانند شده سببه سالار نیز با امر و عسا که عراق و آذربایجان و تهران و قرا باغ و خجور و سفید و ارا و زو و قمر و علیشکر و فارس و کرمان و سار عسا که بیشتر توانان شعاقت وانه شود و الویه و لت اعلام اقبال نیز از مقرر و مستقر خلا و حرکت آنگو و تخریب سبب آنکه طالع عرض ملک و سیر کران بکای عسا که در قنار ارا و قنار آن عباسد و حجت ایشان و غیره و اگر چه در آن مایه تمام کرده میشود و میسر نیست بقدر میسر عسا که هم غایت رسا و در بر آن سببه و تخریب و تخریب

ویرش شکر لبون حشری نموده و مار خان و سایر مستحقان جانفشانی نیز و اوجلاست
 و مردانگی داده بسیار از آن قوم گنام را آورده طاعت آباد کرده اند و بعد از صبح تا عصر
 رایت مشهوره مانند شام مجبور که از طایفه حیم عظمی فروز قبل از طلوع خورشید سوز خشت به جای می
 می کشند بعضی آواز زده و توجیه ایات جاه جلال الهی و حدیث نبوی علیه السلام که حضرت را از
 سینه شهر آورده دشت و بال و کمال گشته بانهایت پریشانی و کمال بسیار ساکت طریق فر
 گردیدند باینکه چون برهنمون رقم شرف مطلع گردند بشکانه این مستقیم بسین سجدات شکر تقدیم
 رسانند نامصحیح که بعد از استیصال و از اشکوه خوش شسته شده آنکه سطلت شاه
 فلان بنوازشات خسروانه خود امتیاز و شرف افتخار یافته بدانند که هر سود خوانان بوی
 محیفه اسکان نمانشایان عاقل پس بر هفت کرده و ششجان طاهرست که پراسخ را که دست
 حضرت غوث جل شاناه برافروخته باشد از بال و پاژشانند پروانه بلبلان که طمتمخ فرغ
 این چرخ انداز پاسته تشینه و از گداختن پیچیده و روغن دل حاسدان گزیده بیند
 و با مرآت صافید و بستی که متصل حکمت باغ خواب کبریا نگردانسته آن نموده باشد هر
 نماید بر پینه از راه نادانان خوشین و مقام پر خاش و ستیزه آورده باشد بسین انیقال آنکه
 از آنکه والی هند وستان و نوبت در مقام است و او را اقرار قنار آورده بنیل مقصود
 بنیل بنامی بر چین احوال خود کشیده خائب و خاسر چون بخت سیاه خود بر گردیده بود
 بتکلف خشک مهر و پریشان و مانع که در ولایت بید و دیگر باره پوسل نیست نموده و از اشکوه
 و بعد خود را که از سار و دلا در عم آن با و شاه حسرت و سستگاه امتیاز و از ماکثر تی تمام هم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

وعدتی الا کلام و فیضان که شکار تو پاسب اثر در آثار بصوب عوایب قند باز فرستاد
جالب کلام و طالب نام که دید چون کعبه از ارتکاب نخت و خجسته چنان ز نظر نکته دان
غریب و بعید نمود که کعبه ایست که حیرت الهی به اندامه از کار خود نشسته گردیده و دیگر
در صدر این امر مستبعد و آید فرمان ساهون بحسبیت عساکر منصوبه که در اطراف و اکناف
ولایات معبوه ^{۱۱} ساخته دارند نشده بود اینست را فوژ عظیم شزده در بر دین لقب و جوش
و ساز و آرم قلعه گیری سی بلخ نموده دقیقه فوت و فرو گذاشت نمودند و چون گشتار
انفوس نامدان که در تیره جیل مرکب خود حیران و سرگردان مانده اند بر دست همت شایان
فرس عین و عین فرس بودند آن یک و ساج منوچهر را با جمعی از مردان کارزار
دخا زبایان لطف شکار مقرر فرمودیم که بر سر منقلا بطریق ایغار و استیصال روانه شده و طرز
این مختار دلی را باره احاطه در آورده در سه طریق و ساکب ایشان کما فیضیه ^{۱۲} انجام
و مقرر شد که علی قلیان سپه سالار نیز با سائر عساکر که بحریت بر جوش روانه شده اگر
آواره لشکر نصرت ایشان گردد و حیرت پژوه و فرار برقرار اختیار ننموده باشند ^{۱۳} محفل
و گردای خود آنوقت سرشتان گردد و ولایت نصرت انتظام نیز علیه طیبیه استقامت
آمده آن تیره بختان بدآل بهوس خیال محال ناکسیدن لشکر خضم نگن عدالت شش
شوا در بر ^{۱۴} سینه و غلب خاک دبار بر فرق اعتبار بخند و واقفان ^{۱۵} بکلی و سافران
ظفر نشان تحفظان قلعه فیج البلیان مخی الارکان هر روزه بر سر سینه ایشان بر خیزد
جمعی کثیر و جمعی غفیر از این بیافقیان آواره دایره عدم سگروا میدند و مادرت ششاه

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

انوار بنو سید
علی بن سید
نام بنو سید

کتابخانه عمومی
شعبه ادبیات
تاریخ
۱۳۰۲

۱۱ حفظان
 ۱۲ حفظان
 ۱۳ حفظان
 ۱۴ حفظان

در آن شهران ۱۱
 در آن شهران ۱۲
 در آن شهران ۱۳
 در آن شهران ۱۴
 در آن شهران ۱۵
 در آن شهران ۱۶
 در آن شهران ۱۷
 در آن شهران ۱۸
 در آن شهران ۱۹
 در آن شهران ۲۰

نصرت ما را از اطراف و اکناف و لایات ملک محسوسه که بحسب سیرت بیکران در پست
 بحد و پایان جمعیت نمایند اقوام پریشان کرد از مشغول بکار میبود بعد از شصت و یک
 لشکر قیامت از همه جبهات تمام یورش نموده از طلوع فجر تا زمان استوایش نیم فلک صبح
 بر لکن سده السمانه از راه جدال قتال شغال داشت تا آنکه قریب بیست هزار نفر از آن
 طعمه نشامین قوی و قاتل تنگ و سنگان تنهایی آبدار بجزر و در بند بنا کاسه
 و خلب سرازنگ و نام باراد و بار ببطایا، رسوا گشته بشیوه نخست و رسم سابق اواریت
 و اگر گشته و نظر عثمان قتان بیک و صبی ازها که فرود از تمامیه آنگره و خنول نموده
 جمع کثیر از آن سیاقیان را طعمه تیغ از دها کرد و در و شان اثر در شمار نمودند و در خیزل
 بدست آورده انقوام شتاب خدایت را از راه شکار فرار واد بار نمودند بعد از آنکه
 که بعد از آن چنان بدین قریب حال و لیا و دولت و دین گردید و ناسه کوس بلند
 قدره و اللباسه ساکنان صومعه گردون رسید چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گرد
 برده این فتح بدین سجدات شکر گشته بتقدیر سائیده بدعای استقامت دولت باد
 موافقت نماید فتحنامه استیصال خیر سلطنت پناه فلان بشیفت شایانه و
 رحمت بی نهایت خیر وانه مستوف و امیدوار و مستطیع و مستمال بوده بداند که از
 روزیکه در انقض قضای تو سن و لث را رام نواب هایون مانده و ابواب انجام سلطان
 و تار به بر و امال با گشته پیوسته شاید مقصود در آغوش حصول و وصول مقصد
 ترمینیر حق یقینه مامولست از آغا نرا بپتام صبح دولت استوار و احم روح افراست

در آن شهران ۱۱
 در آن شهران ۱۲
 در آن شهران ۱۳
 در آن شهران ۱۴
 در آن شهران ۱۵
 در آن شهران ۱۶
 در آن شهران ۱۷
 در آن شهران ۱۸
 در آن شهران ۱۹
 در آن شهران ۲۰

در آن شهران ۱۱
 در آن شهران ۱۲
 در آن شهران ۱۳
 در آن شهران ۱۴
 در آن شهران ۱۵
 در آن شهران ۱۶
 در آن شهران ۱۷
 در آن شهران ۱۸
 در آن شهران ۱۹
 در آن شهران ۲۰

اینها قان مشارا لیه و نظر علیخان فرور با جمعی از غازیان طفر تو اما ن بفرموده
 عمل نموده بر سبیل ایثار و انه شده در حواسی که شیک با خنجر خان اله قلیخان و
 قباد خان که با مودت سه هزار نفر شایسته زمین او در رفته با غلام بسیار رحمت نموده
 ملاقات نموده بسبب حالات مردانه بیایه شهادت و قتل آن قوم را خراب ویران نموده
 قلیخان بعد از وقوع اینچنین فتنی بدین مجال توقف در بستان ندیده سالک طریق نریت کرد و در این
 و نظر علیخان مانند شعله که پیوسته گلگون خوشنشان از دهنبال خان با دوجولان میان و قلیخان
 تا او در بکیت اشرا و رنگ زرب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فتنین چند دفعه جمعی بسیار
 و شمشیر شکار مردان کله زار علانیه با دو دو خاتم انجاعت و بخت بسیار از ان قوم بد اختیار
 سالک طریق شکر گردانیدند و بعد از در و دایره اسر عظام عساکر نصرت فرجام و بخت
 بگمان آنکه شاید چیرین نقصان تواند نمود و رستم خان و کشتی و قلیخان سوار امر خود را که
 بزیجرات امتیاز داشتند با قبیلان که به مثال استقبال محاربه و مجادله و مقابله جنود و سوار
 سفر نموده بعد از تلاقی جانین و تقابل و فتنین و تشویه صفوف بهادران صف شکر و بخت
 مردانگی که روز چهار بار وصل شادمان غنا و شیم میدهند و دست جرات ارشتمین جلالت برآورده
 بر ان قوم بیوج و حمله آور گردیدند و بخواه صدق اتما سه قال عسکری که آن شیکت و عظم
 که شیکت و عظم فی الارض فظیر کیف تعلقون صدایه شمع و نصرت از ملهان غلبه بگوش
 پوشش شنیده رستم خان و قلیخان سوار خوانین اگر و ده مانند خیل زاع که تا حد شایسته
 نیز شکیل نیار و ببال عجز و اضطراب و در و در آمده هر سال و وزان داخل اردو

اینها قان مشارا لیه و نظر علیخان فرور با جمعی از غازیان طفر تو اما ن بفرموده
 عمل نموده بر سبیل ایثار و انه شده در حواسی که شیک با خنجر خان اله قلیخان و
 قباد خان که با مودت سه هزار نفر شایسته زمین او در رفته با غلام بسیار رحمت نموده
 ملاقات نموده بسبب حالات مردانه بیایه شهادت و قتل آن قوم را خراب ویران نموده
 قلیخان بعد از وقوع اینچنین فتنی بدین مجال توقف در بستان ندیده سالک طریق نریت کرد و در این
 و نظر علیخان مانند شعله که پیوسته گلگون خوشنشان از دهنبال خان با دوجولان میان و قلیخان
 تا او در بکیت اشرا و رنگ زرب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فتنین چند دفعه جمعی بسیار
 و شمشیر شکار مردان کله زار علانیه با دو دو خاتم انجاعت و بخت بسیار از ان قوم بد اختیار
 سالک طریق شکر گردانیدند و بعد از در و دایره اسر عظام عساکر نصرت فرجام و بخت
 بگمان آنکه شاید چیرین نقصان تواند نمود و رستم خان و کشتی و قلیخان سوار امر خود را که
 بزیجرات امتیاز داشتند با قبیلان که به مثال استقبال محاربه و مجادله و مقابله جنود و سوار
 سفر نموده بعد از تلاقی جانین و تقابل و فتنین و تشویه صفوف بهادران صف شکر و بخت
 مردانگی که روز چهار بار وصل شادمان غنا و شیم میدهند و دست جرات ارشتمین جلالت برآورده
 بر ان قوم بیوج و حمله آور گردیدند و بخواه صدق اتما سه قال عسکری که آن شیکت و عظم
 که شیکت و عظم فی الارض فظیر کیف تعلقون صدایه شمع و نصرت از ملهان غلبه بگوش
 پوشش شنیده رستم خان و قلیخان سوار خوانین اگر و ده مانند خیل زاع که تا حد شایسته
 نیز شکیل نیار و ببال عجز و اضطراب و در و در آمده هر سال و وزان داخل اردو

اینها قان مشارا لیه و نظر علیخان فرور با جمعی از غازیان طفر تو اما ن بفرموده
 عمل نموده بر سبیل ایثار و انه شده در حواسی که شیک با خنجر خان اله قلیخان و
 قباد خان که با مودت سه هزار نفر شایسته زمین او در رفته با غلام بسیار رحمت نموده
 ملاقات نموده بسبب حالات مردانه بیایه شهادت و قتل آن قوم را خراب ویران نموده
 قلیخان بعد از وقوع اینچنین فتنی بدین مجال توقف در بستان ندیده سالک طریق نریت کرد و در این
 و نظر علیخان مانند شعله که پیوسته گلگون خوشنشان از دهنبال خان با دوجولان میان و قلیخان
 تا او در بکیت اشرا و رنگ زرب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فتنین چند دفعه جمعی بسیار
 و شمشیر شکار مردان کله زار علانیه با دو دو خاتم انجاعت و بخت بسیار از ان قوم بد اختیار
 سالک طریق شکر گردانیدند و بعد از در و دایره اسر عظام عساکر نصرت فرجام و بخت
 بگمان آنکه شاید چیرین نقصان تواند نمود و رستم خان و کشتی و قلیخان سوار امر خود را که
 بزیجرات امتیاز داشتند با قبیلان که به مثال استقبال محاربه و مجادله و مقابله جنود و سوار
 سفر نموده بعد از تلاقی جانین و تقابل و فتنین و تشویه صفوف بهادران صف شکر و بخت
 مردانگی که روز چهار بار وصل شادمان غنا و شیم میدهند و دست جرات ارشتمین جلالت برآورده
 بر ان قوم بیوج و حمله آور گردیدند و بخواه صدق اتما سه قال عسکری که آن شیکت و عظم
 که شیکت و عظم فی الارض فظیر کیف تعلقون صدایه شمع و نصرت از ملهان غلبه بگوش
 پوشش شنیده رستم خان و قلیخان سوار خوانین اگر و ده مانند خیل زاع که تا حد شایسته
 نیز شکیل نیار و ببال عجز و اضطراب و در و در آمده هر سال و وزان داخل اردو

در بیان آنکه در این زمان که ایران در میان کثرت لشکر و قدرت سیاه زبان و جهانگیر
 بمساعیر و جوان رسید و خواهد بود و پیداست که این توده خاک را که بپایان آن چید
 پاست ثبات و قرار افشرد و اندر پیش حملات این حبش منضو که با صدات امواج
 بجا و شورش سیلاب بهار و دم مساهمت و لالت مساوات میزند پاست ثبات و بار
 قرار نیست و عقرب بلون غایت الهی این مشت گل به نیر و سه آتش است و غایت
 جزا و سرشار غازیان نصرت شمار که سبک نقد جان بر کف متر صد فرمان اند و صدای
 تو پاست اثر و حصول اثر در محاسن که زمین را از تصادم ایشان خل در ارکان و روح
 مانند بروج چرخ انحصار و در انستار هم ریخته و پشیده و آفتاب آمال از افق سعادت و
 اقبال طالع و لاس خواهد گردید یقینیکه طریقت اطاعت و عصیان و وقوم سود و نقصان
 ملاحظه نموده بروشنائی شمع خرو و در میان عافیت خواهند رسانید که بعد از فوت
 وقت بمضون آیه که میفرماید **يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ لَا تُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تُمِيتُوا الصَّلَاةَ وَلَا خُلُوفَ النَّارِ**
 و سه تبه از خواهد بود و رقیب که بنقی سلطان از حکام روم نوشته شده
 آنکه چون بخوای صدق اتما کلام راجع و کلام مسئول عن رعیت بر دست همت بادشاهان
 و الا نشان و سلاطین عدالت توانان واجب و لازم و فرض و مستحکم است که رعایت
 احوال رعایا و زیرستان معاشرت و مظاهر مستلوان نموده چنان نمایند که
 بسبب تقیظ و بیداری ایشان رعایا و تجار و مسافرین در محض امنیت راحت

و در بیان آنکه در این زمان که ایران در میان کثرت لشکر و قدرت سیاه زبان و جهانگیر
 بمساعیر و جوان رسید و خواهد بود و پیداست که این توده خاک را که بپایان آن چید
 پاست ثبات و قرار افشرد و اندر پیش حملات این حبش منضو که با صدات امواج
 بجا و شورش سیلاب بهار و دم مساهمت و لالت مساوات میزند پاست ثبات و بار
 قرار نیست و عقرب بلون غایت الهی این مشت گل به نیر و سه آتش است و غایت
 جزا و سرشار غازیان نصرت شمار که سبک نقد جان بر کف متر صد فرمان اند و صدای
 تو پاست اثر و حصول اثر در محاسن که زمین را از تصادم ایشان خل در ارکان و روح
 مانند بروج چرخ انحصار و در انستار هم ریخته و پشیده و آفتاب آمال از افق سعادت و
 اقبال طالع و لاس خواهد گردید یقینیکه طریقت اطاعت و عصیان و وقوم سود و نقصان
 ملاحظه نموده بروشنائی شمع خرو و در میان عافیت خواهند رسانید که بعد از فوت
 وقت بمضون آیه که میفرماید **يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ لَا تُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تُمِيتُوا الصَّلَاةَ وَلَا خُلُوفَ النَّارِ**
 و سه تبه از خواهد بود و رقیب که بنقی سلطان از حکام روم نوشته شده
 آنکه چون بخوای صدق اتما کلام راجع و کلام مسئول عن رعیت بر دست همت بادشاهان
 و الا نشان و سلاطین عدالت توانان واجب و لازم و فرض و مستحکم است که رعایت
 احوال رعایا و زیرستان معاشرت و مظاهر مستلوان نموده چنان نمایند که
 بسبب تقیظ و بیداری ایشان رعایا و تجار و مسافرین در محض امنیت راحت

و در بیان آنکه در این زمان که ایران در میان کثرت لشکر و قدرت سیاه زبان و جهانگیر
 بمساعیر و جوان رسید و خواهد بود و پیداست که این توده خاک را که بپایان آن چید
 پاست ثبات و قرار افشرد و اندر پیش حملات این حبش منضو که با صدات امواج
 بجا و شورش سیلاب بهار و دم مساهمت و لالت مساوات میزند پاست ثبات و بار
 قرار نیست و عقرب بلون غایت الهی این مشت گل به نیر و سه آتش است و غایت
 جزا و سرشار غازیان نصرت شمار که سبک نقد جان بر کف متر صد فرمان اند و صدای
 تو پاست اثر و حصول اثر در محاسن که زمین را از تصادم ایشان خل در ارکان و روح
 مانند بروج چرخ انحصار و در انستار هم ریخته و پشیده و آفتاب آمال از افق سعادت و
 اقبال طالع و لاس خواهد گردید یقینیکه طریقت اطاعت و عصیان و وقوم سود و نقصان
 ملاحظه نموده بروشنائی شمع خرو و در میان عافیت خواهند رسانید که بعد از فوت
 وقت بمضون آیه که میفرماید **يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ لَا تُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تُمِيتُوا الصَّلَاةَ وَلَا خُلُوفَ النَّارِ**
 و سه تبه از خواهد بود و رقیب که بنقی سلطان از حکام روم نوشته شده
 آنکه چون بخوای صدق اتما کلام راجع و کلام مسئول عن رعیت بر دست همت بادشاهان
 و الا نشان و سلاطین عدالت توانان واجب و لازم و فرض و مستحکم است که رعایت
 احوال رعایا و زیرستان معاشرت و مظاهر مستلوان نموده چنان نمایند که
 بسبب تقیظ و بیداری ایشان رعایا و تجار و مسافرین در محض امنیت راحت

از این کتاب در کتابخانه
 کتابخانه مجلس شورای
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۲۸۴
 تاریخ ثبت ۱۳۰۲
 این کتاب در کتابخانه
 کتابخانه مجلس شورای
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۲۸۴
 تاریخ ثبت ۱۳۰۲

غنوه و درنگ، تفرقه از خاطر مردین سالکین، بپیل زدوده بفرغبال کعب مشاش
 و سرانجام سبب استعاش قیام نمایند و چون بعضی از ایشان صدقان ائمه سیرت
 و بشر نمایان شیطان سیرت در لباس وصیت و مروت با اعمال شنیعه کثرت قیام نمایند
 و اندوخته شصت و نه سال را با آنکه حیات از تجار خیر دار که سرشته شیرازه رفاه است
 سیرت یار سیرت نمایند و دست بهمت طرفین رقبه فراغ فرامی جا بین که حدیقه سیرت آن
 خلایق و چمن آریان رضا خلق و خالی اند واجب لازم است که اگر آب خود را می و
 خود سیرت یار سیرت نمایند مردم از آزار از این همیشه بهار صفا که سر بالا کشد باره آمد
 خدایند ایشان آن خارین انگیزه آن نخل جفا از ریشه برکنده گرد و مبین این عا و آل این
 آنکه سموع مسامع جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام و ولایات متعلقه بولایات ملک
 یا از شایع مستقیم حسن سلوک بیرون نهاده نسبت بر عایا و متردین منسوبان دولت بدین
 سالک طریق نقد میگردد و میگردد از جمله آن با جوج صدقان که در هم شد سکنه
 و صفا که و دوستی طرفین سے میمانند فلان است که بر سر جمیع از مسلمانان
 ریخته اموال ایشان از غرضه یغا و دمار ایشان را بهاء و ثور نموده و بدین یک شیوه
 با پسندیده اکتفا نموده پیوسته سلسله جنیان شده است و فساد و مبین
 و صفا و صفت دوست و منسوبان این دولت حکم بنا بر رعایت مرئوس
 صداقت و صفا در صدد و تلاش و مدارک در نیاید و مقصد من
 احوال ایشان میگردد و اگر خایچه آن مقصد بد اختر تنبیه نیافته مکرر کتاب

این کتاب در کتابخانه
 کتابخانه مجلس شورای
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۲۸۴
 تاریخ ثبت ۱۳۰۲
 این کتاب در کتابخانه
 کتابخانه مجلس شورای
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۲۸۴
 تاریخ ثبت ۱۳۰۲

[illegible]

آر ب است از هم ممتاز باشند با شرفیقت شاهانه شامل حال افلاک فرد علیهمکه سطرز آیات تبیین
فتح و نصرت با انانیت نیا شفقت منتهی بود و محبوب فلان ارسال فرمودیم
رقمیکه بزرگ استقیم کشیدار در هیچیکری نهند نوشته
مرد استقیم کتابدار خاصه شریف بصورت توجبات شاهانه وارفت نوازشات با و نشان
عواض و شرف امتیاز یافته بدانند که از انجا که لائق عنایات ازلی و سواطع اشراق
سعادت لم یزلی از بدو طوع نیز جانیانی و مبدو طور گوشت عالمیاب صاحبقرانی
چرخ ابد فروغ انید دولت و الاز ازیر تو انوار کشفه فیما صبح برانسته
و قلوب احاطه خفاش طبیعت را پروانه وار با تشبیه امان بن شیخ فروزان نوشته
یوسفه ابواب کانیای و عشرت اندوختیم یکسختی ماسخ بر روی مستبان انید دولت
باز دوست افتاد و یار دولت مصون از که در دست با شمار جانی مطالب و آرب دراز
هم می باشد و درین ایام سعادت غافره خنده فرجام بود اسیر و شکار ریاضت خلد عنوان
از زندان بهشت نشان که از سارتر نجات ملک فنج الفضا ایران بل کشان
با تیار هشت تار اوان یا چین از بار و احصاف صید و شکار دار و خان تاب غایت
گشته فضا سه این حدیقه همیشه بهار مضرب سرادقات آسمان کردار خشم
شاد و ان خورشید انوار گردیده چون از تار نخیکه آنوقت مراسم بندگی از
خدمت و الا و درگاه مستجاب گشته عریفه شتم کیفیت سواخ و وقایع آخود و احوال
سعادت اشتغال سلطنت جلالت نیا فلان بزرگه فلک اشتباه نرفتاده خاطر دیا ماطر

[illegible][illegible]

توضیح در خصوص بعضی از کلمات

بعضی از کلمات و ضمیر مکتوبات ناظر الی امام خمینی متعلق استقامت قوا و سلطنت و جلالت پناه موسی الیه
 عیان شد اگر انقلب حضرت برود می رخصت انصاف حاصل نموده روانه می شود باشد
 فیما والاخبار صحت فراهم و حقائق سماوی و سماوی جلالت و سلطنت پناه موسی الیه
 تفصیل عرض داشت نموده روانه پایتخت خلافت می نماید و در چین مرخص شدن پناه
 والاجاه موسی الیه اظهار نماید که حسب الامر علی و در پی غیر فیل و در زمزم رود و خوش خلق
 فیلیان خواجیه سر طلب شده و بعد از آنکه تحصیل نموده تسلیم نمایند همراه بیاورد و در مسکن
 که داشته باشد عرض نموده بعد از انجام و شرف استعانت مقرون می شناسد رقم
 سیور خیال محمد بیک اعتماد الدله چون قابلیت مواد و حصول استعداد را در
 حب آثار انظار تربیت و جذب نماید و عوائد غایت خاصیت است که بر تو میسر نیست
 آن کل در گشت نام رنگین و قیمت مل و با قوت را در دست کان شینگین می بیند و بین شوش
 که انبار از زمره امکان و مستعد اعیان تا به امتیاز بر سر نگین دارد و بعد از مدتی عقد
 بکف کفایت و قبضه در استیصال بسیار و نقد قابلیت گوهر شد است که نور که قطره باران
 نشان لبه است و عروس حلقه نشین نهی است که طراز زنده بپیرایه وجود را از انظار چشم
 نشسته در کارخانه امکان تاثیر فاعل به شایستگی ماده قابل تبار است بسیار پودر
 خیال ایوان رفیع الارکان بویک روان بود نیست بپنود اگر آئینه قابلیت پناه شود
 مقبول طبع جلوه طهر نیست نماید و اگر مرآت آمادگی واسطه مکرر و حسن وقوع استیلا نقاب
 مجاب از چهره طهر نمیکش یکسیم و زرا از ناسی عیار کند است مزروع خوشید ماه در سینه

بعضی از کلمات و ضمیر مکتوبات ناظر الی امام خمینی متعلق استقامت قوا و سلطنت و جلالت پناه موسی الیه
 عیان شد اگر انقلب حضرت برود می رخصت انصاف حاصل نموده روانه می شود باشد
 فیما والاخبار صحت فراهم و حقائق سماوی و سماوی جلالت و سلطنت پناه موسی الیه
 تفصیل عرض داشت نموده روانه پایتخت خلافت می نماید و در چین مرخص شدن پناه
 والاجاه موسی الیه اظهار نماید که حسب الامر علی و در پی غیر فیل و در زمزم رود و خوش خلق
 فیلیان خواجیه سر طلب شده و بعد از آنکه تحصیل نموده تسلیم نمایند همراه بیاورد و در مسکن
 که داشته باشد عرض نموده بعد از انجام و شرف استعانت مقرون می شناسد رقم
 سیور خیال محمد بیک اعتماد الدله چون قابلیت مواد و حصول استعداد را در
 حب آثار انظار تربیت و جذب نماید و عوائد غایت خاصیت است که بر تو میسر نیست
 آن کل در گشت نام رنگین و قیمت مل و با قوت را در دست کان شینگین می بیند و بین شوش
 که انبار از زمره امکان و مستعد اعیان تا به امتیاز بر سر نگین دارد و بعد از مدتی عقد
 بکف کفایت و قبضه در استیصال بسیار و نقد قابلیت گوهر شد است که نور که قطره باران
 نشان لبه است و عروس حلقه نشین نهی است که طراز زنده بپیرایه وجود را از انظار چشم
 نشسته در کارخانه امکان تاثیر فاعل به شایستگی ماده قابل تبار است بسیار پودر
 خیال ایوان رفیع الارکان بویک روان بود نیست بپنود اگر آئینه قابلیت پناه شود
 مقبول طبع جلوه طهر نیست نماید و اگر مرآت آمادگی واسطه مکرر و حسن وقوع استیلا نقاب
 مجاب از چهره طهر نمیکش یکسیم و زرا از ناسی عیار کند است مزروع خوشید ماه در سینه



۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

و توحیدی قدرت کامله هر فردی از افراد کائنات و هر چیزی از چیزات کائنات را امرات صفات
کمال و اتمینه پیدای ذات عظیم المثال خود نموده از خود تا خود شید جهان آرا و از قطره نادر بار
برخیزد تا به یکتا بابت بیان روز انقش آفاق که چشم بصیرت شان از کمال اجزاء و اشیاء منش
گرد و یکی فراخور سربایه که از انخاص عام آن مشغول به تمام مایه اند سرگرم این کار بوده است آرام
این صفت وجودی و خود شید را عقل و دانش است که اصل او را کائنات و عین را در کائناتان طایفه ملک
پوشانند و در دربار پرکار تر و در از قطره زدن آمده و درست که عریان تمام اعضا و اشجار
بمخلع رنگارنگ خود در رسانند و مله و اینست و حصول این دعوی در بادشاهان و نشان خورشید
بافه فرمان که ظل حضرت پروردگار در آفتاب ملک اعتبار اندازد از سائر افراد کائنات بیشتر تواند بود
که طلال محاکات انخاص مرکز لازم و سایر متابعت ذات کار است تخم و چنانچه قابلیت مواد
در سطح اسفند و تقاطع جنب غایات مبداء فیاض می باشد ثباتی که خدمت و خلوص
بنده گان بجای عطا یی خسروان ایشان میگردد و لهذا بنا بر ظهور اخلاص بندگی و حسن نیت و
اختصاص کار و عالجای محمد بیگ زری و دیوان علی شده از غایات شاهانه و شرفه را از اطفال
بادشاهیه شامل حال فرخنده سال مشالیه فرموده از ابتدا اطفال هیز ساله و سوار و نیم دست
از اثواب پوشیده و ابواب بنامون ماکه در ایام نظارت بیانات سرکار خاصه شریعه بانعام السلام
شفقت مرحمت فرموده و در پیوسته بوزارت پناه و سواریه غایت فرمودیم مستوفیان عظام
رحم این عطیه و در فخر و دولت نموده از شاهانه تغییر و تبدیل معقول محروم و اندر حساب جمعی
بیانات هر ساله و اصل ساخته در عده ششماند رقمیکه جهت خدمت مزار محمد شفیع

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد

ایمان خلاص بندگان اخلاص شعار و خدمت اندوزان درست کردار خاص میروا
 شهریاران رفیع مقدار میباشند بعد الحمد و المنة که از بدو جلوس بر او رنگ بپندختان
 تحت رفیع اسس صاحبقرانی میبایست این شیوه ستوده منظور نظر اصابت اثر بوده
 هر یک از مترننان بساط قرب فراخور مراتب بخلع گرانا به اقیانوس اختصاص یافته
 چون بهین تشریفیکه اندر اسس با برور زمان و انصراف دوران بران و سترش
 نیست اسم بیل و ذکر جمیل است لهذا در نیوقت بنا بر حسن خدمات شایسته و تدبیر همیشه
 اعتماد اوله محمد بیک با القاب لباس القاب عالیجاه موسسه الیه را که چنانست
 قابلیت اوست مطرز بطور مختص بلا اشتباه و عجزه مقربان درگاه فرمودیم مستوفیان از مقام
 واحکام و فراین مناشیر و عنوانات آنها را ثبت و مرقوم سازند و از تبدیل مستوفیان
 دانند و بیاجبه رستمی همی زای و حیدر اناسی چون منسل عذب و محظوظ
 و شفقت و چشمه سار خوشگوار کرم و حرمت بر عموم لب تشنگان حصول
 آسایش و تسکین بر بانیات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجتمندان کفیل است
 و پیوسته نهال انالی اخلاص مندان ازین مایهین در نشو و نما و عس و وف و اعضا ان
 از شرب این زلال کوثر شال زمین پیاده آسمان سایید باشد لهذا رستمی ازین بحر
 بیابان قطره از باران این سحاب صرف فررعه امید فلان گردیدار تا بهیم فلان
 و بیاجبه رستمی حکیم علی الاطلاق و واسطه اولات باستحقاق که ان
 بهین را در شیشه شیمی موز خوان غوامض محالفت اسرار موده و

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 این متن در حاشیه چپ به خط نستعلیق و با حروف کوچک و درج شده است و شامل عباراتی مانند «بسم الله الرحمن الرحيم» و «الحمد لله رب العالمين» می باشد.

و

این متن در حاشیه پایین به خط نستعلیق و با حروف کوچک و درج شده است و شامل عباراتی مانند «بسم الله الرحمن الرحيم» و «الحمد لله رب العالمين» می باشد.

[illegible][illegible]

۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

هر چه هستی از موهب خدایا کبریا و عطیه از عطا خالق ارحم و سار اشک خاص و بیانی
 که بدون اتیان بدان از عهده شکر گزاری بر آید من متعبد بل مستعذر عباد شد چنانچه
 شکر جابر ز زبان عبارت از آنست که بپوسته لجام حضرت رب العزت رطب اللسان بود
 با جوار مار معین محامد خالق مطرف و طرف ازین جدول صوت و حرف چمن جوین را
 سر سبز و سیلاب دارد و شکر ثروت و عفا آنکه فتنه و مساکن را بر پیشش دریم و دنیا در
 دامن خویش از خاک ذلت بردارد و همچنین شکر عطیه عظمی و نعمت و الایه سلطنت
 و جهان ناسنه و بادشاهی و پادشاهی است که همه اوقات از احوال امور ملک و ملک و دار
 و صفیان فقر و عیال خبر دار بوده در کمال تقیظ و بیدار بطلب حضرت بارک الشان
 نمایند چون رعایا قدرت آن نیست که مطلب خود را بپای سطر از مدین و محالیک در اقامت
 بلاد مالک محروسه باشد یعنی مقدس ساینده از خوان عدالت است و تواند کرد
 اندک بار بر سولیت و قوع این امر است و هر چه بودیم که سستی که حجت
 اجرا آب و سپور خال محمد بیک اعتماد والد و له نوشته
 دشمنان کشت تار وجود کائنات و غارتش نهال هست موجودات که فرزند آسمان
 از آسایش قدرت مبالغه او اختصر و نهال زبان با شمار نگین شکر و سپاس بر ورت از جوار
 چون خوشید و ماه که باعث نگینی بهار و خوان حادق سفید و سیاه است چنانچه در آن فکر
 این منشی افروخته و جهانیان را بر روشن ترین وجه راه در رسم آبا و سادات
 که با حیا و ارادت که همکار حضرت سبحا و احب به حق و عبودیت

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

در وقت آن که در کلام حقید
 عبادت را در دوزخ
 و در کلام حقید
 عبادت را در دوزخ
 و در کلام حقید
 عبادت را در دوزخ

فتدات که شبیه به جگر خباب مقدس است هم چنان تحصیل رزق حلال
 انروزند و هم در خاکی مشروبات خودی اندرند و از اینجا که احتیاج غذا افراد آن مل
 انواع حیوان را با ایشانرا که حاصل اقامت برین امر بهجات سخته عدالت سلاطین مانگین
 شکل در حقیقت اشتغال بشیوه ستوده حرارت قلم وجود هر دو بجایان از
 اوست و بلیه بر عدالت فراموشایان وقوع امنیت و چنانچه شغلان این شغل
 بنیل را در بقایه ذکر جمیل خسروان گردون توانان حقه ثابت میباشد بزرگست
 است بادشاهان ایشان نیز واجب و لازم است که در مقام پادشاهش در آمده تلافی
 این نیکو سگ روجه حسن مانند تخصیص در صورتیکه حسن خدمت و صدقیت
 مورد و نگهش نیز علاوه آن شده باشد رقمیکه حجت و زار است
 هر حرم مرزا احمدی نوشته وزیر دیوان نزل نشان ابد فرمان استعظم
 که طواریکند با شب و روز را زار مهر آفتاب و ماه نهاده و دفتر وجود را با افراد
 کمونات ترتیب و ترمین داده از روزیکه فرمان منصب و الای جانان را
 بطور اس غبار است برین ملک لایقین لایقین بعد از شیخ مشرف بود
 و فرمانروای نام را در صف ده خلود و دوام بنام نام اسم جامع نموده
 که هم است الا و جکی نیت علیا معترف و معطوف بر است که جمعی از خیر اندیشان کاروان
 بجهتشان اخلاص تو امانرا که جمال منرخ فال شریعت مصطفی رایه پیرایه و نشانی کمال و فضیلت

این کلام را در کلام حقید
 عبادت را در دوزخ
 و در کلام حقید
 عبادت را در دوزخ
 و در کلام حقید
 عبادت را در دوزخ

در وقت آن که در کلام حقید
 عبادت را در دوزخ
 و در کلام حقید
 عبادت را در دوزخ
 و در کلام حقید
 عبادت را در دوزخ

فیهما فی فرین و محلی ساخته باشند از اشالی اقران بر بدیطف و احسان تمنا درخت
 بنا صلب بلند و عرش بر سر بلند ارتقا و اعتلا فرایم و صدیق انیمقال صحت حال
 فلان که در عهد خاطرش در گذار همیشه بهار سبب اودت و شجاعت با ثمار علوم عقلمیه
 شیر و نهال طبیعتش آباد که لایق صورت و حسن زینت است لهذا از انجا است فلان
 رنگی که همیشه حکمیه همیشه است از میر حلیه خاندول اخلاص منزل را میگویند به حساب
 آفتاب ابدی الاشراف غایت و اقبال با دشا پادشاه که در وسط انوار تزیید و ترس
 نشر و غنیایا بد روشن صدایه بندگی و کجاستی را بر شحات حساب در بار الطاف با دشا پادشاه
 که از کج و غبار سلطنت ابدیت ابد برسد و دلکشش است بدانند که عرصه اخلاص
 و درین بندگی و کجاستی است چون که در نیو قوت با رسال آن خود را در سلک بار یافتگان
 ضمیر قیست تحمیر و خاطر خلیل آفتاب نظیر شعله و شمس گردانید و در جنبه کیمیا اثر رسیده
 خدات آن اخلاص فرین بندگی آیین مبصه ظهور رسیده آنچه در هر باب معروض
 انظار دریافت والا و ضمیر ضمیر خورشید خیاگر داند بود و دستگیر ناوار ملاحظه مستحق
 بصبا پادشاه شد آن اخلاص شعار بشکست و ثمار و کافه فرق ناجیه اثنا عشر برآم
 بیکان خسروانه و نوازش به پایان خدیوایه لغو است الا مقرر خورشید با و قاتل است
 و مستحق جوانمرد و چون خلوص نیست و صفای طوین سلاطین صداقت آیین
 جای طلب شاهیه نسبت برین و دران خلافت مکان و اتحاد مذہب و تشیع طرفین
 بر عالمان عیان و مستحق از شرح و بیان است اراده خاطر الا طبع مستحق این بند

[illegible]

استان لایت نشان محمد طاهر محاسب نویسنده بشت نشان فرموده از ابتدا آفغان
 ویا چه زنی در باب تفنگی آقا سکره بود اوق سلطان
 چون نشان حکم اندازی ضمیمه بایون و علامت درست اندیشی خاطر اجابت
 مقرون آنست که بحسب انتظام اعظم امور اساق کارهای ضروری را که بصفت کاردار
 موصوف بوده ابا عن جدین استان ملک باسبان درگاه خلایق پناه بخدمات ارجمند
 و مناسب بلند سرفراز شدند تعین فرمائیم لهذا شمه از شفقت شاهانه دست فرموده عتبات
 بلاغیات بادشاهانه شامل حال و کافل امانت و آمال فلاس فرموده از
 استدای فلان ویا چه زنی دیوان بیگی گری صحنی قلی بیگ نوشتم
 چون از نزدیکه امیر دیوان قدر و قضا و حاکم سطلین انسان فعال لما یشاء منشور جهانگشا
 نواب بایون مارا بطریق اعز اس سلطان العادل علی الله سرسنة الارضین موشم و نون
 ساخته و کافله امان را که مستحقان نعمت رحمت اند با نعام عام عدالت شامه ما
 نواخته میبستیم مکنون خاطر خطیر و مرکز ضمیر شیر آفتاب تاثیر آنست که عموم خلایق
 بفحوائص کلام کرام و کلام رسول عن رب عیشیه در ظل عدالت از تابش آفتاب شدت و
 محنت آسوده ببال و مرفه الحال بوده دست تقدیر اتوبه از گریان مملو فین و صفا کشید
 و بساط ظلم و جور را صفحہ روزگار نور دیده باشد و مشیت ایل مرام و سر انجام وقوع این
 غم مهم موقوف بشعین شخصیت که بصفت ستون تمیز و وارسید گسستف بوده باشد
 و مصداق انیمثال صحت احوال فلاست که از شاه و اکت با صلاحیت انجام خدمت بر تو

استان لایت نشان محمد طاهر محاسب نویسنده بشت نشان فرموده از ابتدا آفغان
 ویا چه زنی در باب تفنگی آقا سکره بود اوق سلطان
 چون نشان حکم اندازی ضمیمه بایون و علامت درست اندیشی خاطر اجابت
 مقرون آنست که بحسب انتظام اعظم امور اساق کارهای ضروری را که بصفت کاردار
 موصوف بوده ابا عن جدین استان ملک باسبان درگاه خلایق پناه بخدمات ارجمند
 و مناسب بلند سرفراز شدند تعین فرمائیم لهذا شمه از شفقت شاهانه دست فرموده عتبات
 بلاغیات بادشاهانه شامل حال و کافل امانت و آمال فلاس فرموده از
 استدای فلان ویا چه زنی دیوان بیگی گری صحنی قلی بیگ نوشتم
 چون از نزدیکه امیر دیوان قدر و قضا و حاکم سطلین انسان فعال لما یشاء منشور جهانگشا
 نواب بایون مارا بطریق اعز اس سلطان العادل علی الله سرسنة الارضین موشم و نون
 ساخته و کافله امان را که مستحقان نعمت رحمت اند با نعام عام عدالت شامه ما
 نواخته میبستیم مکنون خاطر خطیر و مرکز ضمیر شیر آفتاب تاثیر آنست که عموم خلایق
 بفحوائص کلام کرام و کلام رسول عن رب عیشیه در ظل عدالت از تابش آفتاب شدت و
 محنت آسوده ببال و مرفه الحال بوده دست تقدیر اتوبه از گریان مملو فین و صفا کشید
 و بساط ظلم و جور را صفحہ روزگار نور دیده باشد و مشیت ایل مرام و سر انجام وقوع این
 غم مهم موقوف بشعین شخصیت که بصفت ستون تمیز و وارسید گسستف بوده باشد
 و مصداق انیمثال صحت احوال فلاست که از شاه و اکت با صلاحیت انجام خدمت بر تو

کتابخانه ملی افغانستان

در وقت خوش که هر یکی را آینه تماشای حسن بهاری می بیند و در هنگام بهشتی تقاضای گناه و آدمی
 مستطاب ز شایسته و مولی بچینه نابین بر خیزد و این آتش بزه و بختی عید نیست که سعادتمند را
 که زاده و پرورده این گشتان باشد سبب حصول تاج غایت حاصل است زانکه با تیرت و تیرت
 و تحقیق و و اعتماد و نواب جایون مابرفلان رفیق که بجز واحد را درین محله مستور
 اما ملک خوش شسته از روز یک مستور و یوان قصا بقلم تو شسته اما ملک متن شایسته و تیرت
 انام را در سوره خلود و دفر و دام نهادم ناس نواب کا سیاب جایون الیاب با جمع نموده
 و تیرت و شغل حوال کافه برای اینچنان افضال و انعام ماحول المسمه موده پیوسته مرکز
 خاطر و الا و ملحم ضعیف علا نیست که چینه از کار شناسان که بر یور استی راست قلم
 میگوید و خدمت ایشان با عین جود بنده طوره رسیده از اشالی و اقران ممتاز و مسرفران
 فرمایم نهاد و بیاجد رقیق تا تیرت بقرع شمع شاد و منظور آمال بابا و عباد
 از روز یک سرشته تمام انام و خل و عقد امور کافه خاص عام را در کت کفایت
 و تیرت و تیرت نواب کا سیاب جایون ماکد شسته پیوسته مهبت و الا و نیست علیا مستور
 و خلوت برکت که بفراس اجرا الا الموده و فی القربار عایت و مراقبت جمیع که از
 سلامه خاندان طبعین و طاهرین بوزده باشد ایشان را بفرموده عواطف و عواطف بین الا اشالی و اقران
 ممتاز و مسرفران فرمایم و بیاجد رقیق تا تیرت بقرع شمع شاد و منظور آمال بابا و عباد
 حضرت آفرید کای و سایه جناب پروردگار متقنه آن میباشند که سرشته تمام غلامان شایسته
 امور بندگان بسبب تعین چینه از کجبان مذیت شعار که عیار بندگی ایشان کجک استخوان

وقت خوش که هر یکی را آینه تماشای حسن بهاری می بیند و در هنگام بهشتی تقاضای گناه و آدمی
 مستطاب ز شایسته و مولی بچینه نابین بر خیزد و این آتش بزه و بختی عید نیست که سعادتمند را
 که زاده و پرورده این گشتان باشد سبب حصول تاج غایت حاصل است زانکه با تیرت و تیرت
 و تحقیق و و اعتماد و نواب جایون مابرفلان رفیق که بجز واحد را درین محله مستور
 اما ملک خوش شسته از روز یک مستور و یوان قصا بقلم تو شسته اما ملک متن شایسته و تیرت
 انام را در سوره خلود و دفر و دام نهادم ناس نواب کا سیاب جایون الیاب با جمع نموده
 و تیرت و شغل حوال کافه برای اینچنان افضال و انعام ماحول المسمه موده پیوسته مرکز
 خاطر و الا و ملحم ضعیف علا نیست که چینه از کار شناسان که بر یور استی راست قلم
 میگوید و خدمت ایشان با عین جود بنده طوره رسیده از اشالی و اقران ممتاز و مسرفران
 فرمایم نهاد و بیاجد رقیق تا تیرت بقرع شمع شاد و منظور آمال بابا و عباد
 از روز یک سرشته تمام انام و خل و عقد امور کافه خاص عام را در کت کفایت
 و تیرت و تیرت نواب کا سیاب جایون ماکد شسته پیوسته مهبت و الا و نیست علیا مستور
 و خلوت برکت که بفراس اجرا الا الموده و فی القربار عایت و مراقبت جمیع که از
 سلامه خاندان طبعین و طاهرین بوزده باشد ایشان را بفرموده عواطف و عواطف بین الا اشالی و اقران
 ممتاز و مسرفران فرمایم و بیاجد رقیق تا تیرت بقرع شمع شاد و منظور آمال بابا و عباد
 حضرت آفرید کای و سایه جناب پروردگار متقنه آن میباشند که سرشته تمام غلامان شایسته
 امور بندگان بسبب تعین چینه از کجبان مذیت شعار که عیار بندگی ایشان کجک استخوان

مستطاب ز شایسته و مولی بچینه نابین بر خیزد و این آتش بزه و بختی عید نیست که سعادتمند را
 که زاده و پرورده این گشتان باشد سبب حصول تاج غایت حاصل است زانکه با تیرت و تیرت
 و تحقیق و و اعتماد و نواب جایون مابرفلان رفیق که بجز واحد را درین محله مستور
 اما ملک خوش شسته از روز یک مستور و یوان قصا بقلم تو شسته اما ملک متن شایسته و تیرت
 انام را در سوره خلود و دفر و دام نهادم ناس نواب کا سیاب جایون الیاب با جمع نموده
 و تیرت و شغل حوال کافه برای اینچنان افضال و انعام ماحول المسمه موده پیوسته مرکز
 خاطر و الا و ملحم ضعیف علا نیست که چینه از کار شناسان که بر یور استی راست قلم
 میگوید و خدمت ایشان با عین جود بنده طوره رسیده از اشالی و اقران ممتاز و مسرفران
 فرمایم نهاد و بیاجد رقیق تا تیرت بقرع شمع شاد و منظور آمال بابا و عباد
 از روز یک سرشته تمام انام و خل و عقد امور کافه خاص عام را در کت کفایت
 و تیرت و تیرت نواب کا سیاب جایون ماکد شسته پیوسته مهبت و الا و نیست علیا مستور
 و خلوت برکت که بفراس اجرا الا الموده و فی القربار عایت و مراقبت جمیع که از
 سلامه خاندان طبعین و طاهرین بوزده باشد ایشان را بفرموده عواطف و عواطف بین الا اشالی و اقران
 ممتاز و مسرفران فرمایم و بیاجد رقیق تا تیرت بقرع شمع شاد و منظور آمال بابا و عباد
 حضرت آفرید کای و سایه جناب پروردگار متقنه آن میباشند که سرشته تمام غلامان شایسته
 امور بندگان بسبب تعین چینه از کجبان مذیت شعار که عیار بندگی ایشان کجک استخوان

مستطاب ز شایسته و مولی بچینه نابین بر خیزد و این آتش بزه و بختی عید نیست که سعادتمند را
 که زاده و پرورده این گشتان باشد سبب حصول تاج غایت حاصل است زانکه با تیرت و تیرت
 و تحقیق و و اعتماد و نواب جایون مابرفلان رفیق که بجز واحد را درین محله مستور
 اما ملک خوش شسته از روز یک مستور و یوان قصا بقلم تو شسته اما ملک متن شایسته و تیرت
 انام را در سوره خلود و دفر و دام نهادم ناس نواب کا سیاب جایون الیاب با جمع نموده
 و تیرت و شغل حوال کافه برای اینچنان افضال و انعام ماحول المسمه موده پیوسته مرکز
 خاطر و الا و ملحم ضعیف علا نیست که چینه از کار شناسان که بر یور استی راست قلم
 میگوید و خدمت ایشان با عین جود بنده طوره رسیده از اشالی و اقران ممتاز و مسرفران
 فرمایم نهاد و بیاجد رقیق تا تیرت بقرع شمع شاد و منظور آمال بابا و عباد
 از روز یک سرشته تمام انام و خل و عقد امور کافه خاص عام را در کت کفایت
 و تیرت و تیرت نواب کا سیاب جایون ماکد شسته پیوسته مهبت و الا و نیست علیا مستور
 و خلوت برکت که بفراس اجرا الا الموده و فی القربار عایت و مراقبت جمیع که از
 سلامه خاندان طبعین و طاهرین بوزده باشد ایشان را بفرموده عواطف و عواطف بین الا اشالی و اقران
 ممتاز و مسرفران فرمایم و بیاجد رقیق تا تیرت بقرع شمع شاد و منظور آمال بابا و عباد
 حضرت آفرید کای و سایه جناب پروردگار متقنه آن میباشند که سرشته تمام غلامان شایسته
 امور بندگان بسبب تعین چینه از کجبان مذیت شعار که عیار بندگی ایشان کجک استخوان

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷/۱۰/۱۵

موجودات و اصناف کائنات بتاج اعیان و تیوج ساخته و بتزده جان بخش و گفت فیض بر سر
 انوار خسته این خجای بر نشان کتاب صنعت را شیرازه تالیف از رشته حکمت عملی سلاطین و نشان
 و ابواب بگزار سایش همیشه بهار تمدن بر چهره ایشان گشود و از نیست که خواص صاحب یقین
 و سلاطین حقیقت بین بشکونه این و بهت عظمیای پیوسته نباشد از دست غایت کامله علاج
 سواد مزاج احتیاج کافه انام نیامیند و در حفظ محنت اعتقاد اخلاص منتشان جبهه میفرمایند
 و بجهاد و الهی که نواب پهلوان مانیز از طلوع تابش خورشید و دل تنفس انفس عیسو
 خواص صبح سلطنت تبراین اگر غایت از راه هموم هموم از قلوب خواص عوام میامیند و ازین
 قانون حکمت همیشه ملاحظه نمیکردند که الطاف و احسان میفرمایند و بیجاچه قمتی و حاکم
 شامی خلایق بوجاهات شاهانه سرفراز گشته پانده که چون نشینند طریقه مرصیه سلاطین هم
 این سلسله علیهم آن بود که در حین جلوس از رنگ سلطنت و الا و التکابر چایش خلاف که
 که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان همبار عالم افزیر و جلالش کیش نام نامی است
 مانند رخت نوروز بجدید میفرموده اند اینی در خاطر والا و ضمیر میسر آسمان سامر کور بود
 ماورین هنگام که آفتاب جهات تاب ببرج حل تحویل نموده و ابواب شکفتند و بناط بر رو
 خلوت نشینان کائنات اکام گشود و زمین آسمان شکفته و خندان ایام تیزر میروست و
 قرآن سعدین نیز اتفاق افتاده این اراده اندازد از بار که بتدریج قدیم بخلق برز و ظهور که از
 جلوه و توجع نموده پیرایه نام است بطور رسیدن نظر گردید و در پس منابر و جبهه مانیز باین نام
 زیبایا یافت و در ساین این نوید جانور العبد و اهتمام فلان شد و بیجاچه

و صاحبہ فتم کہ حضور عبد الرحمان فارسی نوشتہ

اصطلاح و دیده دنیا که سیم عفتی که خطوط شفا عیش است باک طائر آسمان بر دانه ستر
و دام راه گیر از قطع شیرین است از عفت حد او گرفته است و تهای این کاخ صورت نگار که
بنوای سبوح قدوس در قفس اند و در تقیه تو از حیرت خندیده و در ملک جهان فروش که در
میدان مسابقت عرش ناز میابد مانند فرس اصطلاح با زمین گیر گردیده و دام که بدیده
تو ام زادون ایگار افکارش بلکه در دانه زادون مرغ صحنه تکیه قابل تحریر نیستند به تحفه شاگرد
تواند بود و شرف و آشنی که در احسان و مقال شایسته در دانه قفس ناز و دکان تا انبال بود
چون عضا و اصطلاح با لکین و کین است فرس طبع جواد در میدان ضمیم میانه انوش
ادای سحر پذیران بچند روز و در شش ماه عقل خود را در شش تن جمل مرکب نمود و گرم شنب فرو
عقل باید تمام را بر فراز کس خیال ماین در دانه رسته چو از اقدار از عیدین کلکنا که کس
سرخ کتاب باشد کوتاه و قوت و مردم و دیده مقیاس آسمان سپا اندیشه چون تقیه لینه
مصور حساب گران چهار بیلوس گاه حیرت عرش اعظم را در تمام فروتنی علت ذات
بیلو نشین ذرات اگر کس حاصل و ماکیل آسمان استخوان جواهر تقم بلند چرا که از حد اگر
لطیفه عفت جلال لایزال فاسد و باطل است جز از اگر شجر چراغ که کسان چون خورشید
کو دکان باز سیم به اعتبار و عذر از از شرم احتیاج با بکارید و عفتین جین شرمناک عفرین
نوسو کو ناخوش عذر حائل تو خیال که عاشق پای انداز شایش گوشتار سپیان است
چون حاصل از این انفس را سیر گردانی بکار داده و مغرور که پر کار در فن تقیه یابی بر باران کانت
حالا در این انفس که سیر گردانی بکار داده و مغرور که پر کار در فن تقیه یابی بر باران کانت

[illegible][illegible]

خالد بن الوليد
عبد الله بن مسعود
عليه السلام
عليه السلام

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۹۵
 سوره مدین
 دستار دانشان
 تا قبل ۱۳۱۳
 سوره ۱۴
 آستان کشفه
 ابراسید و زین
 دین و زین
 دین و زین

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

اشتماره الحکایه عجیب من راجع به دعای که هر چند که
 در ده ساله پیشید از دیدن صاحب مینا پناه زب

من صدمت الحمد مصراع الخطبة بلسانهم ناطقا و تبارك
خاموش کن خاموش کرد و بنام خطیبان زبان خود و در حالیکه گویاست و در
الاول من صدمت الحمد مصراع الخطبة بلسانهم ناطقا و تبارك

گویند که عاقلانند و دیر خود اسب و دست را سنبه آگس که بود در میدان بیان
سَأَلْنَا عَنْهُ اللَّهُ مَا لَكَ عِنْدَ كَوْمَنَ قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَكَأَيُّ عَمَلٍ

پیشکش کننده آنرا ضابطه کموت بودن خود خوانده بر آن آفرینش انجلیکند
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى اَبْنائِنا مَقْصُرٍ عَنْ تَيْكِيهِمْ بِاَعْدَائِهِمْ سَلَامًا

فصل و ششم در بیان آنچه کوتاه شد از یافتن دست درایت
 اَلْاِخِرَةُ وَ الْاَوَّلَةُ مَا رَیْیْدُ الْاِخْذَانِ وَ حَرَّ نَارِیْ مَوْزِیْ الْقَرْمَازِیْنِ

وینزل انوار
الحاصل ان
وینزل انوار

سبحان الله نیل ابرینان یعنی در غلطان باد حلقه صحبت و جوه زهره جبینان این
آبرو و نه گلابی سرخ خانی میهای مستری طلعتان را در حدقه چشم دیده و ران

این ننگ بوسکه صوت زور و سکه خانه اعتبار از و تمام و قاطبی کلام سادوی را از مرصع کار

۱۳۴۷
شعبان ۱۲۸۵
فصلی
عبدالله
آتشیدار
سازگار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

گفته شد و لایحه بجهت در چون فصلی از وکیلید کشاد و ابیات بیدر و بندش مخازن حواری
 مراد عجیبان حروف و حجه اش تر جان عرب و علم و معاشن چون لات و منات و جود و مان
 دید که بی آدم اگر دال و دانش نیست نم ناسته غار جان معارج مضامین قرآن را
 معجزه بر مصداق در که آن میرنور و اگر در دین سینه اش کفید کشاد گشته کفید و از زبان
 گویندگان راه گفتگو برسد و آتش و جگانه کفر وی پیوندشان چون غنچه در دست اندیشه
 سرشته بر سینه نبیده و نقشش بر جان و در دین شان چون سکه زر هرگز نپاشیده
 گاه سپه چون کاکل و لبران بر سرش کشیده مدآه و زانسان بر باطن چهره
 توبه نامه گناه گشته بگویند سحر روح قرآنی سحر قزلباش نصرت تلاش بی غش
 و قدر است که مشهوران تن بر بدن خط از گناه بکشند و انوشیروان سحر قرآنی او مانند قوم مثل سرخ کلاه بانم
 مقدار آن در سپاه سپاه پوش عباسی او ای سحر که اشیای بی فایده بپیریزد تا سحر و معاون
 از یک دست و سپاه سپاه و پیشش عباسی او در سحر که اصف از یک یک بپیریزد و گاه
 چون عینا به میدان سپاه باطنی اسطی قلوب مثل انصاف الوف تقصده نقطه است قرار آید
 چشم با حروف عین خط و سیاه است که در چهره آن نماند از آن ریشه که گفتم
 انگشتش و اجیاد و جیاد و انگشت او سحر و تمام مستیاز بپیریزد و انگشتش
 با سحر و ایمان بر پیشه و گویا آن سحر و ایمان باشد و ایمان آن ایمان قرار گرفته و از آن ایمان
 مراکب طویل الاغواق افغانی سپاه و حوضه و پیشه و اعلام فتح سلطان گویا
 در اسبجان و درازگون و انصاف و سحر و سپاه و سحر و ایمان سحر و ایمان سحر و ایمان

در این مورد
بازرسی شد و
تأیید گردید که
در این مورد
هیچگونه تغییری
نیست.

[illegible]

و حکایت بقا و ثبات و دوام طاق است از اینکه خیال گشتن را بصد از آنکه استخوان
شان تو تپا سے دیدہ اختیار و خاک شان بازی گاه کو دکان حوادث میل و
مبار شدہ بدینا کہ و از آن گنج قافلہ کہ در حقیقت بقا سے فتنہ و ہر گز
از قفا آمدہ و پیشین خوانست ^{۱۱} این قافلہ چون شمع پس و پیشین ندارد ^{۱۲}
پیش آنگہ طائفہ دیگر اندر سازند چرخ نیست کہ مرغان سبک پرواز و جو و الفاظ را
کہ اندر جبین شرار و درخشیدن برق زو و گداز و دم بقا اندر دوام قیہ و حقیقت در آرد
تبارہ رود ناکور باے ہمارے ہنر بنیدگان در سے آرو و از زوہ جسد و
و بر بان تاضیف نزل و بہتان گوناگون خمار چو شمشک جگر کہ فوج فوج و چون جو
مناسب مذاق ما شائے ہر کس گاہ میندازد و از انجا بریزد او سے آنچه سراپا کار
عقل و تدبیرش حیران سازد کلام مجسمہ نظام جناب مقدم کس گبرایت کہ جو
احسان آن دریای بیابان چون گہر ہائے غلط نشین بچیب و دوام استحقاق
مینوایان کوی اسکان ریختہ پس سماران این کوستان و ببلان این گشتا
آگاہ از رسم و راہ او ضرر و فاجار و حریف نقد عمر عزیز و تحصیل آن لازم و
در کارست و کندار استم حروف جت اخوان بر دغانے و باران کر و جاسطے
و تقسیم تشخیص آن بذل جہد نمود و بیابا چہ کہ بر علم صغر سنست و توسعہ اند
کسب آمدہ و باشد و اکھ شدہ بسانے ہنایے و الا سخن رنقا و دستایش و زحمت
کہ بدوخت ازین بنا کہ عبارت از کاف و طوخت شمس افلاک و مرغی

کلمه دانی که بیال اذمان بران آسان طیلان دارند سطح میگرداند که خواص و دوست
 و هیچ قطره فرو نرفته که سرازوریا به بیایان بنیاد و جوایه که هر چه چرخ حقیقت زو
 ندیده که چرخ در پیش روشن ندارد و سوخته و برشته آتش شوق میداند که هر سر سر
 سرایه چرخان و لب تشنه چشمه سار و قوس به بند که آب گوهر مرغ در پای عاقبت
 حضرت مولوی پای تعلق برشته سطر کتاب لبسته و طهارت حلیش بر شاخ لزان کلم و لایم
 است و گرنه درین هر کاره از کار گنگ صحن چون در یکدیگر گنگشته و در حدن هر شفا
 گوهری که گران بهار و شسته نرفته است و جوهر گران بهار ان کالنت که شیشه نقاش
 اذمان بان رسیده طراوت سایه پرور که در جهان شایه که دست مشاطگان پرده
 جانش کشیده هزار دستان از گلهای کلاب کشیده چه نوع نوازند یافت و بهر گرامش
 بحیم و جانش نوازند شافت گیسو بگین نشود مردم و امیر و دان و آخذ شده از حقه سر بهار
 طار و دراز است کی اگر نهاده سر سبک است که شیشه دریافت نقابان از لایه سبوق آن
 بر نسیده و دیده صیرغ رموز و آلمان نقدی ندیده شغل میسر کاره و جوهر و در است
 که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیمای چشمانش کلاه آرد بر سر و زو چشمانش اگر سینه
 زکس نهاده در نظر است بخور دن قداسی خام از است طبع آتش فایح نشسته و عظیم توکل چشم
 از هر چه در نظر آید لبسته اند شکیبایه تعلیم معلّمشان شکجه بخواب و در و زشان سبک
 سیریم ترجمه پیرایه فرمان طبع تراند از آزادگی چون سرو داس است از آب نشان نقاش
 و گشت زار و جود و قناعت شان بی آفت است زیرا که گلی امه صیادان را خاک شسته رنگ نقش نگار است

در این کتاب از کتب قدسی است که در زبان محبت کمال را از کلمات زکین کسوت طوسی در بر
 کرده که در قضا و حدائق سخن بهرانی بابل فصاحت کشاید و دل معرفت مرشد را
 بصفت قدرت جلال آئینه گیت نامک واده که شاد رضا و تسلیم در ورت ای جلوه
 ظهور نماید و بساط جلیج امکا را بدست بنیاز سه ورم مجید و فلک کسوت را از اسرار
 غاشیه بر و کشیده از خطوط شعاع خورشید عالم تاب طایه با سه نور برق کشیده که نگار
 شوخ خندان از ان در گذر و نگار یک ستایش یک روان با فیه جای و جلال و جلال و جلال
 با سه نور آتش کورق از دیوان عظمت و اجلال و جلال و جلال و جلال و جلال و جلال و جلال
 تاسه شاه اندک بر زبان بهنای فصیح بیان در توصیفش از پریم و تاب کند انعام
 و اسرار چون کاه در دام مانده و در لاسه تجر و دندان لاسان سیر را چون دانه درین ام
 افشانه و چین پیر افشش با یرت را از آب و آتش کسوت گل رخسار پوشیده و محبت
 شفونی کرش زبان سوسن ابر سر تاج اعتبار کشیده خواب ببلال از زنده بیدار رشوق
 تماشا گلزار در گریان چمن بخت و به نیزنگ برقع قدرت از سبز و آب بیدار خواب را
 در هم آمیخته دست قدرش از سر و بر فاخته تنم عاشق نوای کشیده و شخته هدایت کشش و شام
 بگافان جامه صبر عنایان جیب گلهای چمن برهم دریده مشغولی ساخته
 از لطف بی خاکیان و چار صد باغچه کن فغان و دیده ام این باغ پر از رنگ و بو
 یک گل رخاست شب در روز او و چون قدرش نسبت بهل و آیه اول از زمانه سگیا
 کیورق از دفتر او روزگار یک گل خود دست ز باغن باب قدرشش و دره بران کتب

در این کتاب از کتب قدسی است که در زبان محبت کمال را از کلمات زکین کسوت طوسی در بر
 کرده که در قضا و حدائق سخن بهرانی بابل فصاحت کشاید و دل معرفت مرشد را
 بصفت قدرت جلال آئینه گیت نامک واده که شاد رضا و تسلیم در ورت ای جلوه
 ظهور نماید و بساط جلیج امکا را بدست بنیاز سه ورم مجید و فلک کسوت را از اسرار
 غاشیه بر و کشیده از خطوط شعاع خورشید عالم تاب طایه با سه نور برق کشیده که نگار
 شوخ خندان از ان در گذر و نگار یک ستایش یک روان با فیه جای و جلال و جلال و جلال و جلال و جلال و جلال
 با سه نور آتش کورق از دیوان عظمت و اجلال و جلال و جلال و جلال و جلال و جلال و جلال
 تاسه شاه اندک بر زبان بهنای فصیح بیان در توصیفش از پریم و تاب کند انعام
 و اسرار چون کاه در دام مانده و در لاسه تجر و دندان لاسان سیر را چون دانه درین ام
 افشانه و چین پیر افشش با یرت را از آب و آتش کسوت گل رخسار پوشیده و محبت
 شفونی کرش زبان سوسن ابر سر تاج اعتبار کشیده خواب ببلال از زنده بیدار رشوق
 تماشا گلزار در گریان چمن بخت و به نیزنگ برقع قدرت از سبز و آب بیدار خواب را
 در هم آمیخته دست قدرش از سر و بر فاخته تنم عاشق نوای کشیده و شخته هدایت کشش و شام
 بگافان جامه صبر عنایان جیب گلهای چمن برهم دریده مشغولی ساخته
 از لطف بی خاکیان و چار صد باغچه کن فغان و دیده ام این باغ پر از رنگ و بو
 یک گل رخاست شب در روز او و چون قدرش نسبت بهل و آیه اول از زمانه سگیا
 کیورق از دفتر او روزگار یک گل خود دست ز باغن باب قدرشش و دره بران کتب

در این کتاب از کتب قدسی است که در زبان محبت کمال را از کلمات زکین کسوت طوسی در بر
 کرده که در قضا و حدائق سخن بهرانی بابل فصاحت کشاید و دل معرفت مرشد را
 بصفت قدرت جلال آئینه گیت نامک واده که شاد رضا و تسلیم در ورت ای جلوه
 ظهور نماید و بساط جلیج امکا را بدست بنیاز سه ورم مجید و فلک کسوت را از اسرار
 غاشیه بر و کشیده از خطوط شعاع خورشید عالم تاب طایه با سه نور برق کشیده که نگار
 شوخ خندان از ان در گذر و نگار یک ستایش یک روان با فیه جای و جلال و جلال و جلال و جلال و جلال و جلال
 با سه نور آتش کورق از دیوان عظمت و اجلال و جلال و جلال و جلال و جلال و جلال و جلال
 تاسه شاه اندک بر زبان بهنای فصیح بیان در توصیفش از پریم و تاب کند انعام
 و اسرار چون کاه در دام مانده و در لاسه تجر و دندان لاسان سیر را چون دانه درین ام
 افشانه و چین پیر افشش با یرت را از آب و آتش کسوت گل رخسار پوشیده و محبت
 شفونی کرش زبان سوسن ابر سر تاج اعتبار کشیده خواب ببلال از زنده بیدار رشوق
 تماشا گلزار در گریان چمن بخت و به نیزنگ برقع قدرت از سبز و آب بیدار خواب را
 در هم آمیخته دست قدرش از سر و بر فاخته تنم عاشق نوای کشیده و شخته هدایت کشش و شام
 بگافان جامه صبر عنایان جیب گلهای چمن برهم دریده مشغولی ساخته
 از لطف بی خاکیان و چار صد باغچه کن فغان و دیده ام این باغ پر از رنگ و بو
 یک گل رخاست شب در روز او و چون قدرش نسبت بهل و آیه اول از زمانه سگیا
 کیورق از دفتر او روزگار یک گل خود دست ز باغن باب قدرشش و دره بران کتب

یوسف روز از چهره بار یک شب بد که چو سر بر خط فرمان نهاد و از رنگ کاشش گریز داد
 گل بر فراز بندر شلخ از شمیم عجز آگین بخت خلق اولب کند و ده هزار سال مانند طلسم کاروان
 ماه نواز لیسیت بام گز و ن جال جهان آساید و را با گشت خطوط شعاع بر دم نموده
 خواب را چونیک دور ناسه بیدار دوان ساخته که بان جزئیات اقیانوس و گس و تسلیم را
 تو مانند دید و ازین گستران نمود و به بود کلهای سپید آینه توانند چید شاد و دوان کالبد انسان را
 لبستون استخوان و مناسب لغزش افروخته دار بر آساید تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش
 چهره جان آرا و آشفته سیک را از شعله شوق چون مرغ لاله بر تخت بلند پایه غمت خاکستر نشین
 میاز و دود و گریز یار مانند سیاه به داغ از دیده اعتبار سے اندازد و دور سیاحی اگر خاک صبر
 بیان باز بان چوین در مسیبتش بدیج سگالی و رایب عیوب پوشیده خود را با گشت بر دم
 نموده باشد و ز کار عیب پوشش را ازین آینه نقوش را به شکل در و دوده بدر گاه
 عظمت که حرات حقیقت ناسه استیاست از نقاشی محبت چه تخته بر دم که چون
 نگاره از آینه باز بین و نشو و نهیت ایبه حیرت صفا تو بند زبان مانده انگشت حیرت
 زبان در همان مانده با شوق دل چه سائیم که با آنکه چون حجاب ز بانم را آب کرده باز هم
 برگشت بر سگرفت این آرزو میاز و دیت و در بانم و صفت او چون بوی در گرجا
 گل سست با پنهان ازین شنیدن نام جانان چنین در دست و لی نعمت حقیقه که به سینه
 از روز و شب ستم و اله ان گسترانیده و قنعت و در دزد و یک از مانده احسان بیک سبب
 رسانیده خاک را در چله خانه حیرت بلکته آدمیم بیده آه و غم غمناک مظهر عجز است

کلمه حق است
 یوسف روز از چهره بار یک شب بد که چو سر بر خط فرمان نهاد و از رنگ کاشش گریز داد
 گل بر فراز بندر شلخ از شمیم عجز آگین بخت خلق اولب کند و ده هزار سال مانند طلسم کاروان
 ماه نواز لیسیت بام گز و ن جال جهان آساید و را با گشت خطوط شعاع بر دم نموده
 خواب را چونیک دور ناسه بیدار دوان ساخته که بان جزئیات اقیانوس و گس و تسلیم را
 تو مانند دید و ازین گستران نمود و به بود کلهای سپید آینه توانند چید شاد و دوان کالبد انسان را
 لبستون استخوان و مناسب لغزش افروخته دار بر آساید تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش
 چهره جان آرا و آشفته سیک را از شعله شوق چون مرغ لاله بر تخت بلند پایه غمت خاکستر نشین
 میاز و دود و گریز یار مانند سیاه به داغ از دیده اعتبار سے اندازد و دور سیاحی اگر خاک صبر
 بیان باز بان چوین در مسیبتش بدیج سگالی و رایب عیوب پوشیده خود را با گشت بر دم
 نموده باشد و ز کار عیب پوشش را ازین آینه نقوش را به شکل در و دوده بدر گاه
 عظمت که حرات حقیقت ناسه استیاست از نقاشی محبت چه تخته بر دم که چون
 نگاره از آینه باز بین و نشو و نهیت ایبه حیرت صفا تو بند زبان مانده انگشت حیرت
 زبان در همان مانده با شوق دل چه سائیم که با آنکه چون حجاب ز بانم را آب کرده باز هم
 برگشت بر سگرفت این آرزو میاز و دیت و در بانم و صفت او چون بوی در گرجا
 گل سست با پنهان ازین شنیدن نام جانان چنین در دست و لی نعمت حقیقه که به سینه
 از روز و شب ستم و اله ان گسترانیده و قنعت و در دزد و یک از مانده احسان بیک سبب
 رسانیده خاک را در چله خانه حیرت بلکته آدمیم بیده آه و غم غمناک مظهر عجز است

کلمه حق است
 یوسف روز از چهره بار یک شب بد که چو سر بر خط فرمان نهاد و از رنگ کاشش گریز داد
 گل بر فراز بندر شلخ از شمیم عجز آگین بخت خلق اولب کند و ده هزار سال مانند طلسم کاروان
 ماه نواز لیسیت بام گز و ن جال جهان آساید و را با گشت خطوط شعاع بر دم نموده
 خواب را چونیک دور ناسه بیدار دوان ساخته که بان جزئیات اقیانوس و گس و تسلیم را
 تو مانند دید و ازین گستران نمود و به بود کلهای سپید آینه توانند چید شاد و دوان کالبد انسان را
 لبستون استخوان و مناسب لغزش افروخته دار بر آساید تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش
 چهره جان آرا و آشفته سیک را از شعله شوق چون مرغ لاله بر تخت بلند پایه غمت خاکستر نشین
 میاز و دود و گریز یار مانند سیاه به داغ از دیده اعتبار سے اندازد و دور سیاحی اگر خاک صبر
 بیان باز بان چوین در مسیبتش بدیج سگالی و رایب عیوب پوشیده خود را با گشت بر دم
 نموده باشد و ز کار عیب پوشش را ازین آینه نقوش را به شکل در و دوده بدر گاه
 عظمت که حرات حقیقت ناسه استیاست از نقاشی محبت چه تخته بر دم که چون
 نگاره از آینه باز بین و نشو و نهیت ایبه حیرت صفا تو بند زبان مانده انگشت حیرت
 زبان در همان مانده با شوق دل چه سائیم که با آنکه چون حجاب ز بانم را آب کرده باز هم
 برگشت بر سگرفت این آرزو میاز و دیت و در بانم و صفت او چون بوی در گرجا
 گل سست با پنهان ازین شنیدن نام جانان چنین در دست و لی نعمت حقیقه که به سینه
 از روز و شب ستم و اله ان گسترانیده و قنعت و در دزد و یک از مانده احسان بیک سبب
 رسانیده خاک را در چله خانه حیرت بلکته آدمیم بیده آه و غم غمناک مظهر عجز است

کلمه حق است
 یوسف روز از چهره بار یک شب بد که چو سر بر خط فرمان نهاد و از رنگ کاشش گریز داد
 گل بر فراز بندر شلخ از شمیم عجز آگین بخت خلق اولب کند و ده هزار سال مانند طلسم کاروان
 ماه نواز لیسیت بام گز و ن جال جهان آساید و را با گشت خطوط شعاع بر دم نموده
 خواب را چونیک دور ناسه بیدار دوان ساخته که بان جزئیات اقیانوس و گس و تسلیم را
 تو مانند دید و ازین گستران نمود و به بود کلهای سپید آینه توانند چید شاد و دوان کالبد انسان را
 لبستون استخوان و مناسب لغزش افروخته دار بر آساید تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش
 چهره جان آرا و آشفته سیک را از شعله شوق چون مرغ لاله بر تخت بلند پایه غمت خاکستر نشین
 میاز و دود و گریز یار مانند سیاه به داغ از دیده اعتبار سے اندازد و دور سیاحی اگر خاک صبر
 بیان باز بان چوین در مسیبتش بدیج سگالی و رایب عیوب پوشیده خود را با گشت بر دم
 نموده باشد و ز کار عیب پوشش را ازین آینه نقوش را به شکل در و دوده بدر گاه
 عظمت که حرات حقیقت ناسه استیاست از نقاشی محبت چه تخته بر دم که چون
 نگاره از آینه باز بین و نشو و نهیت ایبه حیرت صفا تو بند زبان مانده انگشت حیرت
 زبان در همان مانده با شوق دل چه سائیم که با آنکه چون حجاب ز بانم را آب کرده باز هم
 برگشت بر سگرفت این آرزو میاز و دیت و در بانم و صفت او چون بوی در گرجا
 گل سست با پنهان ازین شنیدن نام جانان چنین در دست و لی نعمت حقیقه که به سینه
 از روز و شب ستم و اله ان گسترانیده و قنعت و در دزد و یک از مانده احسان بیک سبب
 رسانیده خاک را در چله خانه حیرت بلکته آدمیم بیده آه و غم غمناک مظهر عجز است

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

ما مشبک کرد و را که در دلفقه فروغ خورشید جهان از فروزست بشارت با بشارت انگشت
 عدالت امین چنان ترسانیده که هنوز رنگ شهادتش از بسین سپهر بر و بسمه عرفان
 و یقین قریشش بستان گفت نیا که او دم بین المکا و المکین خطاب بنور انگیز آگاه
 نمایان مآله امتیاز تیغ صغرا و کبرا انجام و آغاز مهبت محمد صقیل مراتب نبش
 نظیر اسب چشم آفرینش به صلوات الله و سلامه علیه و سروج مجموعه کلا
 و امامت نقد کامل العیار غنینه شجاعت و شهادت یکبار از مضار شیم الفضا که
 خلوت نشین مهبت المصنوع آفرینش از علم و حکمت با یکا که هر بنفخ خضم انگشت و عد و کد از
 شمع نهر فروغ لکن مجلس فرزنی و بزم طرازی شمع که هر دریاسه بینینا و در جوامع
 خوابایه اسرار شهید آراوده سر و چین انگشت سر که بکثره از نوران بین شمع
 سدره و لعلینا به خلد بدین اجتناب و ارتضا که به یکا اسیر کونق آفرینیم را
 قضیر شهر ارباب بهیم ملک بنوت را مشهور و وزیر و بهقان فرایع آمال خلا
 منظر انظار الطاف خالق ضرغام آجام منعم و طفسه متبوع زلال وجود
 شپیر و شیر و سگ گمشده کان سبل مصلحت بسیم و قانع صلح کل
 است و است و العارک غایب کل غایب مطلوب کل غایب منظر انظار
 و منظر انظار مشنوی علی آنکه بزدان علیم و لیست به
 دو عالم دو کف کریم و لیست به و اولاده الا طهار علیم و لیست به
 بین الملیک انفسار بعباس صدق اتمایه آنکه و سبک من نور و احد

[illegible]

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

متصل گردیده و راجع ایمان اصناف اعم و کافه سینه آدم ازین مایهین سینه
 و رتبان باشد امید که این گمشده تبه بیجا صلی و اسیر سلسله پا و سگه را نیز
 ازین سلسیل فیض و ازین چشمه سار غیض نصیب گردد و بجز و علی و آلهما الطیبین انما یزکی
 و بعد بر آت خاطر مساجان مداول باریک بینی در مکتب هدایت نکتیست آفرین
 که توطئه صافیل انوار تجلیات شائسته قبول تاملی مستحقه گردیده و منتوش و منتوش
 میگردد اند که چون بقتضای انتظام سلسله آفرینش افراد کائنات را از زوره تا کجور
 دست احتیاج و زمان ارتباط یکدیگر گزینش و استحکام است برهان انجیل و سیدان و یحیی که
 حیرت بر آید صغیر امیل توسل بانوار عظیمه و دایره بزرگ را بهر منصول محیط پیوسته و گشت
 بیقراری دارد و چون پیر این تربیت آباد است فیصله خوار و عروج بحر فاسد و پیوسته و امید
 محظوظ و حیدر پیوسته در آرزو آن بود که بایمان و ملت صاحب شکرستی تشبیه نماید که
 هست مغرور خاک و بهر است تاملش را کمال بجا هر دیده اعتبار و بنگر چاکرانش را سربلند و فخار
 سناک سناک با و اشباع تواند شد همانا در هنگام گشتن این مراسم دیده بخت بسیار
 اختر و کار بود که دعار را بجا بست و در غوش و نهال طلع اتمار حصول مطلب بر دوش کشید و دو
 و آنحضرت خدیو زمان فرمانفرماست ملک ارواح و ابدان گوهر بحر دقیقه یابی و آگاه و آگاه
 سلطنت و بادشاههای اربع سعادت آسمان بکشد علاج معارج بر سر دار و در جبهه کل منشیه بها
 گشتن خلقت عظمی نهال بر سنده حدیقه دولت بهیننا آبر و سه گوهر هر دو و مرث جهر شیر
 ابدار پرست و شجاعت تور دیده بینای قوت باز و توانا معلم درس خوانان علوم و آوازه

این سلسله ازین مایهین سینه
 ازین سلسیل فیض و ازین چشمه سار غیض نصیب گردد و بجز و علی و آلهما الطیبین انما یزکی
 و بعد بر آت خاطر مساجان مداول باریک بینی در مکتب هدایت نکتیست آفرین
 که توطئه صافیل انوار تجلیات شائسته قبول تاملی مستحقه گردیده و منتوش و منتوش
 میگردد اند که چون بقتضای انتظام سلسله آفرینش افراد کائنات را از زوره تا کجور
 دست احتیاج و زمان ارتباط یکدیگر گزینش و استحکام است برهان انجیل و سیدان و یحیی که
 حیرت بر آید صغیر امیل توسل بانوار عظیمه و دایره بزرگ را بهر منصول محیط پیوسته و گشت
 بیقراری دارد و چون پیر این تربیت آباد است فیصله خوار و عروج بحر فاسد و پیوسته و امید
 محظوظ و حیدر پیوسته در آرزو آن بود که بایمان و ملت صاحب شکرستی تشبیه نماید که
 هست مغرور خاک و بهر است تاملش را کمال بجا هر دیده اعتبار و بنگر چاکرانش را سربلند و فخار
 سناک سناک با و اشباع تواند شد همانا در هنگام گشتن این مراسم دیده بخت بسیار
 اختر و کار بود که دعار را بجا بست و در غوش و نهال طلع اتمار حصول مطلب بر دوش کشید و دو
 و آنحضرت خدیو زمان فرمانفرماست ملک ارواح و ابدان گوهر بحر دقیقه یابی و آگاه و آگاه
 سلطنت و بادشاههای اربع سعادت آسمان بکشد علاج معارج بر سر دار و در جبهه کل منشیه بها
 گشتن خلقت عظمی نهال بر سنده حدیقه دولت بهیننا آبر و سه گوهر هر دو و مرث جهر شیر
 ابدار پرست و شجاعت تور دیده بینای قوت باز و توانا معلم درس خوانان علوم و آوازه

این سلسله ازین مایهین سینه
 ازین سلسیل فیض و ازین چشمه سار غیض نصیب گردد و بجز و علی و آلهما الطیبین انما یزکی
 و بعد بر آت خاطر مساجان مداول باریک بینی در مکتب هدایت نکتیست آفرین
 که توطئه صافیل انوار تجلیات شائسته قبول تاملی مستحقه گردیده و منتوش و منتوش
 میگردد اند که چون بقتضای انتظام سلسله آفرینش افراد کائنات را از زوره تا کجور
 دست احتیاج و زمان ارتباط یکدیگر گزینش و استحکام است برهان انجیل و سیدان و یحیی که
 حیرت بر آید صغیر امیل توسل بانوار عظیمه و دایره بزرگ را بهر منصول محیط پیوسته و گشت
 بیقراری دارد و چون پیر این تربیت آباد است فیصله خوار و عروج بحر فاسد و پیوسته و امید
 محظوظ و حیدر پیوسته در آرزو آن بود که بایمان و ملت صاحب شکرستی تشبیه نماید که
 هست مغرور خاک و بهر است تاملش را کمال بجا هر دیده اعتبار و بنگر چاکرانش را سربلند و فخار
 سناک سناک با و اشباع تواند شد همانا در هنگام گشتن این مراسم دیده بخت بسیار
 اختر و کار بود که دعار را بجا بست و در غوش و نهال طلع اتمار حصول مطلب بر دوش کشید و دو
 و آنحضرت خدیو زمان فرمانفرماست ملک ارواح و ابدان گوهر بحر دقیقه یابی و آگاه و آگاه
 سلطنت و بادشاههای اربع سعادت آسمان بکشد علاج معارج بر سر دار و در جبهه کل منشیه بها
 گشتن خلقت عظمی نهال بر سنده حدیقه دولت بهیننا آبر و سه گوهر هر دو و مرث جهر شیر
 ابدار پرست و شجاعت تور دیده بینای قوت باز و توانا معلم درس خوانان علوم و آوازه

علم از بیم سنگ سیاستش از بیدار شدن نفس را انداز بکستن جلالتین جانان از بزم
 تیغ نبشش خود و بخود چون رشته نفس در کار بستن نقد اخلاص از کیمیا را اعتقادش کامل عباد
 در تحصیل عای خیر روز و شب مانند دل را باب شوق بقرار شاه فقر المبتقضا الفقر فخره
 از لباس دولت نقاب بر چهره پوشیده پیوسته در کتمان سر اسلحه بجایان کوشیده با آنکه غبار
 مکش برده پوش ماه خورشید است بر زمان تجردش گردعلق نشسته هر خدایت کشاد امور موقت
 تجرک مصاح خامه دست بر خطه ای که لا حضرت شاهنشاهی دل بر پیچیده بسته ماه بدر در عهد ششم
 از بیم کجاست در بونه گداز و خامه از رفیق رستی در سینه تلطیف بر عالم در از است بر مکره خیمه
 افلاک را چون سنان خالصیت جانشین و در روشنگری یزید وستان بلیست یزید سر سکه با هفتاد
 قدرتا و چون کعبه آرد قلم بر ورق شعله نگار و رقم بر نگردد خامه او رنگ شوق پیوسته شورش باقی
 بالانشین کرجی پراچیه آشیان مرد کسایه میانمی گزین گردان غلام قدیم بستان خلافت نشان
 سلطان اکبر احمد الدله العلیه العالیه الخافیه خلیفه سلطان محمد ابراهیم زارت اعظم استخفاف
 از افراد داخل میا و شعله شعله تقاضا به تطابق لفظ و معنی بحسب طاهر نیز متنازع فرمودند این
 شاف بقرار خود شکر آری رسک چاکران سده سینه حضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار کیمیا و نظره یا
 رسید مانند سنگ قیمتی که از حسن انظار خوشید کسوت لعل بدیشان یا قوت زمان میوه شد ازین
 اخلاص منظره عین عنایت و الطمانینه و جویض صف نعل که در حقیقت فروه ملک جاده جلالت با مجلس برقرار
 بر و از نو ده فته فته از بنیان اخلاص از آن طرف اتفاق در تیر و زامد بود تا بخوری نفوذ سر را از کفایت یا
 پیوسته قلم شکسته رقم این مجوس سلسله وجود و عدم شکار خامه بنجر چاکران گرفته ادوار زمان بر شادان

خداوند خدایا
 است سوره شفاء
 عبادت از این
 شتاب از این
 ستم که هیچ
 را تا از این
 علم صف نعل
 به زان بجه

۱۱۹
 معنای این چنان
 بالکسبه هم من
 به نطقش
 عه اکت با انهم
 جم کونین غیر

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

حَقِيقَةُ أَهْلِ الْوَعْدِ وَأَهْلِ الْخِذْلَانِ عَلَى عَنِ الْمَشَاكِلِ

مؤمنان کے مومنان و کفران بزرگ سے بزرگ سے باکے

وَالْأَوْجُهَةُ الشَّيْبَةُ وَالشَّيْبُ وَهَلَا عَنْ مُجَانِسٍ إِلَّا مَنْ

و از خفتن گزافانند شدن چیزهای با او و برتر است از جمیع جنس بدون چیزهای

فَصَوَّرَ هَـذَا فِي هَذِهِ الْقُلُوبِ فِي هَذِهِ الْقُلُوبِ فِي هَذِهِ الْقُلُوبِ

خیال کند آنرا زمین مایع غم در دریافت ذات او بر سر

تغیر تقاریر و الوعس فی صور صفاتہ بحال التخییر مجبول
عسبہ استہ شد و و ہم در تصور عفتہ استہ

شیء اصول الکائنات بصنعة طیار و الاضداد و انکار و

بیدار کنندہ اصحاب سے دنیا بھر کے موافق کروں صد ہا مراد از غنا و فخر

عَبَابُ وَجُوْدِ الْاِنْسَانِ بِمَجْمَعِ الصُّوَرِ وَتَفْصِيْلِ اِلْحْتِقَادِ كَيْفِيَّتِهِ

باب بیست و نهم در بیان صورتها و فرق کردن عقیدہ برای اخذ احوال

وَجُودِ كُلِّ مَوْجُودٍ مِنْ عَدَدِ مَسِيرَةِ السَّائِرِينَ وَالْأَكْبَرِ تَشَابُهًا

فرد وجود هر موجود از دو عدم که سابق و لاحق است ثابت

طراف واليه رجوع وفودا من باب الخريد مطايا العبيد

بناست و بسوس است باز گشت بپوران ارباب آزادی بیاد گیمای خیر

والله اعلم


فصل اول در بیان احوال

[illegible]

100



2



11/15/24

۱۰۰

11/2/2004

5/20/68

مجلس شورای اسلامی

100

1

10

10

[illegible]

[illegible]

پنجاب سٹیٹ پبلک سروس کمیشن
پنجاب سٹیٹ پبلک سروس کمیشن
پنجاب سٹیٹ پبلک سروس کمیشن
پنجاب سٹیٹ پبلک سروس کمیشن

در حدیثی که از امامان علیهم السلام نقل شده است که هر که در این کتاب
 امیر المؤمنین نام را بخواند و در حق او صلوات الله علیه و آله و سلم
 و تمامه فرمان این دوستان حبیب نشان را تکیه ایشان فرموده نیاید این کار را
 در انسان این بزم منتظم بخواند که است این باغ شمیم افشا بسرا فرشتگان سلسله جلیله سفینه که نوان
 چراغ هدایت این باغ اندر فواید نوره هدایت که در روز که نوبت نیاید و در اولیت بادشاه
 ملک سپاه ظل الله باشد که در دیده واره جلیله فطانت جیش راز کفتم را و کفیه آری
 این بزم معلوم دارند و باگشت اطلاع منازل از بهار این باغ را در مشایخ هر نسخه بشمارند
 و هر که در پیشین رساله است غیر اسان و ضعیف است اعتبار آن است که از باب اعتبار این
 بزم که ملک دور رسیده از آینه دل روشن در پیش دیده بصیرت دارند که در یک بصیرت
 منصف میاید و در حدیثی که از امامان علیهم السلام نقل شده است که هر که در این کتاب
 یافته هر که پیوسته است از حدیثی که از امامان علیهم السلام نقل شده است که هر که در این کتاب
 سخن بخندگی میدارد و عباد هر یک میرسد این کتاب بر طبق اظهار میگزارد و هر که
 خواهش آن میداند که حاضر در هر کلام هر یک در گنجینه صمیمه بخشش آن گردد که
 جوهرش نامان از آن خط آن اطلاع بر کماله آن حاصل شود و خواست صدق
 آن است که کلام الملوك الملوك کلام بر حسن و چه ضعیف است حسن خیال بر تو و حکم فلک
 گردیده که با این بزم نمیدانند که هر که در این کتاب هر یک در گنجینه صمیمه بخشش آن گردد که
 انعام نظام دید و میاید که در علم حسن و حسن نشسته شده

[illegible]

۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

در این کتاب که در دست است از قلم شریفی که تمامه را امتیاز علم کاویان تواند و در بر لید است
 و تخم ریاضین از حروف و نقاط در حدیقه صحیفه می کاشت با حکمتی نادرست و ولی داشت
 راه حیات و کرب و کسب و بلند حادثات باین تیره سطر می شد و معانی کلیه که در سفر
 ناگزیر معین هم نادره و هم رفیق تواند بود و مخزون میگردد و نا آنگه کارکنان تفصیل
 راجعه مقرر را که نخست تقالید آن دوست مشکفان صامم اولاد می باشد در تفسیر
 این سیار گستان همیشه بهار بعیلا تکی نهادند بلکه رزق بسپارد از مکرمان آن
 مسافران یار نیست و نیز با هم این ناله طوق کسب معاش را با شمر می آوند به تکلیف آن
 عطف غمان تحصیل مرام نموده در زمره میاسبان دیوان انتظام یافت و دوست و
 که داشت تبارج گم شدن رفت و نفسن همی از شمع خود سر چریدن آغاز نهاد و در
 عاقله زار و بایر و ساغر مطلب رو آن فصل ماره سرشار گشت رفته رفته چشم و ششم
 دیدن دل خوشخوار طبعین شد مطالعه بیاصل گردن و صفحه سیار مباحثه اشکالات
 و شفا رجحان پذیرفت و متلع کسب کمال گردید و گرفت اشعار عاشقانه و ابیات
 در و مندا و سرود و بلبلان گوئی پیشی از امتحانات پیشین بود و اب نازه از تحصیل حیره
 خوشش گشت و رفته رفته گریه صحبت باد و شیرگان خیال خار خار صمیر اشتعله در گردانید و زبان
 آتش زبانی در صبح بیانی بکره اشیر رسانید نشسته که میکشان از باوه صبح و گم کردگان
 که سوت حیات از اعاده روح مایند از اشعار بلند می یافت و بهیچ
 از سیاه خمیه نشینان معاشی از هر چه در نظر می آمد و هر کجای برقیافت تا درین منزل

در این کتاب که در دست است از قلم شریفی که تمامه را امتیاز علم کاویان تواند و در بر لید است
 و تخم ریاضین از حروف و نقاط در حدیقه صحیفه می کاشت با حکمتی نادرست و ولی داشت
 راه حیات و کرب و کسب و بلند حادثات باین تیره سطر می شد و معانی کلیه که در سفر
 ناگزیر معین هم نادره و هم رفیق تواند بود و مخزون میگردد و نا آنگه کارکنان تفصیل
 راجعه مقرر را که نخست تقالید آن دوست مشکفان صامم اولاد می باشد در تفسیر
 این سیار گستان همیشه بهار بعیلا تکی نهادند بلکه رزق بسپارد از مکرمان آن
 مسافران یار نیست و نیز با هم این ناله طوق کسب معاش را با شمر می آوند به تکلیف آن
 عطف غمان تحصیل مرام نموده در زمره میاسبان دیوان انتظام یافت و دوست و
 که داشت تبارج گم شدن رفت و نفسن همی از شمع خود سر چریدن آغاز نهاد و در
 عاقله زار و بایر و ساغر مطلب رو آن فصل ماره سرشار گشت رفته رفته چشم و ششم
 دیدن دل خوشخوار طبعین شد مطالعه بیاصل گردن و صفحه سیار مباحثه اشکالات
 و شفا رجحان پذیرفت و متلع کسب کمال گردید و گرفت اشعار عاشقانه و ابیات
 در و مندا و سرود و بلبلان گوئی پیشی از امتحانات پیشین بود و اب نازه از تحصیل حیره
 خوشش گشت و رفته رفته گریه صحبت باد و شیرگان خیال خار خار صمیر اشتعله در گردانید و زبان
 آتش زبانی در صبح بیانی بکره اشیر رسانید نشسته که میکشان از باوه صبح و گم کردگان
 که سوت حیات از اعاده روح مایند از اشعار بلند می یافت و بهیچ
 از سیاه خمیه نشینان معاشی از هر چه در نظر می آمد و هر کجای برقیافت تا درین منزل

در این کتاب که در دست است از قلم شریفی که تمامه را امتیاز علم کاویان تواند و در بر لید است
 و تخم ریاضین از حروف و نقاط در حدیقه صحیفه می کاشت با حکمتی نادرست و ولی داشت
 راه حیات و کرب و کسب و بلند حادثات باین تیره سطر می شد و معانی کلیه که در سفر
 ناگزیر معین هم نادره و هم رفیق تواند بود و مخزون میگردد و نا آنگه کارکنان تفصیل
 راجعه مقرر را که نخست تقالید آن دوست مشکفان صامم اولاد می باشد در تفسیر
 این سیار گستان همیشه بهار بعیلا تکی نهادند بلکه رزق بسپارد از مکرمان آن
 مسافران یار نیست و نیز با هم این ناله طوق کسب معاش را با شمر می آوند به تکلیف آن
 عطف غمان تحصیل مرام نموده در زمره میاسبان دیوان انتظام یافت و دوست و
 که داشت تبارج گم شدن رفت و نفسن همی از شمع خود سر چریدن آغاز نهاد و در
 عاقله زار و بایر و ساغر مطلب رو آن فصل ماره سرشار گشت رفته رفته چشم و ششم
 دیدن دل خوشخوار طبعین شد مطالعه بیاصل گردن و صفحه سیار مباحثه اشکالات
 و شفا رجحان پذیرفت و متلع کسب کمال گردید و گرفت اشعار عاشقانه و ابیات
 در و مندا و سرود و بلبلان گوئی پیشی از امتحانات پیشین بود و اب نازه از تحصیل حیره
 خوشش گشت و رفته رفته گریه صحبت باد و شیرگان خیال خار خار صمیر اشتعله در گردانید و زبان
 آتش زبانی در صبح بیانی بکره اشیر رسانید نشسته که میکشان از باوه صبح و گم کردگان
 که سوت حیات از اعاده روح مایند از اشعار بلند می یافت و بهیچ
 از سیاه خمیه نشینان معاشی از هر چه در نظر می آمد و هر کجای برقیافت تا درین منزل

در این کتاب که در دست است از قلم شریفی که تمامه را امتیاز علم کاویان تواند و در بر لید است
 و تخم ریاضین از حروف و نقاط در حدیقه صحیفه می کاشت با حکمتی نادرست و ولی داشت
 راه حیات و کرب و کسب و بلند حادثات باین تیره سطر می شد و معانی کلیه که در سفر
 ناگزیر معین هم نادره و هم رفیق تواند بود و مخزون میگردد و نا آنگه کارکنان تفصیل
 راجعه مقرر را که نخست تقالید آن دوست مشکفان صامم اولاد می باشد در تفسیر
 این سیار گستان همیشه بهار بعیلا تکی نهادند بلکه رزق بسپارد از مکرمان آن
 مسافران یار نیست و نیز با هم این ناله طوق کسب معاش را با شمر می آوند به تکلیف آن
 عطف غمان تحصیل مرام نموده در زمره میاسبان دیوان انتظام یافت و دوست و
 که داشت تبارج گم شدن رفت و نفسن همی از شمع خود سر چریدن آغاز نهاد و در
 عاقله زار و بایر و ساغر مطلب رو آن فصل ماره سرشار گشت رفته رفته چشم و ششم
 دیدن دل خوشخوار طبعین شد مطالعه بیاصل گردن و صفحه سیار مباحثه اشکالات
 و شفا رجحان پذیرفت و متلع کسب کمال گردید و گرفت اشعار عاشقانه و ابیات
 در و مندا و سرود و بلبلان گوئی پیشی از امتحانات پیشین بود و اب نازه از تحصیل حیره
 خوشش گشت و رفته رفته گریه صحبت باد و شیرگان خیال خار خار صمیر اشتعله در گردانید و زبان
 آتش زبانی در صبح بیانی بکره اشیر رسانید نشسته که میکشان از باوه صبح و گم کردگان
 که سوت حیات از اعاده روح مایند از اشعار بلند می یافت و بهیچ
 از سیاه خمیه نشینان معاشی از هر چه در نظر می آمد و هر کجای برقیافت تا درین منزل

الذی انقضت سوال السائلین له بکایه و انقضت
 الکتبتی شد سوال سوال کنندگان تا روازه آن و نیز شده با عنا
 العالمین و فیض احسانیه فی مواسم العسل و الاخصان
 من مایه لفیض احسان او زنده کننده ریههای انصاف و احسان
 قاصع کواثر الظلم و الهدی و ان مویوم مصداق الودیع کواثر
 کوننده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهای عالم بنور هدایت
 الهدای قسطل مناسبت فی الفضل و ان مویوم الشادی مویوم
 ریههای سبیل کننده فرمانهای بزرگ با نور بخشش راست کننده
 اگر کان الخلافه بالهدی و الاخصان من مویوم بینان
 ستر نامه بادشاه بصل و انصاف استوار کننده بنیاد
 السلطه یاز آلک الجور و الاخصان و انقضت استوار
 بادشاه سبب در کردن ستم ویرانه آگاه راز نامه
 حکویر و حکم کاشفت استقامت حکم الانسان مایه بیکه
 علماء و حکما کشایده پرده های خوف انسان را انقضت است
 عیار نقد بخت شری که هرگز ان بهای و ایمان الای باجاری نقش خاطر خواه کمترین اقبال مال مراد و مایه
 مصوف کمال شمیم از بهر سبب بارگاهش چراغگیری و چراغ داری مرآت گیتی صافی و صافی و روشنی
 گیرای که خشم نبیدی پسندید و شوار و نبی و شکل پسندی زمان کون و بیدار نبالی و جوان بستنی

۱۴۴
 ۱۴۴

[illegible]

وگره کشائے عقد سر در کم و شوارب و سخته قوت بازو و قوی رانی نیز در
آخرین پایه مسلح برتر و ارجمند و نمر شاداب بخت پیوند و دانش
و شجاعت ترجمه آیات بنیات بسالت و جلالت در گران بهای صمدیت
عدم التماس مصرعه رسائے نظرت بلند و جهت عاسی خضعت و نصرت
بهارستان فتوت نامیه سرو بستان مردیه و مروت السلطان بن السلطان
بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر شاه عباس ^{خانو} سیف بهار
ادام الدایم اقباله ای یوم الحشر و الیزان و بر خلافت از سیه یاستمان
متلع نمیدگه رانچ و حبس ناقابل کاسه ست باران سینه و آتش ایان بر و حاکم
سکلف ساختند که رساله مختصر در علم عروص و قواسف پر و اخته آید که گمان از جیک
و در نامه بنیائے تالش پرده نشینان ^{سینه} مکرّمه بوده باشد حسب التکلیف
اجاب و اخوان از کتاب آرا از تخت و دانسته با آنکه نسخه تفسیرین علم در نظر و اشت
الذو شجبه از منقوشات صفحہ خیال بر دفتر طراز کاشت و بحسب سهولیت دریافت
مرتب بیک تمهید و و فصل گردانیده بالبد التوسیق و میباجه که حکمت
و یوان میسر بنجات نوشته شده که پیش به پیشیاق
دولت سرای سخن نام نامه سخن آفستنه تواند بود که از سفتن گوهر و حرف
من که در حدیث عدم کنون بود مشیح مشرقا و مسدّس شمس جهات محسوس

[illegible]

و رباع استقلیات و قنومی است و بلند آشکار و نهان و قصیده مجازات اعمال
 انس جان بحر طویل حرکات زمان و ترکیب بندها صفت حیوان و ترجیع بندها صفت
 موجودات بیش از قیاس برشته انتظام و التیام کشیده و صفت خال نشین مجلس است
 یعنی انسان خاصه که دنیا را که درین محراب برپایان محیط بیکران از زیر دستمان و برپای
 غواص غایت شامله از حدیض فرومایگی و قهر بے وجودی باوج تاج اقیانوس و سر فراز
 بر کشیده و این شت گلی را مخزن جواهر اسرار جزو کل و منزل مقصود ساکنان سبل گزیده
 ساکنان شهرستان معادن یعنی لعل و یاقوت را که بصفا کمال اعتبار حاصل
 و سیران انظار جوهریان قیقه یاس بحسب قیمت فاسک اند فلش شتاب در شت
 که از در بند جادوی خلاصه جسته متوجر بیت اعدا انسانیت گردند و راهبران نبات
 یعنی گل و لاله را که تاجداران قلمیم شکفته و امنیاط اندامند سیلان سبک سلطنت بر
 هوای محمول این ناز است آباد گسترده میباشند که خود را بتقریب بقربان غلغله باسکه
 اقبوس ارباب عرفان بلند غزالان از موس و رافیت این بید شیرین صفات
 چون مجنون بیابان گرد و بساط غاصر و معشک استخراچ و میدان مزاج از زو و خور و طفل
 و انفال و شکست و طفر و کسر و انکس کیفیات بهوسس این مطلب با هم در نبرد اند
 و چنانچه این گوهر را ازین کان و این در را ازین عمان آبروی افتخار بخشید و چنان
 دل و زباز از ساکنان عظیم ایشان این مدینه الشجره که دار السلطنت سلطان است
 است برگزیده سینه را خواه نخواهی و شنبه بخور و ذوالان معاسنه و دیگر را رتبه محرم

طبع سلطنت
 کتابت از جعفر
 در نیمه زمزم
 شهر است
 حکم بحر طویل
 زمان از غایت
 جوهری که بر شنبه
 در شهرستان
 ۱۲۵
 عاصیه ناسک
 برادر افشاند
 بن افان که
 اول غلغله
 ۱۰۰
 درم نگار
 از آفاق
 طالع غاصر و معشک
 استخراچ و میدان
 از زو و خور و طفل
 ۱۱
 از استخراچ و میدان
 ۱۲
 از استخراچ و میدان
 ۱۳
 از استخراچ و میدان

غلغله
 ۱۱
 از استخراچ و میدان
 ۱۲
 از استخراچ و میدان
 ۱۳
 از استخراچ و میدان

ترجمان داد و از دیده و سحر باین گلستان همیشه بهار بخزان کشاده و صلاعی عام
رضعت و خول آن بهشت آباد و معلوم آوند و از ان در داده و مناوی عیشین نزار
نبارت آتسای این بید که گوز آشت اعرشش سفاینها لسان اشفاد بگوین
پوش ارباب برافیت رسانیده در خیال من بهیچان قاصر بیان سین سین سینه خوار
امواج حادثات طالب طریق خلاص و نجات بجز زبان طریق حمد یوید و بجه عبارت
شکر عطایا که لایق است گوید چون اتیان بدان فون طاقت انسان و خارج
از وسعت آباد و بیانت عطف عنان از ان واد ب میایان نموده بر لوح دریا
کشته سبجان بخار که چون غنایب ناطقه که خوش نشین بخان ششخ در شش
افغان این بوستان است در ان گلستان خلد نشان رضعت صغیر دریافت
و گاه بیگاه به پرواز جناح خیالی بسیر آن بوستان بهیچان شتافته جهت سخن
شدسان که چشم براد بازگشت سبازان این گلستان اند که گشته از گلکهای
رنگارنگ سخن بهت خیال بسته لابل در کردن این معدن روح منهد با دراصل
شیرین معانی این شیرین بوستانه فرصت حسنیه و گوهری چند
فرزان و محسنان بیان برج نموده این برج را هر یک جنکات و دوشنگان
سخن نیست و این عروس پرده بر چهره و لر بلسه بنیر ز دیده دل اکران چون
مخزن راقص ناچار و خنجر راحه در کار است که نامشروع از ان است و صول کشید و پنجه
تصرف بهیچیه باشد باین سبب انهم القفل القفل بقیه متصل کشد و آنرا بقفل دریافت

[illegible]

این خطبه که من بیا من سفینه را شجر خمان شاخ بر شاخ طبلان گلستان بیان نمودار شمس
 از رنگ سازد و فرشته تلون که جامه بگشاید بهار را در نظر بنیندگان خوار گرواند
 برای سز نشینان بساط سخن اندازد و از قلم و ناز آموختن رگستان انجمنه و فی باغ
 خیال آراید و از فضیله کلام شکر لبان شیرین سخن برآید نقل مجلس مستان سقا خوا
 ترتیب نماید که جهت ترطیب دماغ و مفرغ باغ و کج قمرغ مهاب و آماده باشد
 ما ندیده ایم که نقلش بود و خون بخیر از شراب بغیش اشعار امده سوداگران
 است قرار و قبیح از هر مصرع از امصار و دیگر از اقطار مانند مسیح اکا و حسن شربت
 و عباس با و جلالت و شجاعت و قزوين زم خونه و الفت و تبریز سلاسه و تحت
 و مشهور بقدر حاشیانی و شهادت و کربلا شمه سببه و مفارقت و چین بخر
 و نزاکت و خطای بسیار و عدم مروت و شیراز احوالات عطف نهاد و بیجا بود
 عقوبت اولاد و سپاهیان کثرت غم و دلال و کاشان از رز و وصال و قند مار
 شیرین سخن و حلاوت بنبر و از نو نهالان سر و قناعت و محبت بنیدیه تماشا و
 حیرت و شام غریبان بیکس و غریب و مکملین لب شاپان و مدنیته الرسول
 پیغام وصال شتاقان و کرمان جبر الیوبی و کرمان کر معشوقه و دکنی از شهر
 ستاع که بافته دست خیال است و ان وقت پیشه است بسته بسته آورده اند و در
 انتخاب هر مقامی بجای پای وقت را است و ادگی و دندان بر جگر افشوده پوشیده نیست که
 قبا شای که در کارخانه خیال از میان زلف تبان و خط گچرگان با تمام رسید

فان الله لا يهدي القوم الظالمين

در زلف و نقره با فیکه از خیال سیمین تنان مرزوی زنگ لبان شکان انجام باید
 نه بدان قاش خواهد بود که دست قدرت ارباب صفت بدامن آن رسد و از نظاره
 گل برگ آن هر شمع بوی اعجوبه کارس و بهین کار کشد این باغ همیشه بهار گشت
 که انور کوسه ازین انوار و از هر سه بگرازد این از بار و فردوسه نهاله ازین انوار
 و رود که نهری ازین نهار است چرا صاف با طنان و شن دل که توفیق تماشای
 آن ز بهت آباد یا بند چون آب در حوض و جدول از رو فراغت بر پشت بخوابند و
 با کمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هر گاه من بخون بے پروا که در بیا بان
 بے تعلی که و سودا گله گله یکه در جرگه آهوس خیال دارد در گلزار این بوستان
 برای خوش وقتی دوستان و باغ سوخته و چراغان چنین افروخته باشد و روایت
 که آتش طبعیان پروانه وار بطرف آن گشته و بے پروا نمایند و از میوه های بوید
 باز و نیا از حسن عشق این و ضمه همیشه بهار لذت نمایند شکر الله که این بوستان را
 از تاراج این آن ز له بسین تماشا ثانیان چون در رفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بگو
 کل از باغ نقصان نیست چندانکه موافق ازین خوان آریسته برگزیده همان نقشه
 تا به بر جا و این شمع فروزان بدست درخت صاحب غیاث سخن کوتاه قصه
 مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت آن همیشه طهر کشیده سخن است که از در با
 محیط تجر و بقصد و بجهت و باب در گل زلفگان گلزار قصید نعت دارد و بند و
 تصویر می و قصد یکه گشته جهان آباد و قلوب ارباب عفا تر مقصود مسکن میا ز

در زلف و نقره با فیکه از خیال سیمین تنان مرزوی زنگ لبان شکان انجام باید
 نه بدان قاش خواهد بود که دست قدرت ارباب صفت بدامن آن رسد و از نظاره
 گل برگ آن هر شمع بوی اعجوبه کارس و بهین کار کشد این باغ همیشه بهار گشت
 که انور کوسه ازین انوار و از هر سه بگرازد این از بار و فردوسه نهاله ازین انوار
 و رود که نهری ازین نهار است چرا صاف با طنان و شن دل که توفیق تماشای
 آن ز بهت آباد یا بند چون آب در حوض و جدول از رو فراغت بر پشت بخوابند و
 با کمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هر گاه من بخون بے پروا که در بیا بان
 بے تعلی که و سودا گله گله یکه در جرگه آهوس خیال دارد در گلزار این بوستان
 برای خوش وقتی دوستان و باغ سوخته و چراغان چنین افروخته باشد و روایت
 که آتش طبعیان پروانه وار بطرف آن گشته و بے پروا نمایند و از میوه های بوید
 باز و نیا از حسن عشق این و ضمه همیشه بهار لذت نمایند شکر الله که این بوستان را
 از تاراج این آن ز له بسین تماشا ثانیان چون در رفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بگو
 کل از باغ نقصان نیست چندانکه موافق ازین خوان آریسته برگزیده همان نقشه
 تا به بر جا و این شمع فروزان بدست درخت صاحب غیاث سخن کوتاه قصه
 مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت آن همیشه طهر کشیده سخن است که از در با
 محیط تجر و بقصد و بجهت و باب در گل زلفگان گلزار قصید نعت دارد و بند و
 تصویر می و قصد یکه گشته جهان آباد و قلوب ارباب عفا تر مقصود مسکن میا ز

۱۲۹
 در زلف و نقره با فیکه از خیال سیمین تنان مرزوی زنگ لبان شکان انجام باید
 نه بدان قاش خواهد بود که دست قدرت ارباب صفت بدامن آن رسد و از نظاره
 گل برگ آن هر شمع بوی اعجوبه کارس و بهین کار کشد این باغ همیشه بهار گشت
 که انور کوسه ازین انوار و از هر سه بگرازد این از بار و فردوسه نهاله ازین انوار
 و رود که نهری ازین نهار است چرا صاف با طنان و شن دل که توفیق تماشای
 آن ز بهت آباد یا بند چون آب در حوض و جدول از رو فراغت بر پشت بخوابند و
 با کمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هر گاه من بخون بے پروا که در بیا بان
 بے تعلی که و سودا گله گله یکه در جرگه آهوس خیال دارد در گلزار این بوستان
 برای خوش وقتی دوستان و باغ سوخته و چراغان چنین افروخته باشد و روایت
 که آتش طبعیان پروانه وار بطرف آن گشته و بے پروا نمایند و از میوه های بوید
 باز و نیا از حسن عشق این و ضمه همیشه بهار لذت نمایند شکر الله که این بوستان را
 از تاراج این آن ز له بسین تماشا ثانیان چون در رفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بگو
 کل از باغ نقصان نیست چندانکه موافق ازین خوان آریسته برگزیده همان نقشه
 تا به بر جا و این شمع فروزان بدست درخت صاحب غیاث سخن کوتاه قصه
 مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت آن همیشه طهر کشیده سخن است که از در با
 محیط تجر و بقصد و بجهت و باب در گل زلفگان گلزار قصید نعت دارد و بند و
 تصویر می و قصد یکه گشته جهان آباد و قلوب ارباب عفا تر مقصود مسکن میا ز

نقشه جهان
 در زلف و نقره با فیکه از خیال سیمین تنان مرزوی زنگ لبان شکان انجام باید
 نه بدان قاش خواهد بود که دست قدرت ارباب صفت بدامن آن رسد و از نظاره
 گل برگ آن هر شمع بوی اعجوبه کارس و بهین کار کشد این باغ همیشه بهار گشت
 که انور کوسه ازین انوار و از هر سه بگرازد این از بار و فردوسه نهاله ازین انوار
 و رود که نهری ازین نهار است چرا صاف با طنان و شن دل که توفیق تماشای
 آن ز بهت آباد یا بند چون آب در حوض و جدول از رو فراغت بر پشت بخوابند و
 با کمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هر گاه من بخون بے پروا که در بیا بان
 بے تعلی که و سودا گله گله یکه در جرگه آهوس خیال دارد در گلزار این بوستان
 برای خوش وقتی دوستان و باغ سوخته و چراغان چنین افروخته باشد و روایت
 که آتش طبعیان پروانه وار بطرف آن گشته و بے پروا نمایند و از میوه های بوید
 باز و نیا از حسن عشق این و ضمه همیشه بهار لذت نمایند شکر الله که این بوستان را
 از تاراج این آن ز له بسین تماشا ثانیان چون در رفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بگو
 کل از باغ نقصان نیست چندانکه موافق ازین خوان آریسته برگزیده همان نقشه
 تا به بر جا و این شمع فروزان بدست درخت صاحب غیاث سخن کوتاه قصه
 مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت آن همیشه طهر کشیده سخن است که از در با
 محیط تجر و بقصد و بجهت و باب در گل زلفگان گلزار قصید نعت دارد و بند و
 تصویر می و قصد یکه گشته جهان آباد و قلوب ارباب عفا تر مقصود مسکن میا ز

در این عالم
 همه چیز
 در دست
 خداست
 و در این
 عالم
 همه چیز
 در دست
 خداست

آسمان را گرد و این نعم حق تعالی را وجود پاکاران حساب
 رسانیدن طائفه مقرر و مقررین خزان نعم فرست بشیر و فرمان مکن یفرض نبات که خدنگا بریزد آن
 فواکه شیرین حرکات میباشد از تعب خدمت شمشاد بر خواب و شمشاد بیدار و در حالت بیدار
 و خواب این حارس مخازن نفود ارکان نیده بانان لطف پنهان کو تو لالان قلعه سنان
 بنیا و خبر دار از سر و کبر و دم هر دوستان تونز گما بهار کبریا
 یسحق انمار گرم و از گرم خوسه و چسپان اخلاص طالتستان در سجده و دعا
 خست اسخا انمار نرم است و در شکر صیاد و قدرتش دریا محیط و غمان چون
 ماست بر خاک طپان و در اداسه شش قدرتش زبان آتش بیان شعله
 از بیم سهر و خطا بر خود از زان است نباتات بفراش خاک خورده حیوان را چون
 و انگان مهربان بشیر و نعم اوراق و اعصاب به پرواز و در شیشه و در خان
 چون خدمتکاران چاکدست بر آسایش ناز پروردگان روح حریز گما
 بستانه راسته کستند بمقناج کشاد کارش طیور از ریاض عدم
 بقلمها در بسته بیضه ماورای آینه و غنچه های گلها به آیت و سیاق
 خضر راه نمایش با پیشه بد اس چیده از زکین نکاس شاخ باران
 منبر طهور بر آمده و جلوه گر می نمایند چرخ و رخشان و قیام
 بقیام قطرات ریزان باران بر می افروزد و این رشتها که
 تا بید و دست قدرت است قبا به اندام بر می افروزد

در این عالم
 همه چیز
 در دست
 خداست
 و در این
 عالم
 همه چیز
 در دست
 خداست
 و در این
 عالم
 همه چیز
 در دست
 خداست

در این عالم
 همه چیز
 در دست
 خداست
 و در این
 عالم
 همه چیز
 در دست
 خداست

در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است
 و در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است
 و در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است
 و در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است

بجز در آن معانی و سرخیان قوافل آسمانی که از ارجح اطلاق فروه لایق
 بساط دریا می قلوب ارباب عرفان و عیالیه قلب آوان خوان چون که گنگان
 نزول مسفر مانند امواج از بار و لغو کامل عیان شام و روشن در آن انظار
 و غوغا پیشگاه جیب و کنار شور و اشعار و کمال لبها جلوه گر می نمایند و چون چشم
 الیکس بر بحر قلوب و بر کتب و خطرات و دو تکیا بوسه آید پیوسته در صحن نغمه
 حماسه و نزول و رحلت در جامه اندیشه حرف و کبکس تناسل لغوی و هواجش
 حکمت و صدای غمزه آلود الفاظ که هم ایشانرا بمنزله بالی پرواز و هم بشابه پیاپی نشاند
 اعجاز و هم ترجمه بیان و هم مانع تاراج قاطعان طرف و در اینها نیست میباشند و این
 و این پوشیده پوشیده مانند غایت استرغام مانند شخص مناج که تپنده آبا و اموات
 با آن بریزد گان پوشیده و در رنگ گل رخسار با وجود اختلاف و هم از اتحاد و نیزند و اگر
 و از نیلغ آنها در نیم اعتدال چون صوت آینه ناخوش و نهاد و نظر با طران سعاد و اگر گون
 بنمایند و از نیلغ است که اقدام رقم نگار از در اصلاح این طفل فرا جان که شبنم چشمی شاد
 و سبک جویان نسیم بهار اند خاصیت چوب اویس در رشته سطر مسطرات منظوم و نثر
 متعالمه سخن مرصع با گشت طیب است چون زبان روایت ثقات بصفت و دانت و آرا
 و صوف و چون علیه سلاح بحفظ الغیب معروف میباشند و نگارندگان اخبار
 و اشعار که در حقیقت منتخب و بهترین طالع از طواف تجار خبر در سماع غذا است
 روح و روان در بار و اراند بلکه بیله و شان شیرین حرکات سخن را چون طبعان و

در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است
 و در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است
 و در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است
 و در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است
 و در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است
 و در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است
 و در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است
 و در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است

در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است
 و در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است
 و در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است
 و در این کتاب که در این روزگار از کتب قدیم است

[illegible]

بادشاهان تفاخر نماید لباس جلیع عباسی مسائل شرعیه تواند بود که دوستداران
 آل رسول بیدنیایه یکدگر بسوزن اقامت درشته مداح و قمرطاس ریاضت است
 بذل جهد بتقدیم رسانیده باشند و عیار محبت و دوستی خود را با بابل سبیه و در
 این امر غرض ظاهر ساخته یقینکنیم و تساج هر یک جانشین اجزه از خزانه انعام عام
 گرامت خواهد شد و در خاتمه شرح فارسی که بر سالک خلاصه کتب
 نوشته شده و ابکار انکار منظومه و جرائد بدائع علمیّه مشهوره را که
 یوسف و نجف و دلال زینحانی باشد ششگانه و او این ماضی کتب و رسائل هر یک
 محتاج شایسته پیرایش و آرائش و طبیب متقالبه تصحیح میدارد و لهذا تماشای
 این گنجستان که سر اسرار و اسرار و تفکر و تدبیر نمایند و اصلاح هر یک
 از مطالب منت مشاطه عرائس آریسته زیور هر هفت میدارند و این نیازمند
 درگاه بلی نیاز محمد طاهر و حید شریفی اگر چه در اخبار این ساله
 حضرت از سلب قوت بشیعه فعلیت حکم آید و ایلا و او دارد لیکن موفق توفیق
 حضرت احسانه معزالله بن محمد کریم اندیشه و مناقش ذهن وقت پیشه
 و تحسین شکل عرائس کیسه این کتاب و تصحیح خزانة سقام که سگان گرد که سر
 و اثر و حیدر نشین پرده های الفاظ این کتاب اند سعه بهار و راز استوار
 و زحمان و تحف و جالیفوس و رتد بر علیل مزاجان بکار برده و راز الهی
 صاحبان فرانس این بیایستان از حمت اسرار کشیده و در سبیه هر یک از

مفعول
توقیف دار و فرستاده
الطبعه الخاويه
از قفسه کتابخانه
کتابخانه مجلس
شماره ثبت کتاب
۱۳۰۴
تاریخ ثبت کتاب
۱۳۰۴

الف الف زلال عین
 ایچیز زلال است
 چمن که از خرم
 بوی خرم
 است از خرم
 ایچیز زلال عین
 ایچیز زلال است
 چمن که از خرم
 بوی خرم
 است از خرم

اول در برگرفته باشند که در این نوشته ادبای نامی از کم چندین ازین اشعار طرف می بندم که بخواه
از گل و نیل و رخسار ازل نه بندد اکنون چشمه خواهم که جلوه این سیاه پریشان را از کمال مستعیر
ملاحظه فرمایید و ناخن طبع حدیقه الفکر که که بپسندد او با سه مار که را خار و پایش را سخن دان
سید اندر دیگر مرا چه چست بیاچ گفتن چشما بکار اشعار آن گمانه آفاق را چون او محجوب ندارد
و هر دو را رتقا و تصاعد بر ابرج کمال کرامت کند با این سه و آنکه الا مجاد و در حجاب
مکتوب حاکم ملتان که بدو الفقا زخان حاکم قندهار
نوشته شده زلال عذب الفت و اتحاد و مایه عین مودت و ووداد است
ما به محبت ختامه فلان که از سر حشیه بکتاب و منبع دوست و یکا بنگه تراوش
نموده بود مانند سحاب بهار و ابر برادر که در حدیقه شخون بر این چنین و از ما را بر کتاب
فیض و در از این نوشته گرد نشان طریق یکا بنگه و کلفت و هم شغل طرازی را
القیام و الفت گردید و گوهر آید مراعات قرب و جوار که در صداقت الفناط آن
بحر صفا و وقت و ولا کمون بود و بجوای غور اندیشه وقت پیشه بسته آمد و سپید جوهر
در یافت گردید بر و آفتاب و قائل عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب جوار
بعد این عقل بر وقت بهت کافه اتم و احناف بنی آدم عموما در حکام و کار کنان
آنکه که این بنی ازین گروه خیرت نپزده و تعدد کافه رعایا و بر ایامی نماید خصوصا و احبب لازم
و پیوسته باد این فغان این امر خیر انجام سلسله جهان ارتباط و القیام میباشد اندامیات
فلان که قانع انوار آن شده بود ساک طریق آتش مالی گردید چون شمع زانو از نور آفتاب

انست زلال عذب
 بینه آست صاف
 خوشگوار و اراده آید
 بزم معشوق است آب و آید
 آفتاب میوم و رخسار
 غلغله و نسکون و آید
 دین و مود و آید
 شد از وادایک بزم
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بشام اطلع و آگاه شد رسید به بود بنا بر مقتضای ظاهر در آن ششیده خود دار
سے لمود احوال که آن دقیقه شناس احراز قضای سبق الفضل للمقدم منوره
باو کسی این امر شریف شده اند برین شیر خواه عباد و اندیش لازم است که مراعات
این امر و قیام که فشار فاعه عالی شریف و وضع و رفع مفاسد قطع است نماید در
باب اجناس سے کہ فلاسے با تمام آن مامور است اشعارے فرموده بود و ندیکه تفصیل
آن بنظر فلان رسید بحجب فرمودند کہ باوجود سبق روابط سلاطین
و در آن بر بروج برتر و شرف تحصیل اجناس بطور خود گیر در نظر شنایان
و بار گمانے پرده یگانگی است مناسب شیمه که یہ کیجئے آن بود کہ بے تعلقانہ از سرکار
آن گنجور متاع و دقیقه شناسے طلب کرده شود و مستور نخواهد بود کہ تجار خریدار
بر طرے از اطراف و قطرے از اقطار که روانه میکردند چون آردون اجناس
نیایتم مرآت حسن سے ووقوف آن جامعیت است بعضی تفصیل از عنوان در نگاه
باز یافت میماند کہ باین ترتیب خدمت سگالے خود را بر السیما و کان
پایه سر سیرتلاف مصیر ظاهر سازند و تعجب راست کہ بعد از اطلاع آن در
سار طرے و دانے بر تفصیل فرموده روابط سلاطین حجت مکین است
بدانستہ بنظر ستادون اجناس مفصله فایم ابواب یکتا و سگالے بکر و دیدہ بقیین
چهل است کہ و نوع فلان مقدمه کہ در نظر و الاس سلاطین چند آن
و فتنه مذکور و محضر سب اساس دوستی که بچارے چندین بادشاه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و قیقه عین حقیقت آنگاه تشدید یافته باشد نخواهد گردید و نواب فلان را از اقدام
برین امر بصر از رفع مطنه کوتاه اندیشان چیز دیگر مخطوط و مسطور نه بود و مطنون خیابان
بود که بدستور که در زمان نواب فلان این خزانه بقیدر باعث گرد آید و گنجل غلبه
و دوستی طرفین نشده بود و نخواهد شد و اندام بعد از مفتوح شدن آن بزرگوار مودت خاتمه تبلیه
استقرار و دوستی قدیم اریال و مشتته چون دنیا و ما فیها در نظر نیست ایشان در
آید اعلام فرموده بودند که استرواد آن ملک بغیر ازین مطنه بنوده و خیابان نیست
که این حرکت موجب زلزله ارکان و دوستی قدیم شده باشد هر گز از نفاس ملود
که رقم اختصاص بران کشیده شود و در عرض تبصره کارکنان آن دولت عظیم الا ارکان او
خواهد شد و از ان طرف بغیر از ترک تشنهانی و بیگانه گری مخطوط نگذیده و با وجود وقوع

مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۵

مردت عنوان مکتوب بوده است آثار خست نشان فلان در ساسه فیروز و زبانه سر
اند و زبانه فیروز محفل عیش و نشاط مجلس سراز خورشیدی و اقبال گشته بروی رخ و سستی
و طلت دماغ الیام و شیشه را عطر و شام یکا گشته مشام الفت و اتحاد را منبر گردانیده
و از غرور و توهمات سر سبز بی اندازه حاصل گشت الحق که در رفتار امکان و سرسبز بی اندازه
آتشچیان امریکه پسندیده گشتگان زبان و آیدگان تواند بود و چین شیشه سستوده
محو الفت و الیام است که شمیم سبستان را سبک نیکو است و شیرازه کتاب خوشدلی و شاد گشته
گر و همگی بعدیک و در ناسه غایت بهینه شادمان فائق اینست را در بزم حصو شادمان
منوره اند و در سنا شش نیمه و حصول این کام اتمام میسر نماید یقین حاصل است که آن طعنه
ارباب دریافت که در شیشه و در سبک از گنجان بیش و در هر هم پیش بهینه از ساکنان
این طریق و در پیش اند به کارهای خیرین و در شش این بنا به استوار خواهند
چون دستار از سال خفت و در ایاد وستان آمد و شد از نشان فیما بین ایشان
تقیات بزر بود و تار یکس بود و یکا گشته و شاید دوستی را این یکس زیبا
و این سیر نیز خوش نامست لهذا بعضی از اجناس اینداز که تیار بود و مخصوص گشتن مکتوب
از جانب قوری با شسته آفر با سیمان بو زیر اعظم
خواندگار نوشته شده به یوسته ریاضت دولت و اقبال و گشتن
حشمت و اجمال دستور اعظم و شیر شتم از رتخت صاحب غایت حضرت
یزدان رحمن و بیوب نسائم عاقلنت خالق انسان جان استوار و زبانه را تار نیم شیرین کام

تاریخ ۱۳۰۵
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۵

۱۶۵
تاریخ ۱۳۰۵
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۵

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
و بعد
اینکه در این باب
مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۵

باشد بعد از ابد ای محف اوجیه و انیه و ارسال به ایامیست متکثره بر لوح ابلاغ
 دیگر و که بنحویست آیه کریمه ^{عنه} *طیغوا لله واطیعوا الرسول واولیه* و اولی الامر منکم بر سر هر فرد
 از افراد این امتثال و امر سلطانین محدث آئین و اجتناب از نوایس با دشامان
 سعادت قرین اجب لازم و فرض مستقیمست که در ضمن رعایت اینمغنی اطاعت خالق
 این جهان فرمان پذیر بادشاه دوران ^{حکومت} توجع آمده باشد چون بنابر مراعات فاه
 حال عباد و امنیت و تسالین بلا و بساط دوستی و انساس مصاحبه فیما بین بادشاهان
 طرغین سلطانین ^{بنده} بنشین گسترده و افرشته و حشریه نقاض و خلافت بکل حکمت
 انباشته است لهذا از بدو وقوع این امر شریف منسوبان ایندولت ابد مدت از بیم نقص
 آئین لا و باز خواست بندهگان شریف و اقدس ^{بنده} علیه ترکیب امریکه مناسبت آئین دوستی
 باشد مگر دیده اگر خلاف ادائی از اگر او بداند که از خبت طغیت همواره در صدد آزار
 و اضرار خلایق اند بظهور رسیده نادره و ناشنیده انگاشته اند و همیشه موجب
 زبونی جریسته آن ناعاقبت اندیش گشته بیشتر از بیشتر سلسله جنیان سفاسد شمر شوند
 و خود را مصنون ^{بنده} الحقیقه ^{بنده} المله ^{بنده} نعم الله من القیلم ^{بنده} در معرض بازخواست نشاء او و آخر دور
 با آنکه درین اوقات ^{بنده} سلطان که یک از زمینداران اگر او و سر رشته فتنه و فساد است
 مکرر بسرا راه ^{بنده} مشرودین ^{بنده} و آن آمده بسبب خطایزال ایشان در معرض تنبیه و عیا
 در آورده و چند ^{بنده} را نیز تیغ ^{بنده} بی پروا مقتول گردانیده با آنکه گوشال ^{بنده} تیرا و
 از ایدی تصرف آن کوته اند ایشان بدمال به نیروی اقبال ^{بنده} شرال ^{بنده} حصول ^{بنده} خذلان ^{بنده}

برادران عارفان بطریق
 خاتم الانبیا
 این امر شریف
 است بر سر هر فرد
 از افراد این امتثال
 امر سلطانین محدث
 آئین و اجتناب از نوایس
 با دشامان سعادت
 قرین اجب لازم و فرض
 مستقیمست که در ضمن
 رعایت اینمغنی اطاعت
 خالق این جهان فرمان
 پذیر بادشاه دوران
 توجع آمده باشد چون
 بنابر مراعات فاه حال
 عباد و امنیت و تسالین
 بلا و بساط دوستی و
 انساس مصاحبه فیما
 بین بادشاهان طرغین
 سلطانین بنشین گسترده
 و افرشته و حشریه
 نقاض و خلافت بکل
 حکمت انباشته است
 لهذا از بدو وقوع
 این امر شریف منسوبان
 ایندولت ابد مدت از
 بیم نقص آئین لا و
 باز خواست بندهگان
 شریف و اقدس علیه
 ترکیب امریکه مناسبت
 آئین دوستی باشد مگر
 دیده اگر خلاف ادائی
 از اگر او بداند که از
 خبت طغیت همواره در
 صدد آزار و اضرار
 خلایق اند بظهور
 رسیده نادره و
 ناشنیده انگاشته
 اند و همیشه موجب
 زبونی جریسته آن
 ناعاقبت اندیش
 گشته بیشتر از
 بیشتر سلسله
 جنیان سفاسد
 شمر شوند و خود را
 مصنون الحقیقه
 المله نعم الله من
 القیلم در معرض
 بازخواست نشاء او
 و آخر دور با آنکه
 درین اوقات سلطان
 که یک از زمینداران
 اگر او و سر رشته
 فتنه و فساد است
 مکرر بسرا راه
 مشرودین و آن
 آمده بسبب خطایزال
 ایشان در معرض
 تنبیه و عیا در
 آورده و چند را
 نیز تیغ بی پروا
 مقتول گردانیده
 با آنکه گوشال
 تیرا و از ایدی
 تصرف آن کوته
 اند ایشان بدمال
 به نیروی اقبال
 شرال حصول
 خذلان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مستند در دستور است تصور اینکه مبادا تلافی این امر محمول بر نقص عهد میان گردد
و بعد کان این دولت محکم در صدور قطع وقوع او در نماید مکرر در این باب حکام عالی
سابق و لاحق این اعلام نموده مترصد آن میبودند که حکام و ان تبشیر باز خواست
آن خوار از راه سلمان قطع و منع نمایند تا امروز بعد از آنکه ببار اقبال عرض نموده تبشیر
شکست در مقام تادیب بر نیاید اند و احوال ایشان برین امر باعث زیاده ای حرات او شده
در میوه دیگر از تحباب مفتسم امر شفیق نمود و چشمه کثیر از عباد الله را عصبه تیم هلاک شده
بعضی از محمولات اکتفا متعلقه ایجاد و در امر مع من تصنیع در آرد و ه سبب احوال
نیاید نموده روز بروز بیشتر از پیشتر مواد خود سرس و مکرر است و فلان گردیده شجر مراد است و
سیگر و شاید که حکام جمیل القدر و ان چون در هر سال تجدید میباید لعلت بعضی مطالب که
ایشان را منظور باشد با عدم فرصت تبشیر و تادیب آن ناخود شناس تمام میباشند چون
جزئیة رفتن و رفتن مفسد کلمه میگردد و در این بنی بسیار حال سرایت نموده بموجب مناسبات
عالمه مشیو و لهذا اخیر خواجه بخت الله و راه حرف ارباب غرض حقیقت حال و راه و مع
اعلان آورد که اگر از جانب نخت انتخاب و من مریغ او نخواهند نمود و در این کس تبشیر
که باین قیام نموده زیاده از این نگار که در گزار تبشیر بهار چشم عار پر از از در تبشیر حکم گردید
و اگر خیالچه لعلت اشتغال موانع سیاه کینه خواه آن طرف را فرصت سهرا انجام
این امر نباشد چون حقیقت واقع در مسدود من ابلاغ در آمده و بعضی و اصل است
که احتمال نقص عهد را بنحاط راه نخواهند داد این خیر خواه با سهل و جود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
۱۶۷
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
این کار نباشد
و اد الله خواهد
این کتب و اب
است و اولیای

[illegible]

فصل في بيان ما يجب من العلم والادب في كل فن من الفنون

انشان بر اعلیٰ باورنگ بلند پایه جهانگیر و کشور ستا
 که وقوع هر یک بیگانگان او سید شش و آشنایان انک عیار محبت آزماست
 سرگاه نوازم تنهیت و آخرت بتقدیم رسیده باشد بندگان اخلاص آمین با کجا
 حرارت اظهار اینی می تواند بود پیوسته فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بود و جلال
 مهات سرور سازند نامه که بیکی از سلاطین کامگار نوشته شده
 مرات مصفاست دوستی و محبت و عینک و در نامه ای التیام و کلفت
 گلستان همیشه بهار الفت و دوداد و بوستان پر داخته از خض مغاکلفت و
 فنا و اسیخه نامه موالات رقم فلان که در میوه لایح بر مرغ و فصل اعتیاد
 و التیام و فریم آری مجلس ارتباط و انتظام شده بود از نسام آن نو بهار یکبارگی
 از بهار گلستان محبت و در پیله و بخت لب شوق مکانه غامبه و در بر از آمد الحق
 و عالم عشق و نشاد و میوه لایح با یک میان قیقه شناس بهتر از دوستی و محبت
 اری نشان نداد و کند و چه چیز تر نفیر از اینی تواند بود که نو بهار عیش و کبیر خزان
 صحت و اندوه بر نا و پیر از فیض شکر خنده این صبح صادق صادق نفس است خوش
 کس که بعد و کار بسته نماید اسلحه و در حکام این بناسه مرغ البیان گوشش نماید
 رقم خلاصه رقم که رنگ طراز از بهار گلستان صدقت و موالات است و در چمن همیشه
 بهار نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصی را که قبل ازین بطیب خریده کار نیز فرستاده
 به نیل مقصود و ضراحت نمود و آن حضرت مشارالیه فرستاده شده بران دقیقه شناس
 یافتن ۷۰

انشان بر اعلیٰ باورنگ بلند پایه جهانگیر و کشور ستا
 که وقوع هر یک بیگانگان او سید شش و آشنایان انک عیار محبت آزماست
 سرگاه نوازم تنهیت و آخرت بتقدیم رسیده باشد بندگان اخلاص آمین با کجا
 حرارت اظهار اینی می تواند بود پیوسته فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بود و جلال
 مهات سرور سازند نامه که بیکی از سلاطین کامگار نوشته شده
 مرات مصفاست دوستی و محبت و عینک و در نامه ای التیام و کلفت
 گلستان همیشه بهار الفت و دوداد و بوستان پر داخته از خض مغاکلفت و
 فنا و اسیخه نامه موالات رقم فلان که در میوه لایح بر مرغ و فصل اعتیاد
 و التیام و فریم آری مجلس ارتباط و انتظام شده بود از نسام آن نو بهار یکبارگی
 از بهار گلستان محبت و در پیله و بخت لب شوق مکانه غامبه و در بر از آمد الحق
 و عالم عشق و نشاد و میوه لایح با یک میان قیقه شناس بهتر از دوستی و محبت
 اری نشان نداد و کند و چه چیز تر نفیر از اینی تواند بود که نو بهار عیش و کبیر خزان
 صحت و اندوه بر نا و پیر از فیض شکر خنده این صبح صادق صادق نفس است خوش
 کس که بعد و کار بسته نماید اسلحه و در حکام این بناسه مرغ البیان گوشش نماید
 رقم خلاصه رقم که رنگ طراز از بهار گلستان صدقت و موالات است و در چمن همیشه
 بهار نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصی را که قبل ازین بطیب خریده کار نیز فرستاده
 به نیل مقصود و ضراحت نمود و آن حضرت مشارالیه فرستاده شده بران دقیقه شناس
 یافتن ۷۰

کلمات کونے والی شرف و نور است بهیچای و سیاهی هیچی علی حضرت خاقان
گفته استان علیین آشنای باین مرتبه که منظور انظار جهان است رسیدن
نهایت چندی ن ساله ران یا دست یا انکاشسته از طریق محبت و آداب و دوستی
بسیار عید بنمود و هرگاه حق چندی ن ساله نشت را فراموش کند حقوق نعمت چندی ن
بطریق اسبخواهد داشت و این قسم شش چکر نه محل اعتماد تواند بود اگر علی حضرت
فرانزاس تعلیم دانش و بنیش منتخب محبوب آفرینش نواب خاقان عنوان مکان
فردوس آشیان را از خلاف دوستی ناطق مبارک میر سید باوجود وقوع غشیم
که هر یک از آن به تنهائی علت تا مکلفت بی اندازه بود آن عده اقدان اسیر ملک سیر
بنیانیکه میدانند خصت انصاف میفرمودند در میثوت باوجود وقوع این قسم
تصمایا تقدیم مراسم تنیبت و تسذیت از نوانم دوست بود و آنچه در باب خروشاکیا
آن بزرگ کرده آفریدگار با عشتاد ارش و آراست و درگاه آراگشتن شانزده و الا تیار
و جزو چنان و در معرض بلاغ مرآمده بود بر خود و بزرگ استور نیست که از آغاز این
دولت مرصو صه البنیان که سیر عالم آفرید جهانگیر به برج شرف خود که عبارت از
دودمان کابار این گنگاز امدار عالی مقدار است تحویل نموده خاقان بلند مکان کینا
گوهر دریا خلافت سیف بسندول با وجود ولایت علیین آشنایان فردوس مکانی
صاحبقران در و وارده ساسک به سیر و کسر خجسته تیل و اقدار قهرمان و ایمان
ایران و آکنی و راور بقیه اطاعت و مندی کشیده بودند بعد از آن حال آن گاه که خود

سید الشهدا
 اسماء آخره راقم
 نامه میز بسند
 اگر چه پادشاه
 را با خلافه دو
 در میان خاطر
 به خود شایر
 دیده کرده چرا
 سنان رسته و روی
 ۱۰۰

۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

[illegible]

عالم بقا فرزند و سرور و گاه مظهر الطاف بی پایان حضرت اکبر نواب
جنت مکان عیدین و شایسته در ده سالگی بمقتضای آئین شریعت متولد آمد و سلطان
جانبان شده بعد از دامن افتادن آنجناب مظهر از آلائش نشاء عسفر روان شد
مالک انزله صاحب کلاسه زلال چشمه حیوان آگاه نواب سبکتگین سستان فردوس
در سن هفده و اعلی حضرت خاقان رفیع انوار گاه فیروز در سن هجرت و شاهی افراس
چرخ دولت ابد فروغ کریمه اندوخت و خلاص کجته و سر باز و جان ناری لشکر
خیمه شاد افروز کیش نصرت تلاش که در شیوه شجاعت و بسالت از شیخان روزگار
ستار و از تیغ شعله بابر و دشمنانی بخت چرخ اعجاز اند نسبت باین طبقه علیه از مقوله
آقائے نوکریت که خردی بزرگی مغرور باشد بلکه از محض ارادت و اخلاص پیوسته
و هر یک نقد حیات را بنام نیاورد و حقیقت جرات را جانشان و اخلاص عا کر طریقت
عدم بنگاشت بهتر آنست که سد باب غیثم گفتگو مانوده از ان مقوله حسن مذکور نشود
و سد ابجد و المنة که اعلی حضرت علی السلیه مد مک ویده آگاه به باجستان شایان
نوزده الاقدار کام بخشند و یان جانب یار سایه حضرت ملک منان آفتاب فروزه
علیت و شان خلعت صدق الله اظهار مغرور الطاف بی پایان حضرت که گارد
سن و وارده اند اما بمقتضای جوهر فطرت که لازم ذات این سلسله علیه
است گوی و انش از سیر خرد خرویدان ربوده اند و قطع و فصل مدام امام مرقط
برای رزین آن برگزیده افضل آفاق است از به و جلوس براونگ بلند پایه و جانبا

حضرت علیؓ
حضرت ابراہیمؓ
حضرت اسماعیلؓ
حضرت یوسفؓ
حضرت یونسؓ
حضرت زکریاؓ
حضرت یحییٰؓ
حضرت عیسیٰؓ
حضرت محمدؐ
حضرت خاتم النبیینؐ

در مقامی یوسف در حق زلیخا و عباس یارانه را در احیاء رسوم عاقبت در سنه ۱۱۵۰
 سیاحت نماید و لذا بود و بمشورت ذات شریفه یعنی مدد مروت خاتمه که بطراز پیش
 گوشت سنه ۱۱۵۰ آخیران یعقوب بطر زست دل مشتاق که ساکن بیت انجمن شتار
 بوده و راهبران آمدند و بعد از آنست که بنور حدیقه دار السلام تشنه اسلحه بهار
 صحت ذات ستوده آن سرگروه ارباب ریانت چون حدقه دیده اصحاب بنشینند و از آن
 محمود و از دست انداز خان سرد مهری ایام ستورست اسید که همواره
 از اصحابه عین الکمال در حسن حصین حسد زلمی محفوظ شایند حال مخلص
 بعین غنایت رحمان بروجه جنبه گذشت در بر و دست و دست
 خاطر بسته در حصار توکل نشسته گوش بر آواز بمشرفی می باشد و از آن
 دل بهانه جوانیم دست آویز است نیز باشد بخاطر خیال میرسد که نقد فکری
 که درین ایام از سعدن طبیعت استخراج نموده بجای اصلاح خند ام
 رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام آن بود و انچه پیشتر گردید
 روانه بزم مر فور السرد شد بزبور اصلاح محلی ساخته پیوسته باعلام
 صحت مزاج و ارسال بر پیکر کان طبع و مانع مخلصان را درین منت خواهند داشت

کتابت که به حاجی علی خان سردار آذربایجان نوشته

عوض مخلص صادق الولا آنکه بکفیدن لایق و مصفیق عدد و احصاء

در مقامی یوسف در حق زلیخا و عباس یارانه را در احیاء رسوم عاقبت در سنه ۱۱۵۰
 سیاحت نماید و لذا بود و بمشورت ذات شریفه یعنی مدد مروت خاتمه که بطراز پیش
 گوشت سنه ۱۱۵۰ آخیران یعقوب بطر زست دل مشتاق که ساکن بیت انجمن شتار
 بوده و راهبران آمدند و بعد از آنست که بنور حدیقه دار السلام تشنه اسلحه بهار
 صحت ذات ستوده آن سرگروه ارباب ریانت چون حدقه دیده اصحاب بنشینند و از آن
 محمود و از دست انداز خان سرد مهری ایام ستورست اسید که همواره
 از اصحابه عین الکمال در حسن حصین حسد زلمی محفوظ شایند حال مخلص
 بعین غنایت رحمان بروجه جنبه گذشت در بر و دست و دست
 خاطر بسته در حصار توکل نشسته گوش بر آواز بمشرفی می باشد و از آن
 دل بهانه جوانیم دست آویز است نیز باشد بخاطر خیال میرسد که نقد فکری
 که درین ایام از سعدن طبیعت استخراج نموده بجای اصلاح خند ام
 رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام آن بود و انچه پیشتر گردید
 روانه بزم مر فور السرد شد بزبور اصلاح محلی ساخته پیوسته باعلام
 صحت مزاج و ارسال بر پیکر کان طبع و مانع مخلصان را درین منت خواهند داشت

کتابت که به حاجی علی خان سردار آذربایجان نوشته
 عوض مخلص صادق الولا آنکه بکفیدن لایق و مصفیق عدد و احصاء

برایان کلمه سلم دانستند انت و از نیجاست که خامنه قاصر بیان در صد و تعداد
انقلاب جدید و اوصاف جمیله بیایان آن عظیم الشان رفیع الارکان که
از مقوله گنجین دریا در جو دیوین همچون بسیرت در سینه آید خاموشی
در مقام بیان امری که از روح لطیف نطق خلیج باشد نامش مناسب است اسما
می باشد چه آنچه در طو لار زبان گنجید عجز سخن طرار بر زبان میزبان است و او ای آن
می نماید و عطف عنان از انوار می بیایان نمود و بر مرآت صغیر خویشید ضیا
که از مصقل عنایات خالق ارض و سما میست منقش و منطبع خواهد بود که کسین بنو
از زمین قاصر بیان بعد از بارش بطلان باران بیایان زبان بشکر احسان
و او ای شکر بر اقیانان بر نیسان کشت و انت و درین صفت پوشیده نخواهد بود
که محیط جو دان سما و لطف عمیم راه گاه بهره مندی از دریافت حاصل نموده باشد
چه پاینده ترین این لطف غیر مشرب خواهد بود و غریب دریای عرق نخلت را اگر فرستد
از دست و بازون حاصل آید جزید عاصی بقایا فوات ستوده صفات و دوام ولایت
قوتیه ابحاث ازین بحر میسر آید که پیوسته و ساد و هنرگر و مستند بر قدرت
و خلص پرور و ساسی که اس فرین و ارکسته بوده همواره محسوس انشای اعیان
و در سینه نوازش شامچه ساسی اطناس با خراف مزاج و ماه از پنجم اعتدال مریخ خبار
کلال بر شحات حباب لطف لازمی شده بود و شرب این شکر عاف را اگر آن تریاق برز
نی بود و حال برگزیدگان آفتاب و سحاب و سحر میبود که اسه دل حقیقت منزل آن

[illegible]

عقیده است که ما وجودیگانگی و یکسانگی به از شهادت عدلین است و بر ثبوت دعوی خلوص

عقیده است این اخلاص کین کاسه خواهد بود چه خرید متعلق خلوص عقیده است از دکان
 بیرون نشسته که در گرد و کسادی کم شده باشد ثانی نشین خادرات عادات مورد این حسنه
 جهان قدر آن نداند و صحت ذات شریفه چنین قدر دانسته را فرزند عظیم نشاند
 و پیکر زبان از عهده شکر فرموده صحت ذات کاتمه البجیات سلطه ملکات بیرون
 صاحبان بر مهران سلاطین عصمت ظاهر است که این ذریه نشین کنج ازوارا از آمدن
 منسوبان آن عالیشان و الامکان بدرگاه سلطه اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در سال
 اخلاص نامه تقصیر شده باشد کم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر شکسته را
 فروخته سلاست و دوستی کاسه آن مرکز دانه کوسه و سلطه صفای بیجا سلاست
 انانیت توقع دارد که کوتا باشد اینطور درین قسم امور که معلوم خاطر و بیامقراط
 است بفرمودن با ستم از رسیدن ثروه جبر این کسر مفیده باشد آفتاب
 انشان از کتاب و سایه تواند بود و ابدی انظیل باو کاسه است که نور خورشید
 نوشده اند ما چنین کاری پیش نهاده که به بنفیه نشسته آید و بفرموده آمدند و آن
 بیرون بلاغت که از عین غامض و دوات آن منتخب دوستان در فوران آمد و
 کسب تشنگان و ادسه شوق را عصب و لبیان و رطب اللسان گردانید
 چون شمیم پیرین که بعد از نشین یوسنی موجب خضبت اراسته است و
 معقوبه گرد و نهال انتقاش در استرازا آید اگر چه خشک سال و باغ نه در

عقیده است که ما وجودیگانگی و یکسانگی به از شهادت عدلین است و بر ثبوت دعوی خلوص
 عقیده است این اخلاص کین کاسه خواهد بود چه خرید متعلق خلوص عقیده است از دکان
 بیرون نشسته که در گرد و کسادی کم شده باشد ثانی نشین خادرات عادات مورد این حسنه
 جهان قدر آن نداند و صحت ذات شریفه چنین قدر دانسته را فرزند عظیم نشاند
 و پیکر زبان از عهده شکر فرموده صحت ذات کاتمه البجیات سلطه ملکات بیرون
 صاحبان بر مهران سلاطین عصمت ظاهر است که این ذریه نشین کنج ازوارا از آمدن
 منسوبان آن عالیشان و الامکان بدرگاه سلطه اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در سال
 اخلاص نامه تقصیر شده باشد کم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر شکسته را
 فروخته سلاست و دوستی کاسه آن مرکز دانه کوسه و سلطه صفای بیجا سلاست
 انانیت توقع دارد که کوتا باشد اینطور درین قسم امور که معلوم خاطر و بیامقراط
 است بفرمودن با ستم از رسیدن ثروه جبر این کسر مفیده باشد آفتاب
 انشان از کتاب و سایه تواند بود و ابدی انظیل باو کاسه است که نور خورشید
 نوشده اند ما چنین کاری پیش نهاده که به بنفیه نشسته آید و بفرموده آمدند و آن
 بیرون بلاغت که از عین غامض و دوات آن منتخب دوستان در فوران آمد و
 کسب تشنگان و ادسه شوق را عصب و لبیان و رطب اللسان گردانید
 چون شمیم پیرین که بعد از نشین یوسنی موجب خضبت اراسته است و
 معقوبه گرد و نهال انتقاش در استرازا آید اگر چه خشک سال و باغ نه در

عقیده است که ما وجودیگانگی و یکسانگی به از شهادت عدلین است و بر ثبوت دعوی خلوص
 عقیده است این اخلاص کین کاسه خواهد بود چه خرید متعلق خلوص عقیده است از دکان
 بیرون نشسته که در گرد و کسادی کم شده باشد ثانی نشین خادرات عادات مورد این حسنه
 جهان قدر آن نداند و صحت ذات شریفه چنین قدر دانسته را فرزند عظیم نشاند
 و پیکر زبان از عهده شکر فرموده صحت ذات کاتمه البجیات سلطه ملکات بیرون
 صاحبان بر مهران سلاطین عصمت ظاهر است که این ذریه نشین کنج ازوارا از آمدن
 منسوبان آن عالیشان و الامکان بدرگاه سلطه اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در سال
 اخلاص نامه تقصیر شده باشد کم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر شکسته را
 فروخته سلاست و دوستی کاسه آن مرکز دانه کوسه و سلطه صفای بیجا سلاست
 انانیت توقع دارد که کوتا باشد اینطور درین قسم امور که معلوم خاطر و بیامقراط
 است بفرمودن با ستم از رسیدن ثروه جبر این کسر مفیده باشد آفتاب
 انشان از کتاب و سایه تواند بود و ابدی انظیل باو کاسه است که نور خورشید
 نوشده اند ما چنین کاری پیش نهاده که به بنفیه نشسته آید و بفرموده آمدند و آن
 بیرون بلاغت که از عین غامض و دوات آن منتخب دوستان در فوران آمد و
 کسب تشنگان و ادسه شوق را عصب و لبیان و رطب اللسان گردانید
 چون شمیم پیرین که بعد از نشین یوسنی موجب خضبت اراسته است و
 معقوبه گرد و نهال انتقاش در استرازا آید اگر چه خشک سال و باغ نه در

کتب معتبره در طب
 کتب معتبره در فقه
 کتب معتبره در اخلاق
 کتب معتبره در تاریخ
 کتب معتبره در جغرافیه
 کتب معتبره در نجوم
 کتب معتبره در کیمیا
 کتب معتبره در صنایع
 کتب معتبره در ادب
 کتب معتبره در لغت

صفات حمیده که دارند علت نامد رعایتی که شیعه قدر را می خدایم عاقل باشد و کلام
 چون سطر از کتب بکلیه انقلح مکالمه غائبانه می تواند شد بدین دو کلمه اکتفا نموده است
 بوده کاسیاب سپند کسب که پشاه و روی خان بگریه بیک گریه در میان
 نوشته میویسته پیشایق آفتاب اشراق در کاین خورشید استیلاق مانند نجم در
 دستاره سحر باد و سگم گشتگان بوا و طلمات حیرت باد بر آفتاب ضیا که
 کاشف غاتم استار از وجوه خیایا سراسر و منبع و معدن لولو و لولو و لولو و لولو
 پیشینه و مانند که سیم خلیل الرحمن یعنی منیل ایقان رزم عرفان اخلاص و فیض است
 طایر مولانا ابریه کاز از جمله طلبه دار الشوری گیلانت بقصد طواف رکن ایمان کعبه مناجیه
 شش میانه پیچیده نجف اشرف اقدس باقی اماکن بشره مقدسه احرام یارب جرم جرم
 و نجواس و اتوا البیوت من ابوابها از راه ولایات متعلقه بآن علیجا و بتقاضای حسن خلایق
 که بابت جناب مقدس نقاب از دوا این راه بسبب حسن ایلالت انفعالیجا از خار و خنجر و
 راینرن مانند دل ارباب حال از وسوسه نقصان نوال رفقه می باشد روانه گردیده چون
 افادت نیا به مشارالیه خلوت کرده خاطر را که از تابش آفتاب حادث حکم آشکده افروخته دارد
 بفرج یار گونینه بر او سلاما علی ابریه صحن کشن سحون با نور و از بار و بار و بار
 منتهی ازین گلهای آتش بشارت سیده گاهی بنابر قیاس بعضی از اشراقات ترویج و نبی خانه
 ایشان پشت بمان انیکه رقیبه شکر اطرار اخلاص مخلص انجست از زبان سائی نامی و سعادتمند
 و وسعت مشربا و در نقاب ایاب و خلی می تواند بود و خوش آن نمود که بدین لایحه اخلاص تصدیق لازم

۱۵۹
 کماله
 شش گلهای آتش از شکار
 ست بسوزان
 شدن از شمشیر
 شش اقباس او بوی
 آن ابریه کاس
 بر آب جیدن
 بعضی از دشمنها
 بعضی بخانه من
 ترو در دست
 اساسه آرد

[illegible]

سازمان و گرامی شود اینجا بکسیست خود را در زیر بار نیاوردگان صفت را ضمیمه میفرماید و در ضمیمه اول
 است پس چون که در این مطبوعات است ۱۱
 یقین که ملازمان را مبادا و عااست که لازم باشد ما و خود را بنده فرموده است آید کتاب اینست

کتابی که بعلیجا حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته

انسیج و اراسه وجود کارگاه اسکان تجار زمین فروغ مهربان جایزه شریفیت

تکلیف است طفلان انوار و حماس شب اندر روز و در این زمانه که ما را با نذر آفت قاسم میگرد

از ساکنان رنج خیز چنان با نام میرساند دولت و مبارک شوکت در پای آمدگار

و اینست منشور تحصیل آموال و عین غنایه یزدان صاحب از پاسبان حال حال محمد

والاستقام منيع المكان منيع الاركان عظيم الشان جليل القالب مستوفى الرباب

مال و ثمنه است بخشیش چه مردگان و خط مال فضل انشاء طراز درو فراتفاست نام مجتهد

مجلس و مکتبہ اسلامیہ دارالافتاء دارالحدیث دارالعلوم دیوبند

اور سے قال مراد کہ فرمان زندان کیسے بود از طریق حدثنان بہ خواست ویران

رامان بابو برلوج عرض سے گناہ کہہ رہے تھے کہ اس شخص کا اصل بھرتی ہے کہ وہ ایک


پایان فکر خوار و در پیجی است که از شما است و غایب سازد بود که آیا هیچ حجتی باشد

اسب اولاد و عجائب آثار که بطریق خرق عادت و رسوایان زمان و غیره است

چونش و دریا که آنجا به کارس باغواست کتایم میوه سفید شادین درختش بود

شون خنک بنده و غزالان دستے آئینہ میں راہ سپاسک جولانی در کعبہ

در مجلسی که در آنجا سخنرانان بسیار بودند و در میان ایشان

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الدنيا والآخرة
أجمعين

مصر محمور حسن عایت نمک تنکان بحیثم روشنی ساکنان آوید بیت الاخوان آید که درین
انشاء صریحاً عجمه اعجاز نگار که چون آواز خضر نو بار که از چشم گل و سبیل می باشد بر دماغ آگاه است
رسید و سیم صادق بکذب خیالی این غلط اندیش از افق طنور و پید آوید صد آ
بای قاصد حلقه اذعان قبول در گوش انتباه کشید و دماغ را از رسانیدن نواز شامچ
که کیفیت باه الفاس عیسو دار تازه گردانید کاسه چشم از انوار و از بار آن چون
صحن همین گلشن سراجیه دل چون مطلع مهر و رخشان روشن شد شخص انتعاش از سوز
این سرور در صفت سینه چون عظام رفقات اهل قورن فخر صور خست حیات پوشید و چون
روزه داران که از عده پنجم بدین بلال عید چشم روشن کردند خورشید و نشان
پیشید مداح معلوم شد که هنوز نهال اعجاز بارور و در وجه جلال با نرست لیک
اندست شد فائق این خوشدلی در کام و بادیه هوش پر داز شاد کاسه در جام بود که در دست
حیرت آنگه بچه زبان از عده آد کاشک آن احسان برآید و بر لور کلام عبارت و روشن گردان
عوازل نقاط و معانی آید و در اثرات عجز و بیچارگی چنانید و در خلوت چاره گری تحصیل
جواهر و تالی ثنائی گسری و دیدج سگاس نشانید و شود اگر ان این لشر را که مسافران بجز
خسبک و ترید لطلب معانی خوش تماشا که نشانه ارمغان محفل خلعتش کل باشد
شهرستان جمال و دار سلطنت نمج و دلال فرستاد که هر قسم متاع که
در مخزن دمان رسته باز از زبان و پس کوچه گیسو و چار با بار خط نشیت ب
و ابر و بساط خط نا گوش و در بر و دوش دست فروشان سا عده گیسو شش سیم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الدنيا والآخرة
أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الدنيا والآخرة
أجمعين

